

ن- ۱۰۰۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابت رت المذنبین

مؤلف: عماد اللغات ابن محمد حسین تبریزی

موضوع

دوره های دوسه لوه

۱۰۵۷۰

شماره قصه



شماره ثبت کتاب

۸۶۲۷۶

خطی «فهرست شده»
۱۰۵۷۰



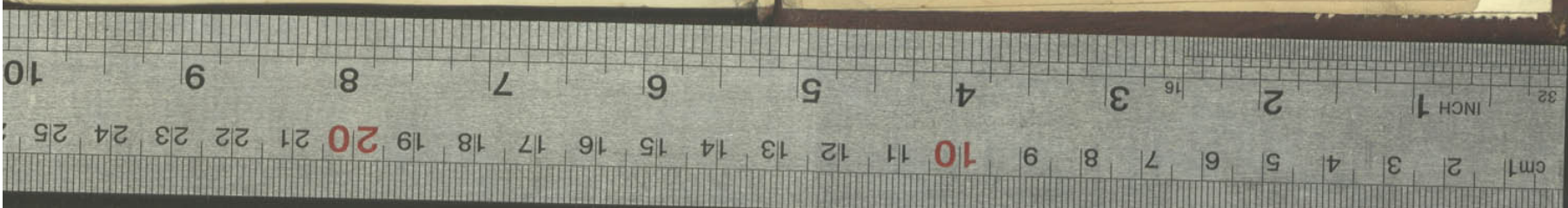
بازرسی شد
۳ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۰۴



شماره ۲۰۰
کتابخانه باقر ترقی

کتابخانه باقر ترقی
شماره ۷۶





علت تصنیف کتاب مطاب
بشارت المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی در تویرگان در محفل با یکی از شاخ و بزرگان
ملت که بغایت محترم بود طرف صحبت بودم بمبستی
فرمودند امیر المؤمنین علیه السلام شبی هفتاد مرتبه
از خوف عقاب آبی غش میکرد عرض نمودم این
معنی

منا فی عصمت امام و عدل خدای سبحانه و مخالف اصول
کتابیه است و بدلول الکلام بحر الکلام بعض مذاکرت
درین باب شد و بعض آیات و اخبار و بدالات
عقل سلیم با ثبات مقصود استدلال کردم تا بجد الله
تعالی و حسن توفیق شبهه رفع کردید پس این بنده ایم
عبد الغفار بن محمد حسین تویرگانی را غفر لهما بخمال رسید
- که درین خصوص بروفق کتاب دست و عقل سلیم
شردستی بنکار و تا عوام الناس بلکه بعض خواص که از فهم آیات
و روایات پی بهره اند ازین نسخه شریفه تحصیل مراد نموده
- و با کمال اعتقاد و کوشند اتقی از دانش دور است
که کسی کمان کند امیر المؤمنین بلکه سایر ائمه علیهم السلام که معصوم
انزال و خلفاء الله و خلفاء رسولند و در طرفه ایسی مصیبت
نکرده بلکه ترک اولی نموده اند خائف و اندیشناک
باشند از عذاب و عقابی که مقتضای کفر و فسق و عصیانست
- اندک اندک و بناله مطلب بجائی کشید که حسب

آیات محکمہ و احادیث و اخبار صحیحہ و بدالات عقل سلیم
— و موافق رسوم و عادات اکابر و بزرگان دنیا و دین
بہرین گردید کہ مطلق ثمنین مستقیم الايمان از احوال دنیا و آخرت
ایمن و مخصوص بیثبات الیہ اند نظر بانکہ عفو و فضل خدا
بجانبه و شفاعت رسول و آل رسول صلوات اللہ علیہم اجمعین
مستوفع و برای ایشان ذخیرہ است میدانکہ

اولوالباب بنظر وقت مطالعت فرمودہ

اگر قصوری رفتہ است خوردہ بخیرند

بالتوفیق علیہ لعلان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سدرت العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه
محمد و آله اربعین الطاهرین و بعد بدان وضع
دین خدا حامل دین رسول اکرم صلوات الله علیه و آله
حافظ دین امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن بزرگوارند
اما خدا دین کامل فرستاد و رسول کامل تبلیغ فرمود
— و امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش کامل حفظ فرمودند
بنابراین قول یا اعتقا و بنقصان دین یا نقصان تبلیغ یا نقصان

حفظ

حفظ باطل است

چه قول یا اعتقا و بنقصان هر یک متلزم بخل خدای سبحان
یا تقصیر رسول و امام است و رجوع کردن باراء و عقول
در فهم مسائل و احکام از فروع و اصول و حلال و حرام قطع نظر
از کتاب و سنت و اخبار آل عصمت علیهم السلام منافی است
اعتقا و بحال دین و بحال تبلیغ و بحال حفظ را

پس اگر کسی گوید خدا دین کامل فرستاد و متلزم بخل و تکذیب
او تعالی است که فرمود **ایوم اکملت لکم دینکم**
و اگر گوید رسول تبلیغ کامل فرمود و متلزم تقصیر رسول است
و هم تکذیب کرده است خدای سبحان را

گریخته یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک **وان تم**
فما بلغت رسالته که در نصب امیرالمؤمنین علیه السلام
شرف نزول یافت اشاره دارد بلکه آخر تکلیف رسول
نصب امیرالمؤمنین بود که آنرا نیز دریغ فرمود
و اگر گوید امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش که اولوالامر

۲
و خلفاء رسولند که ملاحظه نمودند مستلزم تقصیر امام است
و منافات دارد با عصمتی که با عتقا و امامتین از امام
معهود است **قال تعالی** **ولا ینال عهدی الظالمین**
حاشا که خدا امر فرماید بندگان خود را با طاعت و امتثال کرد
که مقصر و گناهکارند **کرمیمه** **ولا ترکوا الی الذین ظلموا منکم**
انار که نهی از رکون بظالم است و دلالت کند بر آنکه امتثال
امر و نهی ظالم حرام است

قال تعالی **یریدون ان یتجاکوا الی الطاغوت و قد مروا ببحرین**
در معنی طاغوت

طاغوت اعم است از شیطان و شیطان صفاتی که بر وی
پرستان امر دین و دنیا می خود بدیشان رجوع کنند
و حال آنکه ما مورد بجا لفت و انکار ایشان

در معنی لولاک لما خلقت الافلاک

بدان حدیث شریف **لولاک لما خلقت الافلاک** که مسلم

فریقین است اشعار کند بآنکه مبدء فیض و نشاء سعادت
رسول اکرم محمد مصطفی است صلوات الله علیه و آله
و از اینکه بدالالت **کرمیمه** **قل لا اسئلكم علیه اجرا الا التو**
فی القربی باری سبحانه امر فرمود رسول را که بگوئی مثلت
نمیکنم از شما بر پیغمبری خود نزدی مگر موت و دوستی
اهل بیت خود را نمود بر عالمیان که اهل بیت رسول
محبوب ترین مملکتند نزد او تعالی شانه و چنانکه
از عادت محبت است که هر چیزیکه را بر محبوب بذل کند
— باری تعالی تمام خیر و نعمت و نور و سعادت
و برکت و رحمت را بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم بذل
فرمود و ایشان برای دوستان خواهند لا غیر
و تمام شر و دشواری و خسران و نفقت و غی و ضلالت را
بر شیطان و شیطان صفاتی گذاشت که دشمنان خانواده
رسالت و دشمنان دوستان ایشانند
قال تعالی **ان الشطان لکم عدو و ما تحذرونه عدوا**

وقال بجانہ الم احمد لیسکم یا نبی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انہ

لکم عدو مبین

بنا بر این هرگونه اعتقاد وینکث و قول و فعل نیکو از هر کس
صادر شود اثر مودت و موفقت محمد و آل محمد است
و هرگونه اعتقاد بد و قول و فعل باطل از هر کس بطور برسد
اثر متابعت و موفقت شیطان و شیطان صفقان است

سؤال مقدر

اگر کسی گوید کفنی تمام آنچه از دوستان محمد و آل محمد
صادر شود از قول و فعل و اعتقاد خیر و رحمت و شفاعت
و نور و سعادت و تمام آنچه از دشمنان آل محمد صادر
شود از قول و فعل و اعتقاد شر و شقاوت و خسران نعمت
و غمی و ضلالت است و می بینیم از دوستان
آل محمد باغایت دوستی بعضی سیئات وارد دشمنان
ایشان با کمال بغض و مخالفت بعضی حسنات صادر شود

جواب سؤال مقدر و بیان طینت مؤمن و کافر

گوئیم چنانکه مفاد اخبار است باری بجانہ محمد و آل محمد را
از اعلیٰ علیین بیافرید و بیافرید دلهای دوستان ایشان را
از آن و خلق فرمود ابدان ایشان را از دون آن دلهای
شیعیان و دوستان ازین حیث مایل محمد و آل محمد است
که از فاضل طینت ایشان است و بیافرید آئمه ضلالت را
از سبجین و بیافرید دلهای دوستان ایشان را از آن
و خلق فرمود ابدان ایشان را از غیر آن دلهای دوستان
ازین حیث مایل بائمه ضلالت است که از فاضل طینت
ایشان است و اینکه فرمودند ابدان نبین
یعنی دوستان محمد و آل محمد را از دون طینت طیبه
آل عصمت بیافرید و ابدان دوستان آئمه ضلالت را
از غیر طینت خسته آئمه ضلالت بیافرید این معنی گنای

از مزج طینتین است یعنی فاضل طینت آل عصمت
و فاضل طینت ائمه ضلالت را مزوج نموده و بدنهائی
موسنین و کافرین را از کل مزوج خلق فرمود پس
باقتضای مزج طینت عیلتین و تجین حسنائی که از کفار
و دشمنان آل محمد صادر میشود اثر طینت عیلتین است که
مزوج بطینت خفته ایشان است و سیئاتی که از ایشان
و دوستان آل محمد صادر میشود مقتضای طینت نجیب است
که مزوج بطینت طیبه ایشان است بناء علیه سیئات
صادره از مؤمن بحقیقت از مؤمن نیست بلکه اثر
طینت کافر و بحقیقت از کافر است و حسنات صادرة
از کافر بحقیقت از کافر نیست بلکه اثر طینت مؤمن
و بحقیقت از مؤمن است

در تبدیل سیئات مؤمن بحسنات کافر
پس باری تعالی بکلم عدل و بدالالت کل شیء یرجع الیه
حسنات صادرة از کافر را مؤمن و سیئات صادرة

از مؤمن را بکافر برسی کرد و اند الطیبات للظیبتین و التیبات للظیبتین
قال تعالی فاولک یتبدلون لیدیئنا تم حننا و کان لغفور رحیما
وقال سبحانه اولک یمهللون الذین یرثون

الفردوس هم فیما خالدون

در خبر است

که برای هر یک از مؤمنین و کافرین منزلی در بهشت
و منزلی در دوزخ معین است و اگر کسی بی ایمان
از دنیا برود بهشتیان بارش تصاحب کنند منزل او را
و همچنین است حال دوزخیان که بارش بر منزل مؤمن
که در دوزخ است و سنگ نیست که بمعنی موجب
مزید سرور مؤمن و شدت عذاب کافر است

و اینکه مفاد اخبار است که معاصی با وجود ایمان ضرر نمیرساند
و عبادت بگناه نافع نیست ازین است که سیئات
مؤمن مغفور و حسنات کافر ضبط و نابود است

قال سبحانه ان الحسنات يذهبن السيئات

كدام حسنه برتر از ايمان است وقال تعالى ولو
هزكو ان يحطوهم ما كانوا يحسبون

قال صلوات الله عليه واله حب علي حبه

لا تضرمها نيرانه ونبض على نيرانه لا تنفع معها حسنة

كلام معجز نظام اشاره بان است كه دوست داشتن

ايرالمومنين عليه السلام حقيقت ايمان است و با وجود

ايمان معاصي و ذنوب مضر نميت از حيث آنكه بجا فر

بر ميگردد و بعض ايرالمومنين عليه السلام حقيقت كفر است

و با وجود كفر حسنة سود مند نميت از حيث آنكه ثبوت

بر ميگردد قال الباقر عليه السلام جنات ايمان و نقض

كفر اما مراد از تبديل ثبات ثبوت ايمان است و چون

تبديل جزاي ثبات ثواب حسنة است چنانچه

از ميراث بدون منازل بهشت و دوزخ اين مسئله

معلوم گرديد

سؤال مقدر

اگر گویند فرار دادن او تعالی قلب مؤمن را از طینت
علیین تا مایل با ایمان بشود و قلب کافر را از سجین تا مایل بکفر

گردد و تبديل ثبات ثبوت ايمان است و با وجود

چير است گوئيم اين معنی بعد از انقطاع عالم ارواح

و قبول سعادت یا شقاوت کردن هر يك از ارواح

مؤمنین و کافرین است در ان عالم

شرح مطلب این است که قبل از انقطاع عالم قریب امر

الهی آتش بر افروخته شد و باری بجهان امر نمود که جمیع ارواح

در آتش شوند بعض ارواح بموافقت ارواح مقدسه

محمد و آل محمد داخل آتش گشته و بسیاری مخالفت ورزیدند

و آن عالم را عالم تکلیف اول گویند و چون

عالم تکلیف ثانی یعنی عالم قریب امر الهی انقطاع یافت

بر اثر طاعت و خلائی که در عالم تکلیف اول از ارواح

صادر کشته مطیعین در طرف یمن و مخالفین در طرف
شمال جای برگزیدند پس در عالم ذر هم بحکم نافذ الهی آتش
امتحان افروخته گردید و بفرمود اصحاب شمال در آتش شعله
— اصحاب شمال درین عالم هم مخالفت کزیده پس
اصحاب یمن را امر فرمود اطاعت ورزیدند خطاب
به ایون در رسید **یا ناکونی برودا و سلاما علی اصحاب الیمن**

سر حلقه مطیعین در هر دو عالم محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله
و اهل بیت طاهرش بودند انبیاء و اوصیاء و مطلق منتهین
متابعت ایشان برگزیدند و این است سر آنکه فرمود

ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین

با جمله ارواح مؤمنین و ذرات وجود ایشان چون
در عالم تکلیف اول یعنی عالم ارواح در عالم تکلیف ثانی
یعنی عالم ذر قبول سعادت نموده و متابعت کردند
رسول و ائمه علیهم السلام را پس آنرا که باری تعالی خواست
کل وجود ایشان بیافریند و لهای مؤمنین یعنی شیعیان

دو دستان محمد و آل محمد را از فاضل طینت ایشان یعنی اهلین
بیافرید تا درین عالم بر اثر قبول سعادت و باقتضای دلها
پاک که از طینت طیبه آل عصمت است ظاهر دارند سعادت
و ایمان خود را بنا برین آفریدن او تعالی قلب شریف
از آن طینت پاک اثر قبول سعادت اوست و تکلیف
اول یعنی عالم ارواح و بروز سعادت او درین عالم
اثر قلب صافی است که از طینت است

و چون ارواح اشیاء و کافرین در تکلیف اول یعنی
عالم ارواح قبول شقاوت نموده و مخالفت رسول و ائمه
دین کرده و متابعت نمودند ارواح خبیثه ائمه ضلالت را

پس آنرا که خدای سبحان خواست کل وجود ایشان بیافریند
— و لهای ایشان را از فاضل طینت ائمه ضلالت بیافرید
تا درین عالم بر اثر قبول شقاوت و باقتضای دلها
خبیث که از سجن و طینت ائمه ضلالت است ظاهر
دارند کفر و شقاوت خود را بنا برین آفریدن

۷
او تعالی قلب کافر از بختین یعنی طینت خسته اثر شقاوت
اوست در تکلیف اول یعنی عالم ارواح و برزخ شقاوت
او درین عالم اثر قلب خفت است که از بختین است

کریمه **هو علم حکم از شاکم من الارض** اشاره بدین مطلب
میخواهد بفرماید بر اثر علی که سعادت سعید و شقاوت
شقی داشتیم بر سعید قبای سعادت و بر شقی ردای شقاوت
پوشیدیم هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

لاجرم سعید که قبای سعادت در حال آفرینش پوشیده
درین عالم جز کل سعادت نچیند و شقی که ردای شقاوت
در حال آفرینش پوشیده درین عالم جز خار شقاوت نگیرند

قال جلت عظمته و ما کانوا یؤمنوا بما کذبوا به قریب
ازین تحقیق ظاهر شد **تر القید سعید فی بطن امه و شقی**

شقی فی بطن امه یعنی نظر بانکه سعید در حال آفرینش قبای
سعادت پوشیده و قلب او را باری سبحانه از علیین یعنی
طینت طیبه ائمه هدایت بیا فرید در رحم مادر سعید است

و نظر بانکه شقی در حال آفرینش ردای شقاوت پوشیده
و قلب او را باری سبحانه از بختین یعنی طینت خسته ائمه ضلالت
بیا فرید در رحم مادر شقی است

و ظاهر شد سر کلام **خواجه انصاری** رحمه الله علیه که گفت
همه از آخر ترسند **عبدالله از اول** میخواهد بفرماید

اندیشه من از آن است که مبادا در عالم ارواح مخالفت
بید آمده باشد پس در حال آفرینش قبای شقاوت برین

پوشیده باشند و مرا مجال بازگشت سعادت نباشد
در بیان بعض آیات که با عمقا و جبرین
دلالت بر جبر دارند و دلیل جبر نیستند

بر اثر مطلب مفاد و مفاهیم بسیاری از آیات روشن
و مبرهن شد

از اینجمله است **کریمه** **و لقد ذرنا ما یحکم کثیرا من ائمتنا**
یعنی چون در تکلیف اول مخالفت ارواح مقدسه
محمد و آل محمد نمودند در حال آفرینش ردای شقاوت

برایشان پوشیدیم که در خورجهنم باشند
 از آن جمله است **گیریمه** **یفضل کثیرا ویهدی کثیرا و ما یفضل به الا فیما یقین**
 باری بجانہ بخود و نمیکند اذلا فاسق را و فاسق
 کسی است که در عالم تکلیف اول و عالم ذر مخالفت ارجح
 مقدسه محمد و آل محمد نموده و خدای بجانہ در حال آفرینش
 دلہای ایشان از فاضل طینت اتمضالت بیا فرید
 یعنی ردای شقاوت برایشان پوشانید
 از آن جمله است **گیریمه** **یفضل من شاء ویهدی من شاء**
 باری تعالی کمرہ نمیکند و بخود و نمیکند مگر مخالفت
 در تکلیف اول و عالم ذر را که بر اثر آن مخالفت در حال
 آفرینش ردای شقاوت برایشان پوشانیده و دلہا
 ایشان از طینت خبیثہ بچین بیا فرید و هدایت نیمیر ما
 مگر مطیعین در تکلیف اول و تکلیف ثانی را که بر اثر آن
 اطاعت در حال آفرینش قبای سعادت برایشان پوشانید
 و دلہای ایشان از طینت طیبہ علیین بیا فرید

از آن جمله است **گیریمه** **یذب من شاء و یرحم من شاء و الذی یقبلون**
 عذاب آبی برای کسی است که در دو عالم تکلیف
 اول و ثانی مخالفت محمد و آل محمد کرده و در حال آفرینش
 ردای شقاوت پوشید و رحمت آبی برای کسی است
 که در دو عالم تکلیف اول و ثانی متابعت محمد و آل محمد
 کرده و در حال آفرینش قبای سعادت پوشید
 از آن جمله است **گیریمه** **ومن یضلل الله فلا نادى له**
 اضلال آبی مخصوص مخالفین محمد و آل محمد است صلوات
 علیہ وآلہ کہ بر اثر مخالفت محمد و آل محمد دلہای خبیثہ
 ایشان از بچین است و احدی را مجال هدایت در اینها
 ایشان نیست
 از آن جمله است **گیریمه** **و لئن ایتنا کل نفس ہدیسا**
 و لکن حق القول منی لا ملین جنم فرج تجتہ و ان من جمیع
 باری بجانہ قادر و توانا است کہ قدر قبای سعادت
 بر کافر پوشاند ولی از اینکه ایمان ارادی و خستباری

قدر و قیمت دارد و مرضی و محبوب او تعالی است
 سوکنید و فرمود که جهنم را از کفار خن و انس پُر میکنم و پُر
 نفرماید جهنم را مگر از کافرین و مخالفین و مبغضین و غاصبین
 حقوق آل محمد که در حال آفرینش ردای شقاوت پوشیدند
 و از حیث قدر و قیمتی که برایمان خستیااری دوستان
 آل محمد یعنی مومنین مترتب است رسول خدا صلوات
 علیه و آله فرمود **لَقُلُّوا مَوْلَاهُ عِظَمَ عُنُقِهِ** من زوال الدینا
وَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 ایون خدا من بنده خدا بلما
 مشارالیهما مردار کوفندی است که در رکبندی افتاده بود
 رسول خدا فرمود دنیا نزد باری تعالی بقدر تر است
 از این مردار و اول این مردار پس فرمودند **وَلَوْ كَانَتْ**
الدُّنْيَا تَرْتِيزًا لَعُدَّتْ حِمْلًا یعنی اگر دنیا نزد خدای سبحانه بقدر بال کسی قدر دشتی کافر را
 از آن شربت آبی دانگه اشتی

غرض

غرض بیان قدر و قیمت ایمان ارادی و خستیااری دنی
 قدری دنی قیمتی دنیا مذمومه است که پسند طبع کفار و فحش
 آل محمد است **قال سبحانه لا يتوسى نخيشت و اب**
ولو بجحك كثره نخيشت

خستیا کافر و اعمال و اقوال کافرانه و دنیا می مذمومه است
 که بوزن بال کسی نزد باری سبحانه قدر و قرب قیمت نداد
 طیب مومن و اعمال و اقوال ایمانی و دنیا می مذمومه است
 که قدر و قرب قیمت آن را جز باری سبحانه احدی
 ازین مردم نداند

از انجمله است **كِرِيمَةٌ** دلوشاء ربك بحمل الناس
امته و جده و لا يزالون مخالفین آلامن بحم كبرك و لذلك خلقتم
كلمة ربك **هلن جهنم من كبرك** و اناس جمعین
 خدای تعالی توانا بود که جمیع بندهگان را قهر بداره ایمان
 کشاند از دین واحد و مذهب واحد متفق کردند ولی
 از آنکه ایمان خستیااری پسند او تعالی است جمیع بندهگان را

بخود واگذشت و جمیعاً پیوسته مختلف و برابر مخالفت
در تکلیف اول و ثانی درین نشانه مخالفند محمد و آل محمد را
مگر دوستان آل محمد که بر اطاعت در تکلیف اول
و ثانی قسبای سعادت در بر کرده لاجرم درین عالم
محل نزول رحمتند و همانا آفرینش ایشان برای شمول رحمت
چنانکه آفرینش دشمنان محمد و آل محمد برای شمول نعت

از آن جمله است **کیرمه آنک لاسدی من جنت لکن اید**
بیدی من یشاء و هو علم بالتمیزین

رسول خدا مباحثی داشت در هدایت در بنامی قریش
و غیره خطاب به یون در رسید نه هر آنکس را بود
داری هدایت توانی نمود بلکه خدا هدایت کند آنرا که
خود خواهد نظر بآنکه او تعالی داناست بحال آنان که قابل
هدایت و هدایت یافتگانند یعنی قابل هدایت کسی است
که در تکلیف اول افعال روح مقدس تو نموده و در عالم

ذره مطیع تو بوده و دوش از فاضل طینت تو و اهل بیت تو
بسرشته ایم **قال تعالی ان ینک هو علم من فضل عن سید**
و هو علم بالتمیزین

با جمله هر چه از آیات و روایاتی که بر این آیات
وارد است که بظاهر دلالت بر جبر دارد معانی آنها بقرابت
که عرض کردم تلفت باش که کول رهبران دین نخوری
و ظاهر شد که تمام خیر و سعادت و نور و رحمت
و ایمان و هدایت در موفقت محمد و آل محمد است
و تمام شر و شقاوت و ظلمت و نعت و کمراسی و غیرت
و کفر و شرک و نفاق و مطلق ظلم و ضلالت در مخالفت
محمد و آل محمد است

و باری بجان نه تیئات مؤمن را که مقتضای مزج طینت است
بتبدیل میفرماید بجناتی که مقتضای مزج طینت از کافر
صادر است و بتبدیل تیئات مؤمن بجنات کافر
بنحوی است که بر مؤمن بقدر سکنی ذره تینه و بر

کافر بقدر سنگینی ذره حسنه باقی نیت
 در معنی کریمه فمن بعمل مشغال ذره خیر ایره
 نظر بدین بختیست گوئیم در کریمه فمن بعمل مشغال ذره
 خیر ایره مراد مؤمن و خیر مؤمن است زیرا بدلول
 فاولک تبدل الیه ثباتهم یقینا و بمقاد آن حسنات زمین الیقینا
 بحقیقت شری در مؤمن نیت تا بسیند سزای آنرا
 در معنی کریمه فمن بعمل مشغال ذره شر ایره
 و در کریمه فمن بعمل مشغال ذره شر ایره مراد کافر و شر کافر است
 زیرا بمقتضای تبدل حسنات او بیثبات مؤمن
 و بمقاد کریمه و من یحفر بالایمان فقد جعلنا علیه و هو فی الآخرة
 من غایبین بحقیقت در کافر خیری نیت تا بسیند
 جزای آنرا
 باری کراهت و مذمت مؤمن از شیئات اعمال
 خود و شنودنی از حسنات اعمال کافر مشعر است بآنکه
 مؤمن میسی و کافر محسن نیت و اگر بحیث صدور

حسنت ظاهره کافر را محسن شماری بدلیل کلمه شیار که
 ان الیقین المحسن وان الیقین المحسن لازم آید خدا با کافر
 و دوستدار کافر باشد و حال آنکه با همه حسنات ظاهره
 از کافر برمی و پزیر است
 قال تعالی ان العبد برئ من المشرکین و رسوله
 یعنی خدا و پیغمبر خدا از اهل شرک برمی و پزیراند و معطوف
 بر شرک است مطلق اهل ضلالت از کافر و فاسق و منافق
 و ظالم و خاسر و مفسد و فاجر و ظالم آن که ضد مؤمن و مخالف مؤمن
 و قال تعالی فی حق الکافر لا یدخلون الجنة حتی یلمحوا نزع
 و قال فی حق الفاسق ان العبد الیهدی القوم الفاسقین
 و قال فی حق المنافق سواء علیهم استغفرت لهم ام
 لم تستغفرت لهم من یغفر الله لهم
 و قال فی حق الظالم ولا تزنوا الی الدین ظلما فمک انار
 و قال فی حق الخاسر خسر الدنیا و الآخرة و لک الخسران من ان
 و قال فی حق المفسد ام یخجل الذین امنوا علی و اولادهم کالمفسدین الذین

وقال في حق الفاجر **ان الفجار في جسم**
 وقال في حق المسرف **والكذاب ان الله**
لا يهدي من هو مسرف كذاب وان الله لا يهدي القوم المهين
 وقال في حق المرأى **الذين هم يرثون ممنون الماعون**
 وقال في حق المبطلين **اقبلنا بما فعل المبطلين**
 وقال في حق المبذرين **ان المبذرين كانوا اخوانا لينا**
 وقال في حق الغافلين **اولئك هم الغافلون**
 وقال **انهم الاكافرون هم اضل سبيلا**

پان دو نوع ايمان و مؤمن

بدان بدالت كلمه مبارکه **فتمشرون** ايمان دو گونه
 و مؤمن دو قسم است **قسى** مؤمن ثابت
 الايمان است که بايمان باقى است تا وقت مرگ
 و بايمان ملاقات مينمايد خداى سبحانه را

اما ثبات و استقرار حاصل نشود مگر آنجا که مؤمن از رو
 دانش در ديره ايمان دريابد
 قال العالم عليه السلام **من دخل في الايمان بعلم**
ثبت فيه و نفعه امانه و من دخل بغير علم خرج منه كما دخل فيه
 فرمودند هر کس بر اثر دانش در ديره ايمان دريابد ايمان
 تا وقت مرگ ثابت ماند و سود بخشد او را و هر کس
 بر اثر نپي دانشى يعنى تقليد از نپي دانشان در ديره ايمان
 شود و بيموجي خارج کرد و در چنانکه داخل کرديد
 قال امير المؤمنين **لکميل بن زياد** من قد دينه
عن الرجال زاته الرجال و من قد دينه عن الكتاب **زاته الرجال** و من قد
 دين اتعم است از اصول و فروع چون سهل دين خود
 از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار آل رسول مأخوذ
 داری در مقام احتجاج و مناظره کوه رامانى و همچکس
 با تو هم تراز و نيت بخلاف آنکه ديش بر اثر عقل
 در اى خود يا مأخوذ از بين مردم است **بيقين** تو تر از او

در مقام احتجاج و مناظرهت بر باید اورا **آن او همن**
البیوت لبیت العقبوت لوکانوا یعلمون
 قسمی مؤمن مستودع است که ایمانش عاریتی است
 فیصح مؤمنا وی مسمی کافرا ویسی مؤمنا ویصح کافرا
 یعنی صبحگاهی مؤمن و شب هنگام کافر یا شب هنگام
 مؤمن و صبحگاهی کافر است پس بر اثر عاریت بودن
 ایمان ممکن است که این گونه مؤمن در وقت مرگ پی ایمان
 باشد و شیطان بر باید ایمانش را
 در بیان اختصاص خوف در جلاء مؤمن مستودعا
 خوف در جلاء که در اخبار است راجع باین قسم از مؤمنان
 که ایمانش عاریتی و زاده تقلید است پس باید ترسد
 از آنکه مباد در حال مرگ پی ایمان و در عدد دوزخیان
 باشد و امیدوار باشد بفضل و رحمت الهی که شاید
 در حال مرگ با ایمان و در عدد بهشتیان است
 بیان آنکه بشارات الهیه مخصوص مؤمن مستقر

و مستقیم الایمان است لا غیر
 اما مؤمنین با ایمان مستقر و ثابت که ایمانشان بر اثر
 دانش و ما خود از کتاب خدا و عمرت رسول است
 اتم از آنکه کامل الایمان باشند یا ناقص الایمان تأیید
 باشند یا غیر تأیید مخصوص بشارات آیدند و بر اثر
 بشارات برایشان از عذاب و عقابی که مقتضای کفر
 و شرک و نفاق است خوف و خرنی نیست **متنزل**
علیهم الملائکه الاتخافوا ولا تحزنوا و بشروا بحب آلئی کنتم توعدون
سخن ویلیا کنتم فی الدنیا و الآخرة و لکم فیها ما تستی انفسکم و لکم فیها ما تندر
نزل من محفوظ ریحیم
 ملائکه بر مؤمن مستقیم الایمان نازل کردند و گویند ترسید
 و محزون مباشید و بشارت باد شمار بهشت موعود
 و گویند در خانه دنیا دوستان شما بودیم و از جانب خدا
 بمانه بسوی شما ایصال خیر می نمودیم در آخرت نیز
 دوستان شمایم اینک بجزای ایمان آماده است

برای شما از ملاذ و منافع آنچه نفس شما بدان غیبت جوید
مؤلف گوید از اینکه تمام خیرات و نیوید و اخیری
 متفرع بر ایمان و اعمال و ملکات ایمانی است
 پس ممکن است نزول ملائکه و دوستی آنها با مؤمن در دنیا
 کنایت باشد از نفس ایمان و اعمال و ملکات ایمانی
 که پیوسته با مؤمنند و بشارات ایشان بؤمن کنایت
 از دلالت آنها بر سعادت ابدیه و نعیم نامتناهی و در آخرت
 همان ملکات و اعمال ایمانی بصورت نیکو و دلکش مجسم
 گردند و در حال موت و در قبر و در قیامت با مؤمن و همواره
 بشهر نمونند چنانکه در خبر است که افعال
 سرور در قلب مؤمن که مقتضای ایمان مؤمن است
 بصورت نیکو مجسم میشود و صاحب خود را بشارت
 میدهد ببهشت جاوید
مؤید مراد است خبریکه در باب طمع و استماع
 ایمان از طامع از جناب ابی عبدالله علیه السلام وارد است

فرمودند الطامع منزوع عنه الايمان وهو لا يشتر
 لان الايمان يحجب بينه وبين الطمع في الخلق ويقول يا صاحب
 خراش ان الله ملطوة من اللكرامات وهو لا يضع احب
 من احسن عملا وما في ايدي الناس فانه مشوب بطل
 ویرده الی التوکل و اتفاعة و قصر الاطل و لزوم طاعة و ایاس ^{خلق}
 فان فعل ذلك لزم وان لم يفعل تركه شوم طمع و فاقاره
 بر اثر خبر مبارک گوئیم همچنانکه نفس ایمان با من صاحب خود
 و طمعی که بخلق وارد حاضر میشود و بزبان حال با او سخن بگوید
 و او را از طمع کردن بخلق منع او ملامت میکند نفس ایمان
 و اعمال و ملکات ایمانی پیوسته با مؤمن سخن کنند
 و بشارت دهند او را ببهشت غیر سرشت پس
 دوستان حقیقی محمد و آل محمد یعنی مؤمنین مستقیم الا ایمان بحیث
 استقامت و استقرار ایمان و موفقیت قلبی که با محمد
 و آل محمد دارند و بشارات الهیه از عذاب خدای بجان
 امین و هدایت یافتگانند

بشارات متعلقه بتیقین

اما در حق متقین از اهل ایمان باری سبحانه در محکم کتاب
کریم به پیغمبر خود صلوات الله علیه و آله فرمود **فانما یترناه**
بلسانک تبشر به لتقین و تنذر به ثوما لدا

حاصل آنکه بشارات مخصوص اهل تقوی و طاعات
و انذارات برای دشمنان دین است
متقی مؤمن مستکمل الایمان است که ملاقات میکند خدایتعالی
با کمال ایمان

در مقام تقوی

اما تقوی سه قسم است **قسمی** تقوای خاص انخاص است
و آن ترک حلال است تا چه رسد بشبهه
قسمی تقوای خاص است و آن ترک شبهه است
تا چه رسد بحرام **قسمی** تقوای عام است و آن ترک
حرام است **قال الصادق علیه السلام**

التقوی علی ثلثه اوجه تقوی بالله و هو ترک کمال
فضلاً عن اشبهه و هو تقوی خاص انخاص و تقوی
من الله و هو ترک اشبهات فضلاً عن احکام و هو
تقوی انخاص و تقوی من خوف النار و العقاب
و هو ترک احکام و هو تقوی انعام

بشارات متعلقه بتابین

اما در حق مؤمن مذنب تائب در محکم کتاب کریم فرمود
الا من تاب و امن و عمل صالحا فاولئك یبدل الله ما تمسکوا به
وکان له غفوراً رحیماً

در صورتیکه باری غرضه بمؤمن مذنب که از ذنوب خود
توبه نموده باشد وعده غفران و آمرزش بدهد و بفرماید
کنه اعمال تو را بشوای اعمال کافر مبدل میدارم
و از ذنوب تو بفضل و رحمت میگذرم و تودنوحش
و امیدوارم کردی و بپوشد و بدگمانی پذیری وعده
او تعالی را و کمان کنی که از تو در نمیگذرد ایمانت

ایمان نه بلکه حقیقت کفر است چه حقیقت این عقیده اشعار کند بلکه وعد الهی را صدق و او تعالی را صادق نمیداند

فذلکم ظنکم الذی ظننتم بریکم اریکم فاجتم من انما سیرین

امی عزیزم فکر کن بین هلاکت مطلق کفار و مشرکین جز بر اثر سوءظن و بدگمانی بخدای بجانیه است پس تو هم

بر اثر سوءظن و بدگمانی در عدل و ایشان و از ایشان

پچاره نمومن تا شب تو از وحشی که تخم پیغمبر را شهید کرده

و توبه کرد کمتر نیستی خدای تعالی در رسول اکرم از چنان

کناه عظیم در گذشتند رسول خدا صلوات الله علیه و آله

فرمود حمزه و قاتل حمزه هر دو از اهل بهشتند

قال صلوات الله علیه و آله انما شب من الذین

لا ذنب له یعنی توبه کننده از کناه کسی را ماند که بر او کناه نیست

بشارت متعلقه بنزدین که بی توبه از دنیا

در گذرند

اما در حق مؤمن مذنب که اتفاقا بی توبه از دنیا درگذرد

در کتاب کریم فرمود **ان الله لا یغفر ان یشرک به ینغفر**

ما دون ذلک لمن یشاء

یعنی خدای بجانیه از شرک شرک و اعمال شرکانه درگذرد

و درگذرد از ذنوب دون شرک آنکه خواهد

در معنی ذنوب دون شرک که مغفورا

ذنوب دون شرک که قلم عفو و غفران بر آن جاری شود

ذنبی است که از مؤمن ثابت الایمان بوسه نفس شیطان

صادر گردد اتم از صفای روی و کبالت روی در انحال خود مقصر و کناه کار

میداند و میداند خدای بجانیه بر عفو یا عتابش تواناست

حدیث قدسی

قال تعالی و تقدس من اذنب ذنبا فعلم

ان له ان عذبه وان له ان عفو عنه عفوته عنه

یعنی هر آنکه مرتکب کناهی گردد و بداند بر عتاب و عفو

فأورد و توانا هستم از او در بگذرم و معتدب نسازم او را

قال صلوات الله علیه و آله الملك اذا قدر عفا

چون پادشاه خادمی کند کار خود بر عقوبتش توانا بیند
بفضل و رحمت از دور گذرد بخلاف آنکه گناه را گناه خدا را
خدا نداند یعنی خویشتن مقصر نشمارد و او تعالی را بر عفو
و عتاب توانا نپندارد چنان عصیان مقتضای کفر و شرک
بلکه حقیقت کفر و شرک است

رجوع بمعنی کلمه مبارکه و یغفر ما دون ذلک
من یشاء

اما باری بگفته مبارکه **من یشاء** اظهار داشت مجال
معامله عدلیه و فضلیه خود را و نمود که تو انم بعدل خود عقوبت
کنم و تو انم بفضل و رحمت از دور گذرم و از اینکه این کلام
معجز نظام موهم این بود که مبادا فقط معامله عدلیه معمول او تعالی
انقدر پس در کریمه **قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسکم**
ان لا یغفر الذنوب جمیعاً قید **من یشاء** را برداشت و صریحاً
و عده فرمود امرش مطلق معاصی و ذنوب دون شرک
پس بدالالت **ان لا یغفر الذنوب جمیعاً** و بر فرع قید

کلمه **من یشاء** هویدا و است که معاملات او تعالی با شومن نینب
که بی توبه از دنیا برود فقط معامله فضلیه است لا غیر
یعنی می آمرزد بر رحمت و اسعه خود تمام ذنوب جمیع ایشان را

بر اثر تحقیق حقیقت امر سجده نیکو هویدا شد و اگر کسی
بنکات و دو قایق بر خورد میداند بفضل الله تعالی حسن توفیق
احدی را مجال ایراد و اعتراض نیست مع ذلک برای
توضیح مراد بعضی سئوالات تقدیریه را می نگارد و بر فرق
کتاب و سنت و عقل و عادت جوابهای کافی عرضه میدارد
که اگر کسی وقتی بجهل و نادانی ایرادی نماید در زمانی بهین
پیکره که عرض میکنم جواب کوئی او را
سؤال مقدر

اگر کسی گوید و عدای الهی یعنی عفو و غفران ذنوب فقط
مخصوص شومن مذنب تا شب است نه مؤمنی که گناهکار
باشد و بی توبه از دنیا برود

جواب

گوئیم بدلول کلمه **فادکات** **ببدل** **سینا** **تم** **حنات**
 کنان تا تب باعمال نیک کفار و شرکین مبدل میشود
 و بعضا حدیث **الذاب من الذب** کذب بر او کنا هی نیت
 تا اورا حاجت اقد بعفو و فضل شفاعت شفاء که آن نیز از عفو و فضل

سؤال مقدر

اگر گوید عفو و فضل و غفران و آمرزش کنا هکار بعد
 از سیاست و عقاب است

جواب

گوئیم بحکم دانش و صر عقلی از سه قسم خارج نیت
یا میکوئی از تمام ذنوب او میگذرد و بهشت میرسد
 او را این سخن عین مدعا و مراد است
یا میکوئی بجزای بعضی نیت میرساند و میکند
 از مجازات بعضی نیت او
اولا تبعیض در غفران مخالف با کلمه مبارکه است

که باری

که باری بجانہ فرمود **ان الله یغفر الذنوب جمیعاً**

عجب تر ازین حسیت که او تعالی بفرماید از همه کنانان
 دون شرک میگذرد و تو گوئی از بعضی میگذرد و بعضی
 بعضی را **ثانیا** تخصیص مغفرت و آمرزش بعضی
 ذنوب دون شرک دون بعضی از کنا ب و سنت
 لامحالہ حجت میخواهد و تو را حجتی نیت نظر بآنکه همان آیه مبارکه
 معارض است

یا میکوئی بجزای نیت و ذنوب دون شرک
 معاقب میشود پس از آن بجزای ایمان از اهل جان است
 گوئیم بچنین دلیل این سخن مردود است

اولا عکس فرمایش الهی است که فرمود **ان الله یغفر الذنوب جمیعاً**
جمیعاً چه معنی مغفرت آن است که بعفو و فضل و رحمت
 از عقوبت درگذرد و اگر عقوبت فرماید عفو و فضل و رحمتی
 در میان نیت پس لازم آید که بجزای جمیع ذنوب
 عقوبت بفرماید

ثانیاً مخالف با مناجات معصوم است که عرض نماید
الهی انت اوسع فضلا و اعظم حلما من ان تو اخذنی
بعلمی و تستدنی بحیثیتی

یعنی ای خدای من فضلت و سبقت و علمت عظیم تر
از آن است که بگرداری ناپسند که از من صادر گشته و خطا
که از من بدید آمد از من مواخذت فرمائی و ضرری و خوار
و ذلت در سوئی من طلبی در میان خلایق

با آنکه امام را معصوم از لغزش و خطیانی و میدانی تأبیه
مثل پی کناه است ظاهر است که نظیر این مناجات
و کلمات سر مشق من و تو و مطلق کناه کارانی است که پی توبه
یا با توبه از دنیا میروند و پش از اجمال درک مافات نیست
پس بنده که کار را رسد که در همه حال این کلمات را بر زبان
جاری سازد و گوید ای خدای من فضل و رحمت و سبقت
و علمت عظیم تر از آن است که این بنده کناه کار را از جهت
صدور بعضی معاصی و ذنوب و درون شرک اگر چه کبائر

باشد در میان کفار و مشرکین و مخالفین آل محمد که دشمنان
دینند مقتضی و رسوا سازی خاصه در حالتی که خود وعده فرمود
غفران جمیع ذنوب و درون شرک را

مؤلف گوید عرض مثل این سخن در حقیقت حقیقت توبه
ثالثاً مخالف است با معاملات فضیله که از او تعالی

معهود است اینکه پیوسته کوئی *الهی عالمنا بفضلك لا اله الا انت*
بلکه با فرض این است که معاملات فضیله او تعالی متوقع

و معهود باشد و گرنه عرض این مقصود بیهوده است
و متحقق است که اگر معامله بعدل مینماید جز آن نمیفرمود یعنی
اول او را بسزای ذنوب عقوبت نموده پس بجزای

ایمان بهشت میبرد
رابعاً مخالف با آداب ملوک و بزرگان دین است
آیا ندیدی عفو بخشش ملوک را وقتی عفو بخشش خواهند
که از عقوبت خطا کار درگذرد و اگر بسزا عقوبت نماید
و مطلق العنان فرماید محمول بر عفو و فضل نه بلکه مقتضای عدل است

۲۰
در چنین است چون رئیس دین بقطع دست سارق حکم
فرماید و مطلق العنان نماید این معامله محمول بر فضل نه بلکه
حقیقت عدل است امی عزیز سبک ملوک
و عادت بزرگان آن بود که شنیدی تو خود کوئی خدای
بجانه اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است پس زمان
کرمت و رحمت و فعل کرمت و رحمت او تعالی ربیان
فرمای کافر و مشرک و منافق که مطلقاً قابل مغفرت
و آمرزش نیستند بلکه در موضع نکال و تقصد انبیا و اوصیا
و مطلق معصومین هم که بر اثر عدل الهی مستوجب شمول انواع
مکرمت خواهند بود تا بنین نیز که مثل کسانی هستند که بر ایشان
ذنبی نیست پس عفو و رحمت و فضل و کرمت او تعالی
برای کدام طبقه از مردم است

خامساً مخالف با عقل و حکم عقل است چه عقل
کوید لا محاله عفو و فضل و غفران و رحمت خدای تعالی را
محمولی لازم است آیا ندانستی که مستوجب حرمت ناقابلان

و مستحق مطایبا صلانند ناقابل ترو بجا صل ترازین طبقه در میان
طبقات مؤمنین کسیت

قال ابو عبد الله عليه السلام والله لشفعن
لشعنا لث مرات حتى يقول اناس فما لنا من شافعين
ولا صدق يحيم فلوان لنا كره فكلون من المؤمنين

سه دفعه فرمود قسم بخدا البته البته شفاعت میکنیم شعبان
خود یعنی کینه کاران ایشان را تا دشمنان در آن حال گویند
نیت ما را شفیع از ابعاد و بیگانگان و صدیقی از اقارب
و نزدیکان پس اگر ما را مجال بازگشت بدینا بود بودیم
از گردندگان یعنی اطاعت مینمودیم خدا و رسول و امام خود را

اقوی دلیل در آمرزش کنا مان مؤمن
کنا همکار

برتر و بهتر و محکم تر از هر دلیل در غفران و آمرزش مؤمن
کنا همکار که بر سبیل اتفاق پی توبه از دنیا برود استغفار رسول
خداست با مفرضای بجانه برای مردان مؤمن در زمان مؤمنه

قال سبحانه *دستغفر لذنوبك وللمؤمنين والمؤمنات*

شک نیست که چون صاحب معاصی کبیره تصدیق خدا و رسول
و ماجاه به الرسول دارد و محبت و دوستدار آل رسول است
مؤمن و از حیث استغفار رسول خدا صلوات الله علیه وآله تمام
معاصی او مغفور است و **بمدر لول کیرمه و فلو**
یعطیک ربک ففضی باری تعالی انقدر از شیعه و دوستدار
کنا بکار آل رسول بیا مزد که رسول راضی خوشنود شود و شک
نیست تا خدای تعالی از تمام معاصی و ذنوب جمیع دوستان
رسول و آل رسول کند و رسول خدا راضی خوشنود نیست

قال صلوات الله علیه وآله *ادقرت شفاعتی*

لا اهل کبائر من منی

یعنی شفاعت خود را برای اهل کبائر است خود خیرت کردم
مراد از کلمه **فاز کبائر** مؤمنین از اهل کبائر است لا غیر
این قدر بدان عفو و فضل آتی مخصوص کنا بکار
دوستان آل محمد است که پی توبه از دنیا بروند

وشفعا من و تو یعنی محمد و آل محمد دوستان خود را و انگذارند
پس با کوه کوه عصیان بخدا و شیطان نیکو گمان باش
تا در امان باشی

قال تعالی و تصدس *انا عند حسن ظن عبدی المؤمنی*

یعنی معاملات من با بنده مؤمن بر حسب نیکو گمانی اوست من
چون مدار حسن معاملات ایستم بحسن ظن و نیکو گمانی است
پس در همه حال بخدای بجان نیکو گمان باش تا بفضل و عفو
و مغفرت خود با تو معاملات فرماید و در گذرد از کبائر معاصی
و ذنوب دون شرکت تو

قال الصادق علیه السلام *حسن الظن صله من ایمان*

عمره و لانه صدق یعنی نیکو گمانی بخدا و اهل ایمان بر اثر
حسن ایمان و سلامت ینده تو است از مفاسد پس اگر
بخدا و خلق بد گمان کردی همان بد گمانی تو دلیل عدم ایمان
و حقیقت کفر است

در قیامت با اهل دوزخ یعنی مطلق کفار و مشرکین و مخالفین

صفت عظیم تقدر و نهات ز کواثر
بکوری چشم شیطان خود

ال محمد صلوات الله عليهم خطاب شود که خسران دوزیان شادترین
روز از حیث سوختن و بدگمانی شماست در خانه دنیا
و ظاهر است که بخدا و رسول و آل رسول اگر بدگمان نبوده بحق
و صواب و صدق میدانند فرمایشات خدا و رسول و امام را
و اطاعت خدا و رسول و امام مینمودند بلامت ابدی و عقاب
سرمدی و منکر ایشان نمی گشت

باب جمله مطالبی که با غایت وضوح عرض شد تماماً
بر اثر آیات و روایات و فرمایشات علماء بزرگ گشت
و بفضل خدا چکس را مجال ایراد و اعتراض نیست مگر آنکه
بر اثر حسد و قصد بعضی گویند ما را نیز مجال بیان بگونه مطالب
بود نظر با آنکه بر جرئت و عصیان اهل ایمان
خواهد افزود عنان مراد گرفته و زمام دانش و اعتقاد از کف
نهادیم جواب آنگونه مردم بی انصاف این است
که ای جان غیر ز این بشارت را خدای سبحان بکده کاران
دوستان آل محمد داده است تا کنج وجود تقدش را

باشند و بر آت فضل و غفور و رحمت او تعالی وقف گشته
بذوق و شوق تمام در جاه حکم و دائق در از و یاد معرفت و دانش
و مزید علم و عبادت بکوشند و شک نیست که مزید جاه
و امیدواری بیش از مزید خوف موجب مزید طاعت است
آیاتی مثنوی چون خوف سلطان بر دل غالب شود
خادم حتی لشکر در از شرف ملاقات در طفره است و کمتر
موظف خدمت سلطان میشود ولی چون مشاهده فضل در
سلطان را نسبت بخود و امثال نماید بیشتر از همه روز شرفیاب
خدمت میشود و دلش نخواهد که از خدمت دقیقه شگت کرد
بنیاء علیمه اینکه تو کوئی بحجت آنکه مبادا جرئت و جسارت
مؤمنین زیاد شود در عصیان بغیر ایند مانع از بیان بشارت
الهیة است در حقیقت منع خیر و موجب تدبیر است
و بندگی است که از عقل و تکلیف خارج و تنهی غم است

قال سبحانه **مناع للنجر مقدماتیم**
قول اویس قرنی حمد الله در باب مزید درجا

در خبر است که او پس قرن حرم بن جیان را که از زمان او بود فرمود
 مردم بر اثر رجاء و فرید امید خدای سبحان را عبادت
 و بندگی میکنند و مدار عبادت و بندگی تو بر خوف است
 سنگ نیت مراد او پس قدح است نه میح
 و میخواهد بفهماند که بندگی و پرستش خدای تعالی از روی فرید
 رجاء و امیدواری رجحان دارد بر آنکه بندگی او تعالی کنی بر آن
 فرید خوف

**بیان فرید بشارت برای کنه کاران
 و دوستان محمد**

در خبر است که اگر خلاق معصیت من نمیکردندی هر آینه
 خلقی خلق میکردم تا معصیت من نکند و بیا مرزم ایشان را
 کمونی پس بدین اقتضا باری تعالی از کفر کافر و شرک شرک
 و نفاق منافق هم میکند و فرمودند خدا از معصیت میکند و
 نه از کفر و شرک و نفاق که فی حقیقه انکار خدای سبحان
 و مخالف توحید است هان قدر که آدمی خود کفر کند کاروان

و بدانند خدای سبحان قادر است بر عفو یا عقابش این معنی لیل
 ایمان و حقیقت ندامت و توبه است ملتفت و قیاس
 مطالب باش که امر بر تو مثبت نماید پس مناط در مغفرت
 ذنوب و دوزن شرک است که سابقاً معنی آن عرض شد نه کفر و شرک
 و نفاق و معاصی و ذنوبی که متفرع بر آن حقیقت کفر و شرک
 و نفاق است

مثلاً چون ثومن در حال ایمان بمسویلات نفس و شیطان
 مرکب فاحشی از فحاش شود و خود معاصی و مقصر شمارد و بداند
 خدا بر عفو یا عقابش تواناست آن ذنب و فاحش و دوزن شرک
 و بر اثر و عدالی مغفور است و چون در حال شرک
 مرکب همان فاحش شود و لامحاله باقتضای شرکی که دارد آن را
 عصیان نمی پندارد و خدا بر عفو یا عقاب توانا نمیداند
 پس همان فاحش که از ثومن دوزن شرک و مغفور بود
 از حقیقت شرک و غیر مغفور است

و همچنین است چون کافر بخدا باشد همان فاحش

صا دره از او بر اثر کفری که دارد حقیقت کفر است

فی الکافی عن ابي عبد الله السلام فاذا

اتى العبد بکبره من کبار المعاصي او صغیره من صغائر المعاصي
التي نهي الله عز وجل عنها كان خارجا من الايمان قطعا
عنه اسم الايمان وثابتا عليه اسم الاسلام فان تاب
و استغفر عاد الى دار الايمان ولا يخرج منه الا الكفر الا بحدود
والاستحلال بان يقول للحلال هذا حرام
و للمحرّم هذا حلال و دان بذلك فعند ما يكون
خارجا من الاسلام و الايمان و اخلا
في الكفر

حاصل خبر مبارک این است که چون مؤمن مرتکب کبیره یا
از معاصی بشود از ایمان خارج و داخل دایره اسلام است
و بتوبه و بازگشت بخداوند است از معصیت بر میگردد
بخانه ایمان و بحیث ارتکاب معاصی کافر نمیشود مگر
وقتی که مسکّر خدا گردد یا حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال

و اند و مرتکب شود پس درین حال از ایمان و اسلام خارج و داخل
در دایره کفر است

و فرمودند چنان کس بمنزله کسی است که بجرم درآمده پس بکعبه
داخل گردد و بقصد غنا و احوال صدمی در کعبه نماید پس او را
از کعبه و حرم بیرون کنند و کردش بزنند و بازگشت او با تشش
و دوزخ است

بر اثر خبر مبارک و تحقیقی که شد معلوم کردید معانی

بعض احادیث که رسول خدا فرمود *لا یرزق الا فی دین*
پس اگر مؤمن بقصد غنا و از روی جحود و استحلال زنا کرده باشد
از ایمان و اسلام خارج و کافر است و اگر بقصد جحود و تحلال مرتکب
نشسته بلکه بتبویلات شیطان نفس آماره زنا کرده است از دایره
ایمان خارج و داخل دار اسلام است و بحیث مذمت و تنقیح
که فرنگی است دوباره بدار ایمان داخل و در عداد مؤمنین است
و همچنین است نظایر این حدیث هر جا بنظر برسد

خطاب بر مقرر ض که بنا و انی عمل کند

باجمله اگر متدین بدین دوشمندی موجبات نبرد معرفت
 و امید بندگان خدای بجان را ترتیب فرمای تا بطفیل وجودت
 کسب معرفت کرده از خصیض حیوانیت و بهیئت پای درجیم
 قرب و انسانیت برگذارند و توهم ازهدایتی که کرده فایده تمام
 گیری که فرموده اند کمگشته را رهنمودن از جهان بهشت
اکنون گویم اگر کنه کاران و دوستان آل محمد صلوات الله علیهم
 بدانند که عفو و فضل و علم و رحمت خداوندی جلت عظمت مخصوص
 ایشان و برای ایشان است بدانند که رسول دال رسول
 شفاعت خود برای ایشان ذخیرت فرموده اند هر آنکه رجاء
 و امیدشان کمتر از رجاء و امید متیقن و ثابین نیست و لا اله الا
 در حال موت از کرده نادم شوند اگر چه پش از مجال
 تدارک مافات نبوده باشد **اللهم انزلنا من السماء عتق**
و ادخلنا في زمرة من يحقهم صلواتك عليهم آمین

اینکه در اخبار است که گروهی از مؤمنین از دوزخ
 پروان شوند مشود اللون و امر شود در عین کجی و ان غوطه خورند
 و بهشت در آیند باروی چون ماه منافی خضران پی عقوبت
 و شفاعت پی سیاست نیست
در خبر است که نور بعضی مؤمنین باعتبار نبرد معرفت
 و تقوی بجدی باشد که دوزخ بفریاد آید و گوید **خیر یا مؤمن فان کنوز**
مناجاری یعنی زود بگذر که نور تو آتش مرا منطفی و خاموش است
 و شود که بجدی نور مؤمن اندک باشد که بنیند مگر جای قدم یا
 امکان خویش را ولی لاحاله بر اثر نور ایمان بسعرت یا بطو
 از دوزخ در گذرند و بهشت شوند با غایت فرخت و آتش
 پس تحمل است که بطو عبور موجب اسوداد لون و سیاهی صورت
 مؤمن گردد و بخو که در حال خروج از بهشت مؤمنی که بسعرت
 از دوزخ در گذر شده و بهشت جای گزیده اند کویند
 که ایشان دوزخیانند
خلاصه اسوداد لون و سیاهی صورت مؤمن منافی

شمول فضل آتی و شفاعت شفاء و عدم عقوبت نیست
خاصه در حالتی که صریحا یا تلویحا خبری در چگونگی عقوبت و عذاب
رسیده باشد و توان گفت که فقط بطو عبور از دوزخ
عقوبت ایشان کافی است

مثال

بر آن ماند که جماعتی خواهند از راهی که بنایت سخت و تیار است
بگذرند بعضی اسبهای درنده و درنده و با شعلها و چراغها
بسهولت طی مسافت کرده بمقصد برسند و برخی سواره رن
ولیکن از بدشتن چراغ و شعل برایشان کار اندکی مشکل است
و جماعتی در تاریکی پیاده طی نموده ویر تر بنزل دارند شوند
کردی علاوه بر آنکه اسب و چراغ ندارند پامای ایشان
لنگ و کار رفتن بنایت برایشان سنگ است
و لامحاله آنان که لنگ لنگان عصا زمان روند سر و صورت
و لباسان بگرد راه آلوده است و جماعتی که پیش از ایشان
رفته و در آرامگاه خود قرار گرفته و بفرغت خاطر بنزدکی

و عیش پرداخته اند در حال ورود ایشان گویند ایشان و مهندگ
فایده اند

بنابر تحقیقی که کرده و مشای که آورده ام هر چه خبر بنظر برسد
که دلالت کند بر آنکه زمین اهل ایمان بدوزخ در شوند منافی مطلب
بلکه مؤید مطلب است **قال سچانه وان منکم آلا دارا**

کان علی بکت تماما مقصیا ثم تجی الدین تقوا و نذر الظالمین فیما حییا
بر اثر آیه وافی هدایه مبارکه گوئیم هر یک از افراد مؤمن
و کافر لامحاله به جهم وارد کردند **اما مؤمنین** یعنی دستان
آل محمد جهم جای قرار ایشان نیست بلکه راه عبور ایشان است
پس بطویا سرعت از آن در گذرند و بطویا سرعت عبور
ایشان باعتبار قوت یا ضعف و کثرت یا قلت نویگان
ایشان است **اما کفار** و مخالفین آل محمد هر یک
در مقر خود جای گیرند و ایشانرا مطلقا مجال خروج از جهم وجود

بهشت نیست **اولک اصحاب لنا بهم فیما خالدون**
قال تعالی لا یدخلون جنته حتی یلجوا بحمل فیستخرجوا

در بیان سؤال و جواب مؤمنین منافقین

قال تعالی یوم تری المؤمنین المؤمنات یعنی نوریمین

ایدیجسم و بایمانم شیریکم الیوم تجت تجری من تحتها الاغالیه فی النار

هو القور العظیم باری سبحانه میفریاید یا محمد در قیامت برین

مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که نور ایمانشان در تابش است

و اطراف و جوانب را بگرفته و طلائک ایشانرا گویند بشارت

شادین بهشتانی است جاددانی که جاری میشود از زیر آنها

نهرها و خلود بهشت ایشانرا نجات بزرگ و ظفر بر مقصود است

امام مردان منافق و زنان منافقه که بظاهر مؤمن و در باطن کافرند

اهل ایمانرا که بظاهر و باطن مؤمن بوده گویند نظر کنید بآما از نور شما

اقباس کنیم و از ظلمت قیامت و تاریکی آن بریم پس

بایشان گویند بجزیر بادینیا معاودت کرده بایمان و طاعت

کسب نور نمایند چه ما این نور را بقبول ایمان و طاعت خدا

در رسول و امام از دنیا بیادردیم و درین حال مؤمنین عرض کنند

ربنا اتمم لنا نورنا پس با امر الهی دیواری در میان مؤمنین و منافقین

و منافقین و منافقات برپاشود و برای آن درسی است

مؤمنین در درون حصار و منافقین در بیرونند و برای اهل ایمان

در درون حصار با غصهها و بهشتها و موجبات سرور همینا و برای

منافقین در بیرون حصار آتش دوزخ و عذاب فوق عذاب آماده است

— اهل نفاق نداد دهند که آیا ما با شما بودیم و فکار و روزنه بجای

نیاروده و عمل نمیکردیم بطوریکه شما میکردید مؤمنین گویند

آری با ما بودید و عمل میکردید بر آنچه ما میکردیم لیکن قبول نداشتی

و کفر باطن خوشتن در معرض هلاک در انداخته و منظر بودید

که دین رسول پس از وفات رسول از میان برود و دوار

سوء اهل ایمانرا در گیرد و درین حق شکست و شهید و امانی وارزوی

باطل شما را بفریفت تا امر الهی در نصرت دین رسول بیاید

و شما را مغلوب ساخت و بدینحالت در انداخت که بعد

و کفر قارید و شیطان یا دنیای مذمومه که اثر متابعت شیطان

شما را مغرور و از دین پرورن داشت و ایشان را گویند

فالیوم لایواخذ منکم فدیته و لامن الدین کفر و اما و یکلم الناس لیقولکم

و بئس لمصير

یعنی درین روز از شما و از آنان که کفر ظاهر داشتند قبول فیتی
نشود جای شما در آتش و سزاوار شما همان است جلود
دوزخ و عذاب ابدی بد مرجع و بد محل بازگشتی نیست

اکنون گوئیم عدد و وعید و بشارات و اندازات الهیه پیش
از آنکه مؤمن در دنیا قبول ایمان کند یا کافر و شرک و منافی
در دنیا قبول کفر و شرک و نفاق نماید برای همه بندها
— پس از آنکه اهل ایمان داخل دایره ایمان و اهل
کفر و شرک و نفاق داخل دایره کفر و شرک و نفاق گردیدند
— پس بشارات مخصوص مطلق مؤمنین و اندازات مخصوص
مطلق کافرین و شرکین و منافقین است **فانما یسئرونه بلایا**
تبشره بالیقین و تنذره قوما لدا قال العالی ان هذا القران
یهدی للتی هی اقوم و تبشر المؤمنین الذین یعملون الصلوات ان لهم
اجر کبیرا و ان الذین لا یؤمنون بالاخره عهدنا لهم غدا بالایما

در بیان اتقامت ایمان و عدم تنفاع و فیض
و سنن بدون ولایت ال محمد صلوات
الهد علیهم

بدان اتقامت در ایمان که موجب رفع خوف و امان از عذاب
و عقاب الهی است و ملائکه بسبب آن مرده بهشت میشوند
— قبول ولایت آل محمد است صلوات الهیه جمیعین که نزد
ظاهر رسالت رسول است

محمد بن فضیل گوید از امام شامن علی بن موسی علیها آلاف الثناء
پرسیدم از حقیقت معنی اتقامت فرمود سوگند بخدا باینست
که شما برآیند مراد آن جناب ایمان بخدا و رسول و اجاء به الرسول
و قبول ولایت آل محمد است که مصحح ایمان است و ایمان
بدون آن ایمان نیست و ازینجا است که اظهار شما دین و پرپا
داشتن صلوة و زکوة و حج بیت الله و صوم رمضان بدون
ولایت و مودت آل محمد مفضی و پسند خدای سبحانه
نخواهد گردید

دهتوم

در بیان دعائم دین
قال الباقر علیه السلام نبی الاسلام علی س صلوٰة

والزکوة والحج والولاية پس فرمود ولم یأدی شیءا کما نودی بالولاية
همانا مراد آن بود که ولایت آل محمد با تصور در فرایض و سنن
نه انکار فرایض و سنن موجب نجات و خلود بهشت تواند بود
نظر بآنکه فضل آبی و شفاعت رسول و آل رسول برای کسی که کار آن
شیعیان و دوستان ذخیره است اما بدون ولایت
و مودت آل محمد صلوات الله علیهم اداء تمام فرایض و سنن
موجب نجات و رستگاری نمیشود نظر بآنکه فضل خدا
و شفاعت شفاعت مخالفین آل محمد را شامل نمیت

قال تعالی **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر**

بعصت رسول که با عقاوی فریقین و بدالات عقل معلوم است
- بر رسول شیخ ذنبی نیست که باری بجانده از او در بگذرد
و شک نیست که غفران ذنوب مخالفین رسول و آل رسول هم
اراده نفرموده پس علاوه بر نقل بدالات عقل ظاهر است

که غفران

که غفران ذنوب و آمرزش گناهان شیعیان و دوستان
رسول و آل رسول منظور است لا غیر

باب جمله در صورتی که بحیث قبول ولایت آل محمد صلوات
علیهم جمیع بر شو من خوف و حزن نماید و مخصوص بشارت
کردد عدم خوف و حزن میراث مومنین و اولاد طاهرینش
که مودت و ولایت ایشان مضمح ایمان مطلق مومنین است
هوید است

بیان آنکه خوف میراث مومنین و اولاد مجاد
بر اثر عصمت ایشان و عدل الهی خوف
از عقاب نیست

اینکه در بعض اخبار است که میراث مومنین علیه السلام شیعیان
از خوف خدای سبحانه بغیبه مبتلا می شد محمول بر تعلیم است
تا آنکه ایماشان متوعد و عاریه است و تهافت در ایمان
ندارند از عقاب و عذاب او تعالی یمن نمانند و بر اثر
مزید خوف اندک اندک صلاح عمل و استقرار و تهافت

ایان کوشند یا مراد خوف از مقام الهی و جلال قدر
و عظمت و کبریائی او تعالی است که مقتضای علم و مخصوص
عالم و مرادف باخیت است **انما یخشى الله من عباده العلماء**
قال تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان

سکت نیست که خوف از عقاب الهی مقتضای خیانت
و نقض عهد و عصیان و ضلالت است که منافی عصمت
امام علیه السلام است و خوف از مقام رب جل جلاله
مقتضای علم و دانش و مزید معرفت و کمال هدایت است
که مناسب عصمت امام علیه السلام است و این خوف
مانند خوفی نیست که بر کافر و مشرک و منافق بلکه بر مؤمن است
غالب شود چه اگر کوئی خوف آن جناب از عقاب بود
مستلزم نقض عهد و خیانت و عدم عصمت آن جناب میام
عدل او تعالی است که از صل مذیب اما میست

مؤید است

از جمله مناجات خود آن بزرگوار است که عرض میکرد

الهی یا عبدک خفا من یرک و لا یطعمنا و یجنتک بل
و جدتک ایما للعباده فعبدتک

یعنی ای خدای من عبادت من از خوف نیزان و نه از شو
جنان است تو را سزاوار پرستش دیدم پس پرستیدم
کواه عاشق صادق در آستین باشد کدام شاه برای آفتاب
مدعا بهتر از عرض خود آن جناب است که صیرنجا در حال مناجات
عرض میکند از جهت خوف آتش و فرخ و شوق بهشت
تو را نمی پرستم

از جمله فرمایش او تعالی است موسی بن عمران علی نبیا و آله
و علیه السلام **قال سبحانه انی لا یخاف لدی المرسلون**
و تفسیر این آیه مبارکه در کتاب مجمع البیان نوشته است
هذا تسکین لموسی علیه السلام و منی له عن خوف یقول الله
انک مرسل والمرسل لا یخاف لانه لا یفعل قبیحا و لا یفعل
بوجوب فیخاف عقابه علی ذلک

ای مؤمن تو خود کوئی امیر المؤمنین برتر از موسی بن عمران

وسایر انبیاء بنی اسرائیل است نظر بآنکه ترک اولی را
 از ایشان جایز میدانی و جایز نمیدانی که از امیر المؤمنین
 وسایر ائمه علیهم السلام ترک اولی صادر شده باشد
 درین حال که باری بجانم موسی را بحیث عصمت از خوف
 عقاب خود نمی میفرماید پس بچه جرأت کوئی میر المؤمنین
 علیه السلام شبی بهقا و مرتبه یا کمتر از خوف عقاب الهی غش میکرد
 — و حال آنکه این معنی مخالف عدل الهی و عصمت امام

و حصول کتابیه است **قال تعالی ان الذین قالوا ربنا هه
 ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون**

امام را معصوم میدانی و باین اندازه میدانی که کوئی مؤمن بخدا
 و مستقیم الایمان بود و خدای بجانم خوف و ضرری را که مقتضای
 مخالفت و عصیان است از او برداشت پس مطلق
 خوف را از او بردار یا در خوف امام و رعیت فرق بگذا

بیان آنکه تمام بشارات قرآنی در حق
 مؤمن مستقیم الایمان و تمام اندازات

در حق کفار و مشرکین منافقت است

بر اثر مطالب عرض مینماید مؤمنین با ایمان مستقیم و مستقیم
 یعنی دوستان حقیقی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم همعین
 مخصوص بشارات الهیه و تمام بشارات قرآنی براس
 ایشان است و کفار و مشرکین و مطلق مخالفین آل محمد مخصوص
 با نذارات الهیه و تمام اندازات قرآنی برایشان است

و خوف و رجاء که در اجبار است برای مؤمن مستودع است
 که کفر یا ایمانش ظاهر نیست **قال الصادق علیه السلام**

**یعنی المؤمنین يخاف الله خوفاً كأنه يشرف على النار ويرجوه
 رجاء كأنه من أهل الجنة**

**بیان آنکه مؤمن مستودع نمیزد خوف
 و مجاهدت ایمانش استقرار و استقامت
 پذیرد**

بدان ایمان مستودع و معار با نذارات الهیه و حصول نمیزد
 خوف با استقامت و استقرار تبدیل تواند شد

حکما قال الصادق علیه السلام ان خوفی میت نفس

و بموت نفس تكون حیوة قلب و کسوة قلب بلوغ الاله
میفرماید اندیشه عقاب آئی نفس تاره را میزند و بمردن نفس
دل زنده گردد و بزندی دل ایمان تهافت پذیرد

کلمه موثوقه این اشاره میزند نفس است برای تحصیل ثبات
بیت هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد بشوق ثبات

بر جریده عالم دوام ما فرمودند من عبدالله علی میزان

ان خوف و الرجاء لا یصل الی ما یولیه
یعنی چون بنده بر ازوی هم و امید بندگی خدا کند که نشود
و با مال و آرزوی خود خواهد رسید

از کلمه و یصل الی ما یولیه متفا میشود که خبر مبارک راجع
بنومن متودع است که بحیث خوف و رجاء تحصیل استقامت
و تهافت ایمان که حقیقت آمال است تواند نمود

قال علیه السلام کیف لا یخاف البعد و هو غیر عالم بما

یختم صحیفه و لا عمل یتوکل به سبحانه و لا قدره له علی شیء

و لا یخوف و کیف لا یرجو و هو یرف نفسه بالبعث و هو غریق
فی حبه آلاء الله و نعماته من حیث لا یحصى
و لا تعد

چگونه بنده خائف و اندیشناک نباشد و حال آنکه نمیداند
انجام کارش بعبادت یا شقاوت بدینکجایی یا سبب نجات
— و در خود عملی نبیند تا بدان تو تسلیم جوید از روی استحقاق

و توانا نیست بر دفع عذاب یا فرار از عقاب و چگونه
راهی و امیدوار نباشد و حال آنکه بغیر خود وقف و متوقف
و با کمال عجزی که در بندگی دارد می بیند بجوی مستغرق دریا
رحمت و نعمت آئی است که احصا و شماره توان نمود

قال تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

در خبر مبارک اشارات چند فرموده است بآنکه ثنومن مسود
مراد است لا غیر

اشارات خبر مبارک

از جمله کلمه و هو غیر عالم بحکم خود اشاره بمقصود است

چه مؤمن مستوع که ایمانش عاریه و بر اثر تقلید است نمیدانند
 بودن خاستت امر خود را و نمیدانند با ایمان از دنیا می رود
 یا بی ایمان بخلاف مؤمن مستقر و ثابت الایمان که بر اثر
 دانش طریق ایمان برگزیده و بشیر بشارت الهیه است
 و میداند با ایمان ملاقات مینماید خدای سبحانه را و قطع نظر
 از صدور اعمال ایمانی و مزید تقوی فقط نفس ایمان لاحاله خوب
 نجات در استکاری اوست

از جمله کلمه **عمر یسوع استخافا** دلالت کند که مراد مؤمن مستوع
 چه او بسبب سلب ایمان و صدور اعمال شرک است بخیر
 میداند عمل صالح نذارد تا خویشین متحقح حرمت داند نه مؤمن
 ثابت الایمان که بحیث ثبات ایمان بشیر بشارت
 الهیه است و یتشاقش بر اثر توبه و غیره مبدل بجنات میشود
 و ذنوبش نظر بثبات ایمان دون شرک و مغفور است
 و صرف نظر از تقوی و طاعات و اعمال صالحه که از و صادر شود
 نفس ایمانش که فوق همه حسنات است میبرد گنا مان ادرا

قال تعالی ان احسنات ینبیین ایثبات

که امام حسنه بهتر از ایمان و برتر از ایمان است
 از جمله کلمه **دلا قدره له علی شیء ولا یفر** دلالت دارد که مراد
 مؤمن مستوع است زیرا قدرت بر دفع عذاب و فرار
 از عقاب او را لازم افتد که اگر بی ایمان از دنیا برود و قضای
 کفر و شرک و نفاق و اعمال کافرانه و مشرکانه و منافقانه مخلد
 در دوزخ و مشوعب انواع عذاب و عقاب ابدیه الهیه است
 نه مؤمن ثابت الایمان که با فرض صدور ذنوب و ذنوبش مغفور
 و لاحاله از اصحاب بهشت است

با جمله نظیر این اخبار هر چه از اخبار بنظر برسد مراد از آنها مؤمن
 مستوع است خوف در جاه او را در کار باشد که محمل است
 در حال مرگ با ایمان از دنیا برود یا بی ایمان
 غرض آن بود که مؤمنین با ایمان ثابت و مستقیم که مخصوص بشارت
 الهیه اند بنیستی از خدای سبحانه ترسان باشند بلکه
 غرض عدم خوف و خزن معصومین علیهم السلام است از عقاب

اتنی و در ضمن منطلب بیان نماید ختلاف خوف هر نوع از تنبیه را

در بیان خوف مؤمن مستودع

خوف مؤمن مستودع ازین است که مبادا پی ایمان از دنیا برود و متوجّب عقاب ابدی گردد و بهیشت در نیاید

حتی بلج ابحل فی تسمی ابحاط

این کلمه مبارکه تعلق بحال و کنایاتی از خلود در دوزخ است یعنی همچنانکه محال است شر از سوراخ سوزن درگذرد محال است که کافر از دوزخ خارج و بهیشت داخل شود

در بیان خوف متقین

خوف متقین که در دنیا عمر و زندگی را صرف تقوی و طاعت دارند ازین است که مبادا ترک آدابی کنند که موجب آید سقوط ایشانرا از درجه و مقامی که ایشانراست

در معنی حنات الابراریات المتقین

قال صلوات الله علیه و آله حنات الابراریات المتقین

آیانی مبنی ترک حرام متقی بقوای عام راحنه و متقی

تقوای خاص رایشه است و ترک شبهه متقی بقوای

خاص راحنه و متقی بقوای خاص انخاص رایشه است

قال امیر المؤمنین علیه السلام دنیا تخاصد عنی

کافی است اعرف حالنا خطر ملک حرامها و انا نقبت لهما

در بیان خوف تائبین

خوف تائبین ازین است که مبادا بوساوس شیطان که از خاطر

قلب است عود کند بذنب و عصیان پس ببقیت از درجه

و مقامی که برای تائبین از ذنوب و معاصی مقرر است

خوف مذنبین دوستان آل محمد صلوات الله علیه و آله

ازین است که از حیث معاصی و ذنوب با کمال شرمندگی

و انفعال ملاقات کنند خدای سبحانه را

خوب گفته اند در آتش بعلین نام کنه مبر کاتش بگرمی

عرق انفعال نیت

دیگر آنکه باید مؤمن مذنب برسد آرا که مبادا از بهت

نقصان نور ایمان گرفتار ظلمت قیامت شود و بطور عبور

از دوزخ بزرگتر عذابی باشد او را و امنی بهشت بهشت است
 و درجات مختلفه دارد باید نمون ترسان باشد از آنکه مباد
 در درجات پست بهشت جای بدهند او را
 در خبر است که در بهشت غرفه است که اهل بهشت
 با آنها نظر میکنند مانند اهل زمین تبارکان
 با بجزله علم بمبارف هر چه بیشتر شود خشت و خوف نمون میرا
 قال الصادق علیه السلام **ومن حرم خشته**
لا يكون عالما وان سق لعنه بمشابهات بعلم
 یعنی هر انکوار خوف خشت خداوندی محروم باشد او را
 عالم و دانا نتوان شود اگر چه بمشابهات علم سوی را تواند
 شکافت
علت عدم تعرض خوف کفار و مشرکین و مطلق
اهل ضلالت
 اینکه متعرض خوف کافر و مشرک و منافق نگردد ازین است
 که بحیث غفلت از مبدء و فراموش کردن ایشان خدا تعالی

شیطان در دلهای ایشان جاگزیده و بنجوی باطل را در انظارشان
 جلوه کرد و شست که اندازات خدا و رسول بدیشان نمودند
 سواد علیه اندرتهم ام لم تنهونهم **قال تعالی** **فانهم نفهم**
اولکاک هم الفاسقون
 اما عدم تعرض اندازات منافقین است آنچه را که سابقا عرض کردیم
 که اندازات الیه مخصوص کفار و مشرکین و منافقین است
 در بیان معنی فاسق و عدم هدایت او
 مراد از فاسق در کلام مجید در همه جا فاسق العقیده یعنی کافر
 و مشرک و منافق است که خدای سبحانه او را بخود و انداشته
 و هیچکس نتواند هدایت و رہنمایی نماید او را **ان لا یهدی القوم الظالمین**
 نه مراد فاسق العمل است که بسبب حقیقت ایمان و صحت عقیده
 ذنوبش اعم از صغیره و کبیره دون شرک و مغفور است
 با بجزله بحیث غفلتی که کافر و مشرک و منافق را دهن گیر است
 ایشانرا در عرصه دنیا از عذاب خدای سبحانه خوفی در دل بید
 نگردد نظر بآنکه دین و احکام دین در رسول و ما جاء به الرسول را

از اساطیر اولین دانشمندی وقتی خوف برایشان متولی شود
که برای بعین ببینند ملاکه عذاب و حقیقت عذاب را و آن
در حال مرگ و در قبر و در قیامت است که سودمندست

بدان اتقا است و استقامت و استقامت را ایمان مسلم ترک مطلق معاصی
و ذنوب نیست تا تو از هر مؤمن بعصیت نبی کمان کنی پناش
مستوع و عاریه است چه بمعنی مقتضای عصمت و فقط مخصوص
معصوم است نظر بآنکه کل وجودش از دل و جوارح از علی
علیین و باب عصمت مجین است بلکه استقامت و استقامت
ایمان مسلم بقا ایمان است تا وقت مرگ و بقا ایمان
تا وقت مرگ منافی صد در ذنوب و درون شرک نیست
اینکه امام علیه السلام فرمودند المؤمن من یحکمه الله مراد مؤمن استقامت
که شرایط ایمان در او موجود و تمام اعتقادش بصواب مقرون است
و لاحاله چنان مؤمن بغایت قلیل الوجود است و باطنیان
قلبی توان گفت که قلبش از فاضل طینت طیبه آل عصمت است

نه مؤمن مستوع که گاهی مؤمن دو وقتی کافر و از بسیاری از شما
بیرون است

بدان مستوع بودن ایمان مؤمن نظر بتزلزل ایمان او و عدم
علم مردم است بخاتم امرش اما نظر بحقیقت علم الهی
بعاقبت کار و خاتم احوالش مؤمن مستقیما بحقیقت
کافر است پس هر کس در حال مرگ با ایمان از دنیا
برود از اصحاب جنت نعیم و اگر کافر از دنیا برود از اهل

نار جهیم است **فریق فی حجت و فریق فی تعبیر**
قال تعالی هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن
حاصل آنکه در حال مرگ مردم از کفر یا ایمان و سعادت
یا شقاوت و هدایت یا ضلالت خارج نباشند
فما ذابعد الحق الا الضلال

قال سبحانه فریق هدی و فریق حق علیه الضلاله

بیان آنکه ایمان پرکنده است در جمع اعضا
و جوارح مؤمن و بیان نقصان بحال
ایمان

اما ایمان مبثوت و پرکنده است در جمع اعضا و جوارح
مؤمن پس اگر جمیع اعضا و جوارح مؤمن ادا کنند بهره ایمان
خود را در درجه دهم و مستكمل الایمان است و اگر از بعضی اعضا
و جوارح در بعضی تکالیف قصوری رود لا محاله از درجات
نه گانه است و جز باری سبحانه و امام عصر عجل الله فرجه
اصدی ازین مردم از درجه ایمانش وقف نیست
و در هر یک از درجات نه گانه که باشد نسبت بدرجه که فوق
آن درجه است ناقص الایمان است اعلی درجه ایمان
درجه دهم است که درجه ایمان معصومین علیهم السلام است
و ادنی درجه ایمان اعتقاد بجان یعنی ایمان قلبی است که بدون
آن ایمان صورت نپذیرد و با وجود آن لا محاله مؤمن
در عدد مؤمنین و از اهل نجات است

در بیان بحال ایمان سلمان نقصان ایمان دینی
رحمهما الله تعالی

اینکه در حق سلمان فرمودند **سلمان نبی است** اشاره بحال ایمان
سلمان نه اشاره بعصمت سلمان است و اینکه فرموده اند
لو علم ابو زمانه قلب سلمان لکفره **او قصه** اشاره
بنقصان ایمان انپی ذر است نسبت بایمان سلمان نه اشاره آ
بجز انپی ذر

در خبر است که سلمان در درجه دهم ایمان و ابو ذر در درجه
نهم بود و اینکه سلمان را معصوم ندانند و حال آنکه در درجه دهم
ایمان بود که درجه بحال است ازین است که معصومین علیهم السلام
از زمان ولادت تا وقت وفات معصوم از زلزله بوده اند
و سلمان در او خیر حال بقامی رسید که در حق او فرمودند **سلمان**
مناهل بیت مالایین و مطح السیل **اشهد انکم کتم نوراً**
فی الاصلاب شما خنده و الارحام **بطهره**
دیگر آنکه صد و رصفا بر از سلمان روا بود و با بحال ایشان

منافات نداشت و اما ترک اولی با عقاد اما می بین از بعضی
ناروست

در خبر است که نامون ملعون از حضرت ثامن الائمه
علیه آلاف الشاه پرش نمود از خطبه آدم علیه السلام فرمود خطبه
آدم از صغیر موهوبه بود یعنی صدوران از آدم منافی نبوت
و عصمت او نبود

در بیان اختلاف علم حقیقی و علت تکذیب
اهل ضلالت رسل و اوصیاء دین را

اینکه فرمودند اگر ابوذر بدانند آنچه را که در قلب سلمان است
هر تیشه او را تخمیر میکند و حال آنکه هر دو مؤمن و ابوذر
یک درجه از سلمان پست تر بود اشاره بان است که نظر
با اختلاف درجات ایمان درجات علم حقیقی مختلف است
و شود که صاحب درجه پست از حیث عدم احاطه بعلم
و احوال صاحب درجه عالی تکذیب او کند بخلاف
صاحب درجه برتر که میداند صحت ایمان و عقاد صاحب درجه
پست را

مثال

مثال آیات نبی آنگو که در سطح خانه است و قف است
از حال آنگو که در صحن خانه است و آنگو که در صحن است
از حال آنگو که بر سطح است و قف نیست بنا بر این
مؤمن ناقص الایمان چون بحیث تصور دینش تمام ایمان را
همان داند که خود دارد است لذا اگر مؤمن کامل الایمان یا مؤمنی
که نسبت با و کامل است اظهار حقیقت علم و ایمان خود کند که برتر
از علم و ایمان او است او را تکذیب و تکفیر کند و قتلش واجب
شمارد نظر باینکه خود فاقد کمال ایمان یا فاقد آن درجه از ایمان
- و همچنین است حال کسانی که فاقد مطلق ایمانند نسبت باهل ایمان

و از لم یبندوا به فیقولون هذا الکفر قدیم

قال سبحانه بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه

تکذیب کردن ائم رسل و ائمه را ازین حیث بود که فاقد مطلق
ایمان بودند **قال علیه السلام** اجماع المؤمن

لا اهل لیسلم اعداء

اما مومن کامل الايمان يا مؤمنی که با تشبه کامل است تکفیر نکند
 مگر آن را که از دایره اسلام خارج بیند و چون کسی را ناقص الايمان
 داند دستش بکشد و سعی و مجاهدت کند در ترفیع درجه ایش
 و ازینجاست که همواره انبیاء و اوصیاء و مؤمنین کوشش
 داشتند که کافر را از کفر بیاورند و از اسلام بخانه ایمان
 در آورند و کوشش داشتند در ترفیع درجات اهل ایمان
 در معنی کریمه الرحمن علی العرش استوی
 کریمه الرحمن علی العرش استوی اشاره بر بخت حقیقه الیه است
 یعنی مقام خداوندی چنان مقامی است که شرف بر تمام
 ذرات وجود و از همه حرکات و سکنات و متحرکات موجودات
 عالم امکان وقف و آگاه و جمیع ذرات ممکنات نجومی
 محیط است که قرب و بعدی برای او تعالی نسبت مطلق
 اشیاء متصور و معهود نیست می بیند آشکار و نهان را
 میداند پنهان و عیان را
 سَلِّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَهْدِ الْآيَةِ

قال

قال استوی من کل شی فیس شی قریب الیه من شی
 اینکه گویند علم الهی از صفات ذاتیه و عین ذات او تعالی است
 دلیل احاطه او تعالی است تمام ذرات عالم وجود
 پس نسبت چیزی نزدیکتر بسوی او تعالی از چیزی بیگانه
 بر سر مقصود بیاید رفت سخن درین بود که ایمان در جمیع جوارح
 مؤمن پرانگنده است و چون جمیع جوارح ادای تمام تکالیف
 ایمانی خود کنند ایمان مؤمن کامل و گرنه ناقص است
 تکالیف دل
 اما بر دل است تحصیل معرفت و تفقا و معارف و شنودی
 از خدای سبحان در همه حال تسلیم شدن بحکم نافذ و مطلق قضاء و قدر
 او تعالی و اقرار بیکانگی پروردگار عالم جلالت عظمه و تصدیق
 رسالت جمیع رسل و رسالت رسول خاتم صلوات الله علیه و آله
 و قبول مودت و دوستی آل محمد علیه السلام و تصدیق
 بصحت و حقیقت آنچه رسول آورده و در میان است
 بنهاده است از فرائض و سنن و حلال و حرام و فتاوی و حکام

قال سبحانه ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا
وقال تعالى فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم
ثم لا يجحدوا في نفوسهم **صراطا مستقيما** وليكفوا تسليما
پس بدلول
این آیه مبارکه صحیح نیست ایمان آنکو که در مطلق امور رسول خدا
حکم نکرده اند یا حکم کرده اند ولی دلگشا و افسرده خاطر گردد
و از حکم نافذ رسول آراش بخت قلب خود را و از تکالیف دل
آن است که پیوسته یاد او تعالی مطمئن و مسرور باشد **الابزکر**
الطهون العلوب حضور قلب کنایه از تحصیل این مقام است
قلب مؤمن را عرش خدا ازین حیث دانند که همواره خدایش
منظور است

تکالیف زبان

بر زبان است اظهار آنچه بر دل وارد است از معارف
و عترافات و اقرار و تصدیقات در غیر زمان تقیه
و بایستی باقتضای نیت صادق و صحیح که ناشی از قلب و بروقی
معرفت و توحید و عترافات قلبیه است از موعظ و مضایح

و اصلاحات و مطلق سخنان صلح بخیر و تسبیح و تقدیس و تهلل
و تحمید درین بنحوید و در نشر علوم حق و مطالب علمیه و تشخیص
و توضیح امر دین بقدری که داند و تواند بگوید **وقولوا للناس حسنا**
قال سبحانه **وقولوا آمنا بالله وما أنزل لنا وما أنزل اليكم**
والهنا واليهكم واحد ونحن له مسلمون

و از تکالیف زبان است که از مطلق لغو و باطل مثل غیبت
و افتراء و تممت و سچو کردن مسلمانان و هر چه منتهی غم و حوب
ایذاء و آزردهن مؤمنین است اجتناب جوید و بگوید
بپدر و مادر آنچه را که سبب خجرت خاطر پدر و مادر است
ولا تقل لها ف و بایستی مؤمن بگوید در هیچ موقع چیزی را

که ندانسته و باقتضای نیت بگوید آنچه را که دانسته است
قال تعالی **وقفنا لیس لک علم** **قال الصادق علیه السلام**

— من حق الله على العباد ان يقولوا ما يعلمون **يقفوا عند العلمون**
یعنی از حق خدای سبحانه بر بنده این است که دانسته گوید
و دم در کشد از گفتن چیزی که ندانسته است **قال تعالی**

وما یلفظ من قول الا لیه قریب غتد

کالیف کوشها

برکوش است که خوشین منزله دارد از استماع محرمات از قبیل غیبت و تممت و قهراء و مطلق چیزانی که موجب سخط و غضب تعالی است — و باید در استماع مواظب و حکم و علوم تقه و دینیة از اصول و افروض و فرائض و سنن نجومی موظبت جوید که درک معانی و حفظ حقایق تواند نمود و بایستی در همه حال از شنیدن سخنان نیکو دریغ بنجوید و چون هوی پرستان بهوی و غرور نفس انکار و استنزاء کنند آیتی از آیات الهی و حدیثی از احادیث را باید اجتناب جوید از معاشرت و مجالست ایشان تا نشود سخنان باطل ایشان را و معطوف بر آیات آئیمه و احادیث رسول است انکار و استنزاء اخبار و فرمایشات آل رسول

صلوات الله علیه وعلینهم اجمعین

قال تعالی

اد اسمعتم آیات النبی کفریست نر بها فلا تقعدوا حتی یخوضوا فی حدیث غیره و در جای دیگر فرموده است

و اما منینک الشطان فلا تقعدوا بعد الذکری مع القوم نظامین

چون شیطان تو را بغفلت و فراموشی در اندازد که نشینی آنرا بخار و استنزاء بنماید آیات آئیمه را پس آنرا که تو را بیاید آنرا که نشستن با ایشان منتهی غنه است بایشان نشین

کلمه فلا تقعدوا مهمم حتی یخوضوا فی حدیث غیره اشاره بان است که جایز است مجالست با هوی پرستان در حال ترک انکار و استنزاء آیات آئیمه و این معنی منافات ندارد با آنکه رکون بظالم و هوی پرستان منتهی غنه است چه غرض از رکون بظالم که منتهی غنه است میل قلبی است بسوی ظالم نه معاشرت کردن بر حسب ضرورت و حاجت با عدم میل

قلی قال تعالی الا استمعوا من تم تقیه و تحذیرکم الله فوالله لم یحصر

باجمله برکوش است استماع سخنان نیکو قال تعالی

فبشر عباد الذین یتبعون لقول قتیعون حسنه اولئک الذین هم یمیم الله و اولئک هم اولوالالباب

از خصایص مؤمن و دلائل ایمان اعراض از هر گونه لغو و باطل است

والذین هم عن اللغو مضمون

تکالیف چشمها

بر چشم است که نظر کند با آنچه نظر کردن بآن حرام است
مثل نظر کردن مردان بآلت مردی مردان و فرج زنان
یا نظر کردن زنان بفرج زنان و آلت مردی مردان

قال تعالی قل للمؤمنین یغضوا بن ابصارهم یحفظوا فروجهم

و بر آن است که زینت یا ناراضع و قدرت آبی تا از آثار ظاهره
بشناسد صانع و آفرید کار خود را و بداند که او تعالی وحید و فرید و یگانه
و فی کل شیء لایة تدل علی انه واحد قال سبحانه

سُبْحٰنَ مَا فِی السَّمٰوٰتِ اَلَا فَاَقِمْ وَجْهَ نَفْسِکَ فِی تِلْکَ السَّمٰوٰتِ حٰثِرًا

خوب گفته اند دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان
برک درختان بنزد نظر هوشیار هر درتی قدر معرفت کرد

از هر صنعتی که مگر نفس مؤمن است که چون آنرا بشناسد
می شناسد صانع و آفرید کار خود را از عجز آنک جرم صیغه

و ینک الطوبی العالم اکبر قال تعالی و تقدس

لا یعنی اضی و کای بل یعنی قلب عبدی المؤمن فقط توجه بوجودش

وصفات او برای حصول معارف تورا کافی است

فرمودند سخن مثال علیا تا بدانی که فهم صفات انسان کامل مشاهده
جمال و صورت و کمال معنی او - تورا در تحصیل معرفت و شناختن این عالم

از هر آیت و علامت و انی تر است

با جمله بهر یک از اعضا و جوارح و مفصل و عظام و عصاب
جسد خود بگرد و بترتیبی که او تعالی داده است بدقت نظر فرمای
هر آینه می بینی اگر جز آن میگرد که کرده و سواى آن قرار میداد که
داده است آن عضو ناقص بودی و بجز آنس نموده ظاهره و دوی

ضمنه باطنه که در تو و دویعه نهاده است بگرد تا بدانی غایت قدرت

و کمال علم و حکمت او تعالی را قال صلوات الله علیه

من عرف نفسه فقد عرف ربه

تکالیف دستها

بر دست است که در اخذ حرام سرعت بخورد بلکه سرعت بچیز

در اداء حقوق و اجبه مثل خمس و زکوة و اداء دیون و حال نرس

و تو انگری و مندوبه مثل صدقه دادن و بذوی الارحام و مسکین
 و ایام نذل کردن و برآن است وضو گرفتن برای نماز
 و جهاد کردن در راه دین حصول شریط جهاد **اذا تمم الی تهلوه**
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی البجین
قال تعالی فاذا رایتم الذین کفروا فصرّب
 الرقاب حتی اذا اشتمتہم

و بردست است که با وجود دانش نبوی و علوم دینی و معارف حقه
 و مطلق حکم و مواعظ و معلومات مستنبطه و ماخوذه از کتاب سنت را
 تا دیگران در حال حیات و پس از وفاتش از آن فایدهت گیرند
 و باید پیوسته از مطلق شرور و سننات مقبوض باشد چنانکه
 در خیرات و حسنات مبسوط است

کالیف یا ما

برپااست که بسوی محرم و معاصی که موجب سخط و غضب
 الهی است نرود و برود بسوی چیزی که موجب خشونتی
 او تعالی است مثل حج بیت الله و زیارت قبر رسول

و ائمه نام علیهم السلام و زیارت صلحاء و شیخان و عیادت
 مرضی و رفتن برای اصلاح حال مسلمانان و تعلیم یا تعلم و صلوات
 جوئی کردن و تشیع جنازه مسلمین و جهاد کردن در راه دین
 یوم تشنه نستیم و ایدیم و ارجلکم تا کجا بویاید و باید در حال شی بلکه در همه
 حال نخوت و غرور از خود دور کند و قصد فی شیکت

قال سبحانه و تبارک العزیز یا بجملة بایستی ساعی و جا بهد باشد
 در هر چیزی که صلاح دل و سلامت دین در آن است و در حالتی
 که ضرورتی و همیکه نشود معاشرت نماید با هوی پرستان ظلم
 اندیشان و جو رکیشان از جمله ترک معاشرت کردنی
 که انکار و استناده نمایند آیات الهیه را

کالیف روی

بر روی است سجدهات شکر الهی در شب و روز در حال نایز و غیره
 یا ایها الذین امنوا رکعوا و سجدوا و عهدوا بکم و فعلوا غیرکم تعلمون
قال سبحانه تفتح وجوههم لنار و هم فیها کالجون **قال تعالی**
 و تصعقون لکناس باندگان خدا ترشش روئی مکن و سیکو

معاشرت کن باین خوب گفته اند جای کل کل بش

و جای خار خار

بیان آنکه ایمان جز عمل نیست و قول و عقاد
بیز ارا عملند

بدان ایمان عمل است و قول و اعتقاد هم ارا عملند و چون
عمل هر عضوی غیر عمل عضو دیگر است گوئیم اعتقاد عمل دل و اقرار
عمل زبان است و منافات ندارد با آنکه فرموده اند
ایمان اعتقاد و بجان و اقرار بلسان و عمل با ارکان است

چه درین کلام معجز نظام از عمل دل با اعتقاد و بجان و از عمل زبان چهار
لسان تعبیر رفته است عبارتش اینست **و اعتقاد و بجان**

و اقرار بلسان و عمل با ارکان ایمان کامل و اعلی درجه ایمان است
و چنان مؤمن که بدل در زبان و جوارح مؤمن بشد اعمال او کفایت
شاهد حقیقت ایمان او باشند پس خدا و رسول و امام از
مؤمن دانند اما دنی درجه ایمان که لا محاله با مال موجب نجات
درستکاری و دخول بهشت تواند بود اعتقاد و بجان یعنی ایمان قلبی است

پس

پس بنقیر که عقاید صحیح باشد اگر چه اهلها و ایمان خود بزبان نگویند
و اعمال ارکانیه اش مشا بهه نشود تا مشا به ایمان او باشند
در نزد باری تعالی مؤمن و در درجه اول ایمان است که پست ترین
درجات است و از ایمان چنین مؤمن جز خدا و رسول و امام
احدی واقف نیست بسا باشد که مردم او را کافر دانند
و اگر اعتقاد و بجان یعنی ایمان قلبی نباشد اقرار بلسان عمل با ارکان
ایمان نیست بلکه حقیقت نفاق است هر چند از جهت قیاس
لسانیه و اعمال ارکانیه مردم او را مؤمن بدانند

قال تعالی اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله
یعلم انك لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون

بناء علیه گوئیم اعتقاد و بجان یعنی ایمان قلبی بدون اقرار بلسان
و عمل با ارکان ایمان است اما هر یک از آنها بکه هر دو بی ایمان
قلبی ایمان نیست بلکه حقیقت نفاق است **سواء علیهم تنقیح**

لهم ام لم تنقیح لهم لن یغفر الله لهم
بیان آنکه صلاح حال دل مقدم است بر صلاح

ظا هر حال

نظر بان دقایق گوئیم اصلاح حال دل و تحصیل عقاید نیک
 بر اصلاح اعمال ظاهره مقدم و راجح است مؤمن بایستی اول
 باصلاح قلب و ایمان قلبی پردازد که لامحاله نزد خدا و رسول و امام
 مومن و در عداد مؤمنین محسوب باشد پس با قیام و غیر آن
 سائیه و اعمال ارکانیه اندک اندک تکمیل ایمان کند و ترقی بخشد
 درجه ایمان خود را و اینکه عرض کردم ادنی درجه ایمان یان
 قلبی است منافات ندارد با آنکه معصومین علیهم السلام فرموده
 ایمان دعوی است و اثبات دعوی بینه میخواهد و بینه
 آن اعمال ارکانیه است زیرا که این فرمایش راجع بؤمنی است
 که در مقام دعوی ایمان و اظهار ایمان باشد که لامحاله باید با اعمال ارکانیه
 ثابت سازد ایمان خود را و مفروض در مقصود مؤمنی بود که فقط

ایمانش قلبی است در مقام دعوی نیست
 بیان آنکه اول تکلیف مکلف ایمان بخدا و رسول
 و امام تعیین مذهب حق است

— بر اثر مطلب عرض میشود که مؤمن در هدایت حال باید بچند
 در رسول و امام ایمان بیاورد و مذهب حق را از میان مذاب
 باطله بشناسد پس از آن از علماء مذهب حق احکام دین
 و رسوم عبادت بیاموزد و بپردازد باعمال ارکانیه که بینه و گواه
 ایمان است **قال تعالی** *ومن یؤمن بالله یهدی الله له*

سکنت نیست که پس از قبول ایمان نور هدایت در قلب مؤمن
 تابش میکند و قلب مؤمن متور میشود با نور معارف *فیضه ما یملکون*

وایتم تقویتم **قال سبحانه** *والذین اهدوا از اهدیتم*

بیان آنکه ایمان قلبی صحیح عقیده لامحاله
 اقتضا کند که اعمال و اقوال نیز متقرب و بصحت
 افتد مگر آنکه شیطان از خارج دل وسوسه نماید
 یا تقیه اقتضا کند که اعمال و اقوال بجلا
 عقیده و ایمان قلبی صادر شود

و باید دانست که لامحاله صاحب ایمان قلبی حتی لمقدور

در اقرارات سائیه و اعمال رکائیه با هر وساعی است مگر آنچه
 در میان جمع مخالف گرفتار گردد و بر سبیل تقیه اقرار بایمان خود نمند
 و بجای نیاد و اعمال رکائیه را زیرا صحت اعتقاد بایمان قلبی
 پیوسته بهنج مؤمن است محال است کسی عقیده اش صحیح باشد
 خدا را واضح دین رسول را حاصل دین امام را حافظ دین بداند
 و کوشش نماید در اطاعت و امتثال و امر و نواهی خدا و رسول و امام
 خود **قال سبحانه قل كل عمل على مكلفه** چون ایمان قلبی دارد
 لاجرم قلب مایل است بآنکه ارکان ایمانیه و اقراریه سائیه نیز
 بروقی آن باشند نه مخالف آن

مثال آیا نمی بینی هر کس که بداند شرب خمر و زنا کردن
 حرام است بالطبع مایل بشرب خمر و زنا کردن نیست اگر چه
 بوسه شیطان و نفس آواره کا هی مرتکب شرب خمر
 و زنا کردن بشود و آیا نمی بینی پس از ارتکاب از کرده
 نادم و پشیمان است و باطل میداند کردار باطل را
با جمله بیان آن مطلب فقط برای آن بود که بدانی ممکن است

اعتقاد صحیح باشد و با صحت عقیده اظهار عقیده نشود و اعمال
 رکائیه را بوساوس شیطانی یا بتقیه و ضرورت بجای نیاد و
 باشد و بایمان از دنیا برود در حالتی که بعض مردم او را
 کافر و پی دین برانند

**در بیان ادنی درجه ایمان و معنی المرء
 مع من حبه**

باری معلوم شد ادنی درجه ایمان ایمان قلبی و صحیح عقاید است
 که لا محاله موجب محبت و مودت آل محمد صلوات الله علیهم
 و خیر بایشان است نظر بآنکه علم و اعتقاد بصحت بین و هدایت
 در رسالت رسول و امامت امام مقتضی حب دین و هدایت
 و حب رسول و آل رسول است و صاحب چنین عقاید
 حتی المقدور بکاری پردازد که موجب خشنودی مجرب باشد
 و این معنی منافات ندارد با آنکه بوسه شیطان و نفس
 مرتکب بعض از فواحش بشود چه ارتکاب بعض فواحش
 با عدم استحلال فواحش او را از دایره محبت رسول و امام خارج

نماید چنانکه شنیدی شفاعت رسول و آل رسول مخصوص ایشان است
- و این معنی دلیل بر بقای محبت و حشر با مجوسین است
قال صلوات الله علیه و آله المرعوم من جهة

قال صلوات الله علیه و آله کن عالما و متعلما
او محبا لابل العلم ولا تکن الزابع فتملک

بدین حدیث مبارک بیان قسامتت فرموده اما مراد
از عالم چنانکه مفا و بسیاری از اخبارت معصومین علیهم السلام
و مراد از متعلم شیعیان ایشانند که لاحاله از ایشان علم دین
بیاموزند و بر اثر ایشانند و مراد از محب دوستان آل محمد
و دوستان شیعیان ایشانند که بمفاد المرعوم من جهة حشر
ایشان با مجوسین است و مراد از قسم رابع که مالک است
مخالفین و دشمنان آل محمد و دشمنان شیعه و دوستان آل محمد
که عالم نیستند و از معصومین علم دین فرا گرفته و دوستدار
عالم و متعلم نباشند اما مؤسین بحیث ایمان و صحت عقیدتی

که دارند

که دارند لاحاله در مقام تعلم و آموزش کاری برابند یا دوستدار
عالم و آموزش کارند و لاحاله محبتی که بنام او ده رسالت شیعیان
ایشان دارند اصل ایمان و ریشه ایمان و موجب نجات
درستکاری ایشان است

در بیان علی درجه ایمان

اما علی درجه ایمان بدل و زبان و جوارح است
و چون همه آنها اداء تکالیف ایمانی خود کنند مؤمن حساب
درجه دهم ایمان است که درجه و مقام سلمانی است ولی
سایر درجات ایمان محدود و متعین نیست فقط خدا و رسول
و امام دانند که هر کس در کدام درجه و اندازه هر درجه صحت
و اگر امام علیه السلام نمیفرمود که ابوذر در درجه نهم است احدی
و قف نبود ولی بنحو اجمال از اخبار متفاد میشود که رفعت
درجات ایمان بحدت نظر و تصحیح عقاید و مزید یقین و تخلیص
پایان آنگاه ایمان ظن بر حیرت و خول مشرب است و ایمان با وقوع
بعضی سیئات ظن بهره منفات ندارد و حسنات ظاهره
اعمال بدون ایمان ظن بر مناط و میقتد نیست

بر اثر تحقیق گوئیم در حالتی که مناط در نجات از آتش دوزخ
ایمان قلبی و حب آل محمد است صلوات الله علیهم جمعین
و تبصیح عقاید و مزید بنیش و عبادات درجه ایمان بالا میرود
- پس ممکن است کسی ایمان قلبی داشته باشد و بوسه
شیطان و نفس بغیض عمل مبتلا گردد و فقط همان دوستی
آل محمد عاقبت موجب نجات او بشود اگر چه بظاهر او را
پی دین شمارند **حب علی حسنة لا تضر معیائنه**
و ممکن است که تمام اعمال ارکانه و اقرارات سائیه اش
بظاهر صحیح و بی عیب باشد و بوسه شیطان و نفس بسوء
عقیده مبتلا و بغیض آل محمد باشد و فقط بدان جهت کارش
بفساد و هلاک انجامد اگر چه بظاهر او را متدین پندارند
چنانکه فرموده اند **بغیض علی ینته لا تنفع معیائنه**
قال تعالی واذ انتم تعجبون ان یقولوا سمعنا قولهم
کانتم خشب منته و قال سبحانه **ومن الناس من**

یجبک

یجبک قوله فی حیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه
و هو الله الخصام و اذا تولى سعى فی الارض لیفقد
اسحرث و نهل و انه لا یحب الفواد
قال الصادق علیه السلام لا تنظروا الی طول
رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء عبادة فلو تریکمه
استوش لذلک و لکن النظر الی صدق صدقته و ادائه
حاصل آنکه طول دادن رکوع و سجود یعنی عبادات ظاهره
که آدمی بر آن معتاد گردد در حقیقت ایمان و دلیل ایمان نیست
بلکه صدق گفتار و ادائه کردن امانات مردم حقیقت ایمان
و کاشف ایمان است این معنی کنایه از آن است که صلاح
باطن و ایمان قلبی مناط و سبب نجات در استکاری است
نه اقرار بلسان و عمل بارکان که منافق نیز بدان متصف و معتاد است
با جمله غرض از طول سخن این است که اصل ایمان که موجب
نجات از دوزخ و سبب دخول بهشت باشد اعتقاد و بجهان یعنی
ایمان قلبی است و با ایمان قلبی اقرار بلسان و عمل بارکان جزو

میزد در جات مؤمن است و چون ایمان قلبی نباشد اقرار
بلسان و عمل بارکان بیسوجه سودمند نیست

و بعد از آنکه دانستی عقاید زید صحیح است بهوای نفس در کافر
مخوان و منافق بدان و کوشش فرمای تا او را از درجه و مقام
خود فرود تراوری چه کمال ایمان مقضی تریغ در جات ایمان

اهل ایمان است **فرمودند** ایمان هفت سهم است
و هر یک از مؤمنین صاحب بعضی از سهام ایمانند مثلاً

بعضی سهمی از ایمان را دارا هستند بعضی دو سهم بعضی سه سهم را
بچنین بعضی صاحب هفت سهمند و بر صاحب یک سهم

توان دو سهم را تحمیل کرد چه در هم میکنند او را همچنین بر صاحب
دو سهم سه سهم تحمیل نشود تا مفتی شود بر صاحب شش سهم

که بر او تحمیل توان نمود هفت سهم ایمان را

قال تعالی ادع الی سبیل ربک بالکلمه والموعظه الحسنه و جاهد
بآتی حی حین قال میر المؤمنین علی السلام

کن کالعیب الیقین لشیق الذی یضع الذر و ارجیت یقع

از درجه و مقام که دارد
برقی و درجات بالاتر
بری نه آنکه

میفرماید

میفرماید در هدایت و رهنمائی کردن خلق مثل طریق
مهربان باش که دو را بجائی میکند ارد که سودمند است

پس در هدایت بندگان خدای سبحانه با اهل ایمان رفق و مدد
لازم است تا آنکند آنکند استعدا و زیاد نموده درجه
ایمان خود بالا برند

بیان آنکه میزید سعی و مجاهدت درجه ایمان بالا
میرود و فقر یا غنای ظاهری منافی کفیا ایمان

نیست بیان آنکه رزق مقسوم و سعی و مجاهدت
راجع بامور اضروی است بیان آنکه فقر
و غنای ظاهری مصلح حال مؤمن مفید حال

کافر است

بدان همچنانکه مجاهدت نفسانیه طریق دین منکشف
میشود و آدمی از دایره کفر و شرک در دایره ایمان تواند
شد مؤمن ناقص الایمان نیز بزمید مجاهدات و مساعی جمیل

ایمان خود تحمیل تواند فرمود **قال تعالی وان یس**

لائسان آلامسی

آیه مبارکه متعلق با مورا ضویه نه راجع با مورد نیوی تحصیل معاش
دنیاست که بمفاد سخن **قَسَمًا بَيْنَهُمْ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ رِزْقًا كَرِيمًا**
در خور حاش مقوم است چه ممکن نیست که پی خون دل
و بدون سعی و عمل مؤمن یا کافر صاحب مال و جاه بشوند
و ممکن است با نبرد مجاهدات عرصه زندگانی بر هر یک از مؤمن
یا کافر بنجوی تنگ کرد که قادر بر تحصیل قوت خود نباشند
پس ثروت و جاه دنیا دلیل ایمان یا کفر و فقر و فاقه دلیل
کفر یا ایمان نیست

سیمان علی نبیا و آله و علیهم السلام عرض کرد **رَبِّهِ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ**
لَا حَيْدٌ اگر فقیر یا غنا مختل ایمان بودی نه سیمان سلطنت
عظیم در خواستی و نه رسول خدا صلوات الله علیه و آله بقدر خود
فخر فرمودی **قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَالُ**
وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَبَعْضُهَا صَاحِبُ زِينَةِ الْآخِرَةِ وَبَعْضُهَا
لِقَوْمٍ یعنی مال و فرزند زینت دنیا و عمل نیکو

من بعدی

زینت عقبی است و شود باری تعالی برای محدودی جمع فرماید
زینت دنیا و زینت عقبی را و ایشان گروهی از اهل ایمانند
که بندهگان خدای سبحان از پر تو مال و جاهشان فایده آنها گیرند
و بنزید جاه و مال فسادی در ارکان ایمان شان راه نیابد بلکه
مال و جاه مصلح حال ایشان است

حدیث قدسی

قال تعالی و لقدس ان من عبادي من اعلم

الاخفى ولو اقره لافسه وان فر عبادي من اعلم الا فقر و غنا

یعنی بعض از مؤمنین صلاح حاش در غنا و پی نیازی است
که اگر او را فقیر و نیازمند سازم بر آینه فقر و نیازمندی حاش
فاسد سازد و بعض از مؤمنین صلاح حاش در فقر و نیازمندی
که اگر او را غنا و پی نیازی بخشم بر آینه غنا و پی نیازی حاش
فاسد سازد پس غنا یا فقر مؤمن مصلح حال مؤمن است
چنانکه غنا یا فقر کافر مفسد حال کافر است

قال صلوات الله عليه و آله لفقير و الود في الدنيا

— مراد فقر کافرنه فقر مؤمن است که مقرون بصبر و شکیب

و موجب رؤسیدی مؤمن است در آخرت

قال تعالی یحسبون انما نمدیمهم به من مال بنون ناس لعنهم فی آخرت

بل لا یعرفون وقال سبحانه ولا یحسبن الذین کفروا انما نطاع

لهم خیر لانفسهم انما نعملی لهم لیزیدوا انما لهم فی الآخرة عذاب عظیم

— باری تعالی شایسته بیزید نعمت و جاه دنیا که مطلق کافرو هوی

پرست را داده حجت بر او تمام فریاید و خواه که ظاهر و زیاده سازد

سوء عقیدت و نهاد خود را **یهلک من ینک عن ینه** کجای فرج غنیمت

غرض از کلمه ان عباد در حدیث قدسی عباد مؤمن است

نه کافر چه باری تعالی قرین صلاح نماند مگر حال مؤمن را

قال سبحانه کفر عنکم یناتکم و صلح بالهکم

باجمله نظائر کریمه **وان لیس للانسان الا ان یرجع** باجماع بر این است

از اجمله است کریمه **ومن جاهد فانما یجانی نفسه**

غرض مجاهدت و کوشش در امر دین است نه دنیا

پایان آنکه جاه و دولت دنیا بمقتضا مستحق حکمت بالعه است

بر اثر طلب



بر اثر مطلب کویم تحصیل جاه و دولت دنیا اختیاری نیست

— بلکه خدای سبحانه با مقتضای حکمت بالغه بهر یک از افراد مؤمن

و کافر بخشند آنچه را که مقتضای حکمت و مصلحت است

نظر بدین معنی خواهد رحمة الله علیه گوید رضا بداده بده و زجر بدین گره

بکش که بر من و تو درخت یار کشا د است

همانا مراد خواهد دولت و نعم فایده دنیوی نه ایمان و عزت

اخروی است که اختیاری مؤمن است آیات می خدای سبحانه

در کریمه **هو الذی خلقکم من کافر و منکم مؤمن** نسبت خلق و آفرینش

هر یک از مؤمن و کافر را بنحود تعالی داده و نسبت کفر و ایمان را

بیندگان داده است پس از آنکه بر اثر این آیه مبارکه

ظاهر شد که ایمان اختیاری مؤمن است ظاهر است اختیاری بودن

عزت و غلبه حقیقه نیز برای مؤمن

قال تعالی و لله العزرة و الرسول و للمؤمنین و لکن المناقضین لا یعلمون

باری تعالی درین آیه مبارکه معلوم داشت که حقیقت عزت



و غلبه با ایمان و مخصوص خدا در رسول مؤمن است اگر چه هوی پستان
 بعزت و غلبه ظاهره شیعیه کشته بدلت و جاه ظاهر خویشین غیر
 و بحیث فقر و فاقه ظاهر مؤمن را ذلیل شمارند
 خوب گفت آنکه گفت نظر بجن معاد است فی محن معاش
قال تعالی مثل کلمه طیبه کثیره طیبه اصلها ثابت و فرعها
فی السماء توتی الکما کل صین باذن ربها
 همانا کلمه طیبیه ایمان و اعمال ایمانی است که شجره طیبیه را ماند که
 در زمین وجود کارند و در آسمان حقیقت ثمر بردارند
و مثل کلمه خبیثه کثیره خبیثه جثت من فوق الارض ما لها من قرار
 همانا کلمه خبیثه کفر و اعمال کافرانه است که شجره خبیثه را مابعد جثت
 بقراری جز ضلالت ثمر ندارد و سواى نکال میوه نیارد
 بیان آنکه ایمان محدود و معرفت نامحدود
 و تکمیل ایمان مقدر و تکمیل معرفت نامقدور
 نظر بانکه راجع بعلوم الهیه می شود که لایتناهی

بدان بطوریکه عرض کردم ایمان محدود اما معرفت را خدا
 و نهایتی نیست و بچکس را نرسد که گوید معرفت را بجمال رزینا
 چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله با آن همه دانش و معرفت

عرض میکرد ما عرفناک حق معرفتک

و همچنانکه معرفت را نهایت نیست عبادت نیز که متفرغ
 بر آن است بجمال نرسد چنانکه عرض نمود ما عبدناک حق عبادتک

در معنی رب زو فی علما

بر اثر مطلب گویم از کریمه **رب زو فی علما** مشول رسول مزید
 علم ایمانی نیست که درجه دارد و محدود است و مؤمنین کمال ایمان
 دارای آند بلکه مزید معارف مثلت و درجه است نمود که شتی
 بمعلومات باری تعالی و لایتناهی است

در تفسیر کلمه و ما اوتتم من العلم الا قلیلا و بیان فضل معرفت

در تفسیر کریمه **و ما اوتتم من العلم الا قلیلا** بعض تفسیرین بر اینند
 که فحواطیب رسول خدا و مطلق امت است و گویند علم دو گونه است

— نوعی از آن علم مخصوص علیه است و مراد خدا می بماند

از علمی که بمطلق خلائق جز اندکی از آن افاضت نشده علم منصوب است

— نوعی غیر مخصوص علیه و در کتب غیب و راجع

بمعلومات باری تعالی است که نهایت ندارد **ولو**

ان مانع الارض من شجرة اقليم و لجزيرة من بعدة مستبحر

مانعت کلمات الله

اگر درختها قلم دریاها مرکب جن و انس کاتب کردند نتواند

نگاشت معلومات باری سبحانه را

مؤید مراد است فرمایش صادق آل محمد صلوات

علیه که فرمود **لمعرفة صفة الایمان** خواست بفهماند ایمان و درجات

ایمان و علوم ایمانیه و اعمال ایمانی که تمام کتب تصانیف

و تالیفات متقدمین و متأخرین را مشحون دارد شاه از دست

بروند معرفت است

قال علیه السلام لو يعلم الناس ما فی فضل معرفة الله تعالی انما

عنهم الی ما تمنع به الاعداء من بهرة الجنة الدنيا و ما فیها کما قالوا من غیرهم عما

بطونته یا علیهم

هرگاه مردم بدانند فضیلت معارف الهیه را نظر نمایند بمساع غرّه

که در دست هوی پرستان است بلکه دنیای هوی پرستان

و نعیم فانیه که ایشان است در نزد اهل عرفان پی قدر ترازاکی است

که بر آن قدم گذارند

قال تعالی ولا تمدن علیک الی ما تمنعنا بذروا جامنهم زمهره

احیوة الدنیا لنفستهم فیہ و رزق ربک خیر و ابقى

بر اثر تحقیق ظاهر شد که سلمان در درجه دهم و نقطه دارای علوم

ایمانیه بود لا غیر اما اثنا عشر صلوات الله علیهم در درجات

علیای معرفت بودند که فوق ایمان بلکه ایمان شاه از آن است

قال صلوات الله علیه و آله لمعرف بقدر المعرفة

باری تعالی بر حسب فرید معرفت و دانشی که انتم علیهم صلوة را بود

— مقام خلافت و عصمت را مخصوص ایشان بفرمود

با جمله آل محمد صلوات الله علیهم معرفت و دانش را بجای

رسانیدند که احدی را مجال تصور معارف و مقام ایشان نیست

تا چه رسد با که صاحب آن معارف و مقام کردند

بیان بعض فضایل امیر المؤمنین

از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند **توانم که تفسیر**
فاتحه کتاب هفتاد بار شکر کتاب بخارم

قال تعالی کل شیء اخصاه فی امام مبین

رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمودند امام مبین امیر المؤمنین است
یعنی باری تعالی در او دویعه نهاده است تمام علوم دینی

و دنیوی را و این معنی منافات ندارد با آنکه مراد از امام مبین
لوح محفوظ الهی یا کلام مجید هم باشد که در آن نیز بیان هر چیزی شده است

لا یرب الا بلس الا فی کتاب مبین قال سبحانه ما فرطنا فی کتابنا شیء

وقال تعالی و فی بیان کل شیء

نظر با آنکه امام علیه السلام حافظ کتاب الهی است که در آن بیان
هر چیزی از علوم دینی و دنیوی شده است عالم است آنچه
خدای تعالی در کتاب کریم یاد فرموده است علم از علوم

دنیوی و دنیوی

بیان آنکه در کرمه و ما او تمیم من العلم الا قلیلا
مخاطب غیر رسول و آل رسول است
و بیان آنکه علم رسول و آل رسول ارادی است
و بمعنی ما به الا تمیاز علم خالق و خلاق است

بر اثر مطلب گوئیم خطاب کریمه و ما او تمیم من العلم الا قلیلا
راجع بر رسول و ائمه صلوات الله علیهم منیت بلکه راجع بغیر
رسول و ائمه است مؤید مراد است فرمایش

الهی که فرمود **عالم لغیب فلا یظن علی غیبه حد الا من اتقى**

من رسول

سگت نیست در آنکه علم غیب که بر رسول صلوات الله علیه و آله
افاضت کردید علم منصوص علیه منیت که بعض از طبقات
مردم را مجال دانش آن است بلکه غیر علم منصوص علیه
آمانه بوجه شود چنانکه اعتقادی بعض فرق مسلمین است

بلکه بر بیل توجه واراده **یعنی** اذ اراد ان یعلم فاعلم

در معنی تنزیل ائمه علیهم السلام از مقام ربوبیت

قال العالم علیه السلام *ترجمه* نزلوا عن الربوبية وقولوا فينا ما
سكت نيت اگر گوئیم علم رسول و امام بر شیاه مثل علم باری
تعالی و بوجه شهود است هر آینه ایشانرا از مقام ربوبیت
فرد دنیا ورده و در حق ایشان سخن کرده ایم بجزی که فقط در خود
ربوبیت و مقتضای ربوبیت است و ربی نیست
در اینکه نظیر این قول و اعتقاد در حق رسول و امام غلو و حقیقت
شُرک و ضلالت است و بفا و خبر مبارک گوئیم رسول
و ائمه نیز از صاحبان این قول و اعتقاد راضی و خشنود
نخواهند بود

بیان آنکه افراط و تفریط در حق آل محمد صلوات
علیهم موجب هلاکت است

قال امیرالمؤمنین علیه السلام *بلک فی شأن محفل*
مستقل فرمودند دو کس در حق من هلاک کرد

یکی آنکه در دوستی من غلو کند یعنی برای من ثابت نماید
آنچه را که مقتضای ربوبیت است و دیگر آنکه دشمن
من است مراد هلاک مفراط و تفریط است پس نجات
آنرا باشد که از حد اعتدال خارج نگردد و قائل و معتقد باشد
با آنچه در حق امام از خدا و رسول و امام رسیده است

باری آدمی باید در هیچ حال از کتاب معارف
و ترفیح درجه ایمان خود تقاعد نوزد و هر قدر درجه ایمانش
رفیق و علم و عرفانش بیشتر شود طلب نماید مانع آنرا
و باید بعلم و ایمانی که دارد مغرور و شیفته نگردد چه غرور نفس
از تسویلات شیطان و از مملکات عظیم است

بیان آنکه چون شیطان ابواب عداوت
مسدود بیند جلوه دهد اعمال نیکو و کارهای
صواب را تا در آخر بغرور در اندازد
مؤمن را

قال الصادق علیه السلام *ولا یغرنک تزیینه*

الطاعات عليك فانه يفتح لك قومه ويعين يا امان ان خير نصيحه كعبه عام لانه
 دشمن چون از دشمنی فروماید سلسله دوستی بچیناند تا با ظهار
 دوستی کند آنچه را که مقتضای دشمنی است ایستادگیست
 چون ابواب عداوت مسدود بیند طاعات را در نظر مومن
 جلوه دهد و برکشاید بر روی او نودونه باب از خیر و صواب را
 بقاقت او را بچسب و غرور در اندازد که از مضطحات مملکت
 فرمودند **فقال يا مخالف والصد عن سبيله المضادة بالهوليه**
 یعنی مقابلت جوی با شیطان بخالفت با شیطان و اعراض
 فرمای از راهی که تو را بدان میخواند و مضاد است تمامی با هواها
 شیطانی و نفسانی
پان آنکه شیطان را بر مطلق اهل ایمان سلطنتیست
 از کزیر میگرداند **ان یس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم کلون**
 مومنین بایمان ثابت و مستقیم یعنی دوستان آل محمد مرادند
 که دلها می ایشان از طینت آل عصمت و عرش الهی است **نیزین**

متودع مراد است که در حال سلب ایمان از او دلش عرش شیطان
 و آرامگاه شیطان است **انما سلطان علی الذین یقولونه الذین هم مشرکون**
قال الصادق علیه السلام و اما اذا تمکن بقلوب
فذلک نعی و ضلاله و کفره
 میفرماید چون شیطان در قلب بنده تمکن جوید لاحاله
 کفر و ضلالت در منکبر است
**بیان فرقی که در میان قلب مومن
 و کافر است**
قال تعالی **ان من شرح لصد صدره للاسلام فهو علی نور من ربه**
فویل للقاسیه قلوبهم من کرا صد اولنگت فی ضلال بین
 چه بسیار فرق است دلی را که عرش الهی و مطلع انوار
 ناقصی است بادی که عرش شیطان و آرامگاه شیطان
 — چنان دل پیوسته بیا و خدای بجان مطن و نورانی
 چنین دل همواره در ضلالت و ظلمانی است
ان من زین له سوء عمله فراه سنا فان الله یفضل من شاء و یرید فی شانه

کجا مساوی است حال کسی که شیطان نیت بخشد اعمال باطل او را
بخوی که پذیرد اعمالش نیکوست با حال آنکویست رانیکت
و بد را بد بیند و سپرد از دیکارهای خیر و صواب و جهناب
گزیند از آنچه باطل و ناصواب است سنگ نیت در سینه
خدای سبحان بخود گذارد آنرا که باطل گزیده و هدایت فریاد

آنرا که میوه سعادت چیده

بیان آنکه شیطان از خارج قلب بوسوسه زند
مؤمن ثابت الایمان را ولی ذنوب او مکفر
و مغفور است

بدان با آنکه شیطان را در قلوب دوستان آل محمد
یعنی مؤمنین با یمان ثابت و مستقیم رخصه و راه نیت
از وساوس شیطان که از خارج قلب است ایمن نباشند
آنانند است قلبی ایشان از ذنوب صادره دلالت کند
که آن ذنوب راجع بقلوب ایشان نه بلکه راجع باعضاء
و جوارح ایشان است پس بحیث ایمان که بخدا و رسول

و اما جادیه الرسول دارند باری تعالی بپوشاند تمام ذنوب
ایشان را و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و امنوا بما نزل علی محمد

و هو الحق من ربهم کفر عنهم نیتا تم و صلح بالهم

بیان آنکه انطاق و اشهاد جلود و جوارح در وقت
مخصوص کفار و مشرکین و مخالفین آل
محمد است لا غیر

بر اثر تحقیق عرض میشود از آیاتی که در انطاق و اشهاد
جلود و جوارح در قیامت وارد است مراد انطاق جلود
و جوارح کافر است که شهادت دهند بر معاصی و ذنوب
کافر نه مراد انطاق و اشهاد جلود و جوارح مؤمن است بر شون
چه بعضی منافی تکفیر و تبدیل موعود دستار است عیب پوشی
او تعالی است مرد ذنوب و عیوب ظاهره مؤمن را

قال سبحانه ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان غیبه مشؤلا
وقال تعالی یوم تشهد علیهم نیتهم و ایدیم و ابرهم با و کون
فقط مشولیت فؤاد دلالت کند که مراد فؤاد کافرین و مخالفین

ال محمد است که از تحین و از فاضل طینت ائمه ضلالت خلق گردید
 و عرش شیطان است و ملحق بقواد است بمع بصر که یزد
 فوادند و همچنین است قول در شهادت زبان و دست و پا
 یعنی مراد زبان و دست و پای کفار و مشرکین مخالفین آل محمد است
 که دشمنان دینند

قال سبحانه و یوم شجره اعداء الله الی انار فم یوزعون حتی اذا ما
 جاؤا شمد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلوه هم بما كانوا یعملون
 و قالوا بجلوه هم لم شمد تم علنا قالوا انظما الله الذی نطق
کل شیء و هو خلقکم اول قره و لیس ترجمون

کلمه مبارکه و یوم شجره اعداء الله الی انار دلالت صریحه دارد بر آنکه
 اتفاق و اشهاد بر جلود و جوارح دشمنان دین است
 و مؤمن با فرض ایمان و صحت عقیدت و موتی که بخانواده
 رسالت صلوات الله علیه و آله دارد اگر بغایت کنا به کار
 باشد اجل از آن است که باری عزوجل او را در میان دشمنان
 دین رسوا سازد **که غمخیزان تها هم و صلح بهم**

**بیان تخصیص آیات فضل و حرمت بمؤمنین
 و تخصیص آیات عذاب لغیبت
 بکافرین**

ای عزیز آن همه آیات لطف و حرمت و عفو و فضل
 و مغفرت و وعده بهشت و درجات بهشت و نسیم
 نامتاهی تا ما در حق شیعیان و دوستان آل محمد است
 و آن همه آیات قهر و نعمت و نکال و عقوبت و عذاب
 و سیاست و وعید و اندازات و حجم و عقوبات تا ما
 در حق کافر و مشرک و منافق و مطلق مخالفین آل محمد است
 بخدا سوگند که مومن اگر چه گناه کار باشد قدرش در نزد باری تعالی
 پی منها و اجل از آن است که خداوند کریم رحیم غفور و ودود
 در میان خلق اولین و آخرین که دشمنان دین بوده اند
 برای قصوری که در فریات تکالیف و فروع اعمال
 از وی بطور رسیده باشد او را مقضح و رسوا سازد

از تو میپرسم با آن همه ردایل اوصاف و خست

طبع محبت و دوستدار خود را در میان جمعی از دشمنان
برای ترک بعضی آداب ظاهره مقصود رسوا خواهی نمود
تا توان گفت از او تعالی نیز همین معاشرت با مؤمن که دوست

حقیقی اوست مهوود است

قال صلوات الله علیه و آله ان الله ينظر الى صوركم و أعمالكم

بما نأمنه انظر و تعالی بقلب مؤمن و باطن مؤمن
نه باعمال ظاهره و ظاهر حال مؤمن است

مولوی مادرون را بکرم و حال را بیرون را بکیرم
و قال را

ز در جبریه و بیان آنکه خدای سبحان از مؤمن
مستقیم الایمان راضی و از مطلق اهل ضلالت
آنها راضی است

نداء یا ایها النفس مطمئنه جمعی را بگفت **راضیه مرضیه** حاکی خشنودی
خدای سبحان است از مؤمن مستقیم و مستقیم الایمان و حاکی
خشنودی مؤمن است از او تعالی شانه

قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه

نفس مطمئنه نفسی است که قبول حق کرده و دوستدار محمد و آل
محمد است صلوات الله علیه و علیهم جمیعین راضیه است
بقبول ولایت آل محمد مرضیه است بثواب آن
و سکت نیست که باری تعالی در دنیا و آخرت از چنان
بنده خشنود است لاجرم بر میدارد از او خوف عقاب
خود را

اما خشنودی او تعالی از مؤمن مستودع مشروط بایمان در حال
مرکب است اگر در حال مرکب بایمان باشد از او راضی
و در عداد مؤمنین است و اگر بی ایمان باشد از او ناراضی

و در عداد کافرین **قال سبحانه ان تحمروا فان تخمکم**

دلائر رضی لجهاده لکفر و ان تسکروا یرضکم و لا تزروا زره و زرا نحری

در میان بغض فی الله و ترک دعوت و تمرد
هریک از پدر و فرزند و خویش و تبار در حالتی
که دشمن دین است

از صفات مؤمن ثابت الایمان این است که اگر پدر و فرزند
و برادر و خویش و تبار را دشمن خداوند ایشان را از خود و خود را
از ایشان نتواند

چون کنعان زاده نوح علیه السلام بجا لغت پدر در کشتی در نیامد
و حال مینما لہوج و کان من المیعین نوح علیه اسلام عرض کرد رب
ان ابی من الہی و ان وعدک الحق و انت حکم الحاکمین

یعنی کنعان پسر من و از اهل من است و وعده فرمودی
نجات اهل مرا و وعده توحی و تو بهترین حکم کننده کانی نداه
ہما یون در رسید انہ لیس من ہاک انہ عمل غیر صالح فلان
مالیس لک بہ علم انہ عطفک ان تھون من بجا بلین

حاصل آنکه فرزند غیر صالح از خود شمار و مثلت
مکن از من چیزی را که نمیدانی بدستی که پند میدهم تو را تا وعده
نا و انان نباشی

ہمانا این معنی اشعار کنند بر آنکه چون فرزند مخالف با پدر
و دشمن خدای سبحانہ باشد او را فرزند نتوان شمرد

و بنیاتی طلب نمود از خدای سبحانہ نجات یا آمرزش او را

مؤید مطلب

قال سبحانہ ما کان للہی الذین امنوا ان یتغفروا للذکین

ولو کانوا اولی قربة من بعد ماتین لھم انھم صحابہ کھجم
کلمہ من بعد ماتین لھم صحابہ کھجم اشاره بان است کہ قبل

از آنکہ ظاہر شود از اہل حجیم است طلب مغفرت و دعوت
بحق تعالی کہ موجب مغفرت و آمرزش است جائز است

و پس از آنکہ ظاہر شود از اہل حجیم است دعوت کردن او
بحق تعالی و طلب مغفرت و آمرزش برای او جائز

ست

بیان آنکہ استغفار برابریم برای غم خود آزر
تا موعدی بود کہ وعده ایمان داده بود
و ظاہر نشدہ بود کہ از اہل حجیم است

اما استغفار برابریم علیہ اسلام برای آزر تا موعدی بود
کہ آزر وعده ایمان داده بود چون موعده منقضی گشت

71
و ابراهیم دریافت که دشمن خدا و از اهل جحیم است
از ویزاری حبت و ما کان تنفعا بر ابراهیم لایه آلا عن موعده
وعدما آياه فلما تبین لانه عدو لله تبرء منه ان ابراهیم لا و اهل جحیم

بر اثر مطلب گوئیم مادامی که از ایمان پدر و فرزند و مطلق
اقارب و اجاب مایوس کردی و بر تو ظاهر نشود
که از اهل دوزخ و آفرینش ایشان برای دوزخ است دعوت
بجای تعالی کردن و در معطت نصیحت سفین رویت
و پس از ناس از ایمان ایشان دعوت و معطت یرویت

قال تعالی قدرهم في عقرهم حتی حین

مصرع بگذار تا ببرد در عین خود پرستی افات سحره
هناس حتی یخولون **قال سبحانه** تعلیک مانع نفک ألا یکنون
مؤمنین باری تعالی رسول اکرم را فرمود شاید خویشین

هلاک سازی از حیث آنکه هست قبول ایمان نمی نمایند
پس فرمود ان نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها
خاضعین یعنی اگر خواهیم که بندگان قهر ایمان پذیرند
آیی از آسمان فرود فرستیم که خاضع و متقاد سازد و گردنهای
ایشان را همانا این معنی کنایه از آن است که از بندگان
ایمانی خواهیم که خستیماری است

کلمه مبارکه لا اکره فی الدین اشاره بان است که از آقا
حجج و بنیات و نصب علام و امارات نور از ظلمت
و حق از باطل جدا گشت و بعد از آن اکره در قبول دین
و قبول ایمان رونیت

اما کریمه قاتلوا المشکین حیث وجدتمهم که در قتل مشکین عرب
وارد است **و کریمه قاتلوا الذین یؤمنون بالله و الاخرین**
ما حرم الله در سوره ولایه نون بن شی فی الذین قاتلوا کما یحبون بجهنم عین موم غم
که در حق اهل ذمه است

و کریمه الذین کفروا ضربوا القابضی از آنجمله موم فسد و الا لایق فاما

بعد و اما فداء که در حق مشرکین عجم از ترک و فرزند ستم

قبل از تبیین رشد از غنی و مخصوص محاربین است

آیا غنی مبنی در همه وقت و در همه حال قتال با محارب لازم است

اگر چه مؤمن باشد **قال تعالی وان طائفان من المومنین**

اقبلوا فاصالحوا انهم امان بغت احدیما علی اللغری فقلوا اللی تنبی حتی

تقی الی امر الله فان فاتت فاصالحوا انهما بالعدل و قهطوا ان الله یحب الظالمین

میفرماید هرگاه دو طایفه از اهل ایمان مقاتلت قصد

هلاکت یکدیگر کنند در میان ایشان طرح صلح ریزید

پس اگر یکی از دو طایفه آمسک تم کنند مدد دهید طایفه

مظلومه را **یعنی** مقاتله نمایند با طایفه ظالمه تا از در عداوت

خدای تعالی درآمده ترک تم کنند و درین حال بخوی

اصلاح کنید فیما بین ایشان که بر هیچیک از ایشان ستمی وارد

نکردد بدستی که خدا دوست دارد صاحبان عدل را

بر اثر مطلب گوئیم آیات قتال با دشمنان قبل از تبیین شد

از غنی و مخصوص محاربین بود پس از آنکه نور از ظلمت و حق

از باطل ممتاز گردید در امر دین مقاتلی نیست بلکه مقاتلت فقط

مخصوص محاربین است

با بجمله نباید بطور اگراه مردم را بدین حق تعالی خواند تا قبول

دین کند الگو که در تکلیف اول و ثانی اطاعت امر آئی و مثال

رسول و امام نموده و قلبش از طینت رسول و امام یعنی

از علیین سرشته گشته و در بطن مادر سعید و درین نشاء نیز منقطع

خدا و رسول و امام است

قال سبحانه و لو شئنا لآینا کل نفس بدینها و لکن حق القول

منی لا ملین جهنم من حیثه و اناس جمیعین

باری تعالی تواناست که فراهم فرماید موجبات هدایت

هر نفسی را ولی از آنکه ایمان خستیماری مراد او تعالی است

پیغمبران بر آنجخت و کتابها فرو فرستاد و در هر عهدی خود

میزانها برپا داشت بنحویکه حق از باطل و نور از ظلمت و رشد

از غنی و هدایت از ضلالت ظاهر تواند گشت پس آن

بندگان را بخود واگذاشت **لیساک من بلیک من مینه و یحی**

من حی عن مینه

هلاکت کفر و ضلالت و منیگر نکرد مکر دشمنان آل محمد را که در تکلیف اول و ثانی قبول شقاوت کرده و درین شاه ظاهر داشتند بدستی و شقاوت خود را

حیات ایمان و هدایت حاصل نشود مگر دوستان آل محمد را که در تکلیف اول و ثانی قبول سعادت کرده و درین شاه ظاهر

داشتند سنجختی و سعادت خود را **فریق هدی و فریق حق علیهم الصلاه** انهم اتخذوا ایشاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم هم المتدون **قال تعالی** الله ولی الذین انوا یخربهم من الظلمات

الى النور و الذین کفروا اولیاءهم قاطغوت یخربونهم من النور الى الظلمات اولک صحاب النار هم فیها خالدون

بقبول ایمان و اعمال ایجاب گشت نور ایمان افزون شود و الذین هتدوا زود هم **هتدوا** و بقبول کفر و اعمال کافران طلت ضلالت تمیزید

کردد **انما علی لهم لیزادوا انما** **قال سبحانه فمن کفر فلیع**

کوه

کفره و لایزید الکافرین کفرهم عند ربهم الامتقا و لایزید الکافرین

کفرهم الا خسارا

پس بچیت غفلتی که هوی پرستان را باشد باری بجان برایش بر کار دشیا طین خبی و انسی را تا با اعمال باطله سردازند و حجت

کبریائی برایشان تمام شود **قال تعالی** انما ارسلنا نبیین

علی کافرین فیزیمهم انما **وقال سبحانه** و من یغش عن ذکر الرحمن تقیض له

شیطانا فهو له فرین

با جمله باری تعالی بر خود واجب داشت که پر کند و وزخ را از جنیان و آدمیانی که مبغض و مخالف آل محمد بلکه مبغض و مخالف شیعیان و دوستان آل محمدند که خرب اللهند

و خدا وعده داده است نجات ایشان را

در بیان معنی ضرب الله و نجات ایشان

مومنین ثابت الایمان ازین حیث ضرب الله خوانند که برای خستودی خدای بجان با دشمنان خدا و رسول و امام بدل و جان و جوارح و زبان بعیان و نهان پیوسته مخالفت نشند

— و ملاحظه ندارند که زید پدر و عمر و پسر دیگر برادر و هند مادر است
 کدام شکر بهتر ازین شکر و کدام سلطنت برتر ازین سلطنت
 و با قدر نزر و دیگر است **مثال** آیانه نبی لشکر سلطان
 چون بیند سلطان با قوم و بستگان ایشان سر جنگ دارد
 در جنگجوی سستی کند و شود از اطاعت امر سرپیچد بجوی که
 و جب شمارند مخالفت سلطان را

قال تعالی ولا تجد قومًا يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من
 حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو
 أخوتهم أولئك كتب في قلوبهم الإيمان وأيدهم بروح منه
 ويعلم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها رضی الله عنهم
 ورضوا عنه أولئك هم المفلحون

اشارات آیه مبارکه
 در آیه مبارکه اشارات چند است بآنکه مراد مؤمن ثابت الایمان
 — نه مؤمن مستودع که معلوم نیست با ایمان از دنیا میرود
 یا بایمان **کلمه** ولا تجد قومًا الی غیرهم اشاره بان است

که مؤمن

که مؤمن ثابت الایمان چون پدر و فرزند و برادر و عیشرت خود
 دشمن خدا داند مودت ایشان در دل نگیرد اگر چه بظاهر
 با ایشان است بخلاف مؤمن مستودع که در حال کفر مودت
 کزیند با مطلق هوی پرستان که دشمنان دینند نظر بآنکه
 او نیز از جنس ایشان و در عداد ایشان است **بخیر است**

بخیر است خوب گفته اند کذب جناب هم جنس برود
قال تعالی ومن یرحمکم میختم قلوبهم ان یرید الله الیوم **المتین**
کلمه کتب فی قلوبهم الایمان اشاره است بثبات ایمان
 مؤمنین ثابت الایمان نظر بآنکه دلهای ایشان از عین و فاضل
 طینت ائمه دین است پس مراد مؤمن مستودع نیست
 که اگر با کفر از دنیا برود ظاهر شود که قلبش از سبب و از فاضل

طینت ائمه ضلالت است **ختم الله علی قلوبهم** و علی ابصارهم
غشاه و هم عذاب عظیم
وقال تعالی اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا
کلمه و ایدهم بروح منه اشاره بان است که قطع شیعیان و دوستان

آل محمد صلوات الله عليهم بروج ایمان مؤیدند لا غیر همانا باری سبحانه
 ایشانرا بدین کرامت مخصوص داشت تا بوجود روح ایمان
 نور ایمانشان تمزاید و حجاب غفلت و جهل از قلوبشان
 مرتفع گردد **در خبر است** که در حال جهان و جهان
 باعمال صاحب روح ایمان با مؤمن و موجب سرور خاطر مؤمن است
 و در حال ارتکاب فواحش که مقتضای وسوسه شیطان
 و نفس آماره است روح ایمان از مؤمن مفارقت گیرند
 و پس از فراغ از فاحشه بجهت کراهت و مذامتی که از کرده دارد
 خدای سبحانه بدو بازگرداند روح ایمان را و این است معنی
و آیه هم بروج منه کلمه ویدخل جنات تجری من تحتها الانهار فالیدر فیها
 اشاره بان است که مؤمنین ثابت الایمان اهل بهشت و مخلد
 در بهشتند چه خدای سبحانه بهشت را برای ایشان بیا فرید بهشت
 شائق بایشان است **قال تعالی** **ولذلك خلقهم**
 یعنی آفرینش ایشان برای شمول رحمت آبی و دخول و حصول
 در بهشت است

کلمه

کلمه رضی الله عنهم ورضوا عنه اشاره بان است که مراد مؤمنین
 ثابت الایمان یعنی دوستان آل محمدند صلوات الله عليهم
 که مخصوص رحمت نامتناهی خود ایشانرا بیا فرید و اسلامشان مرتقی
 دپسند او تعالی است و ایشان هم در همه حال از خدای تعالی
 راضی و خشنودند **قال سبحانه** **و رضیت لکم الاسلام دینا**
 اسلام در کلمه مبارکه **و رضیت لکم الاسلام** بنا مرادف با ایمان حقیقت
 ایمان است نظیر آنکه این اسلام مقرون بولایت و مودت
 امیر المؤمنین و سایر ائمه دین و مرضی خدای سبحانه است و مثل
 اسلامی نیست که اعراب را بود و مرضی خدا نبود
قال تعالی **وقالت الاعراب انما قلتم توؤمنوا و لکن قولوا**
اسلمنا و نمایمزل الایمان فی قلوبکم
کلمه اولک کفر خریب اشاره بان است که فقط شیعیان و دوستان
 آل محمد صلوات الله عليهم شکر خدای سبحانه هستند لا غیر که بر اثر
 مودت و دوستی آل محمد و دوستان دوستان آل محمدند
 که دوستان خدایند و دشمنان دشمنان آل محمدند که دشمنان خدا

— **كلمة** الا ان ضرب الله المفلحون اشاره بان است

که نجات در ستکاری و امان از غدا ب و عدم خوف از عقاب آلی جلت عظمه فقط مخصوص مؤمنین ثابت الایمان

یعنی شیعیان و دوستان آل محمد است صلوات الله علیه که بیست حقیقت ایمان و حب آل محمد بجان و دل و زبان و جوارح

بیان یا پنهان با دشمنان آل محمد که نه بحقیقه دشمنان خدیتعالی هستند دشمن و مخالفند و بحقیقت غلبه حقیقی و عزت واقعی

ایشانرا باشد نه دشمنان آل محمد را که برای حطام دنیوی انیم اخروی که گران بها و ابدی است پی نصیبند

قال تعالی فان ضرب الله المفلحون

عزت و غلبه حقیقیه سواي عزت و غلبه ظاهره است که تمیزید عدد و اسباب منوط است بلکه حقیقت عزت و غلبه

در قبول دین حق و حب خدا و رسول و آل رسول است اگر چه مجتنب بغایت اندک و در دنیا بظاهر مظلوم و ذلیل باشند

و تعد العرة و لرسله و للمؤمنين و لكن المنافقين يعلمون

در کجای

قال سبحانه و قلیل من عبادی اشکور

غرض از شاگردین دوستان محمد و آل محمدند صلوات الله علیه که در هر عهدی از عهود بغایت اندکند فرمودند **المؤمن**

عزیز بکیرت هم **وقال تعالی فیضکما قلیلاً و لیکم کثیراً**

پس دوستان آل محمد بغایت قلت در قیامت خندانند و دشمنان آل محمد با کمال کثرت در قیامت گریبان

قال عز وجل فالیوم الذین امنوا من الکفار لیضکون علی الاراکث

ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون

بمانا بجزای خنده و استهزائی که مطلق هوی پرستان در فانیان با اهل ایمان یعنی دوستان آل محمد کنند در قیامت اهل ایمان

برار اکت عزت گمیه نمایند و بخندند بر ایشان

بیان و جو ب حسن معاشرت ظاهره با پدر و مادر مشرک در غیر ضرورت و جو ب

خسب معاشرت با مطلق اهل ضلالت در حال ضرورت بر سبیل خوف و تقیه

بدان ترک محبت پرودا در حال کفر و شرک پرودا در منافات ندارد با آنکه در حال زندگانی پاداش نیکیها که در کودکی در حق تو کرده اند از ذوات اید خویش برایشان پراکنی و در غیر ضرورت نیز نگو معاشرت کنی با ایشان

قال تعالی وان جاءک علی ان شرک به ما لیس لک

به علم فلا تطعما وصاحبهما فی الدنیا معروفان

چه غرض از کلمه مبارکه **فلا تطعما** عدم اطاعت ایشان است در امر دین که منافذ حسن مصاحبت ظاهر نیست چنانکه این معنی از کلمه مبارکه **وصاحبهما فی الدنیا معلوم** متفاد است

قال الصادق علیه السلام فدا ما وارفق و اجمل

اذا هما نحوما اجمل اعلم فی حال صبرک و یرضق علیها تا مقدر است علیک من الماکول و الملبوس و لا تحول بوجهک غدا و لا ترغ صوتک فوق صوتهما فان تطیعهما من لدن تعالی و قل لهما حسن القول و لطفه فان الله یضیع جهنم

حاصل آنکه در حالتی که پرودا در باطل باشند رفقه مارا

و تحل ازیت ایشان کن در ایشان در ماکول و ملبوس مکث میگر در وی خود از ایشان برگردان و بانگ نزن برایشان و با حسن و لطف احوال با ایشان سخن بجوی که دل آزرده مگردند

اما در امر دین چون تو را بدین و طریقه باطله خود بخوانند و فوجهند تو را از یقین بسکت در اندازند و از زهد بدینا راغب سازند بمغای **فلا تطعما** مخالفت و نافرمانی ایشان طاعت خدای سبحانه و اطاعت و فرمانبرداری ایشان مخالفت و نافرمانی او تعالی است اما در وجوب اطاعت و امتثال فرمایش ایشان در حالتی که بر منہاج دین دستت باشد و فرزند را از اطاعت الهی بسوی معاصی نخوانند انظر من الشمس است و در چنین حال بی سکت حقوق والدین مشتق از حقوق الهی است و هیچ عبادتی سیر تعمر از خدمت و اطاعت پرودا در مؤمن بخش نمودی خدای سبحانه مقرون نیست

قال سبحانه و قضی ربک لا تعبدوا آلیاه و بالوالدین

احساناً ما يبلغن عندك لغير احد هما او كلاهما فلا تقل لهما آف
ولا تنهزهما وقل لهما قولا كريماً وخفض لهما جناح الذل من الرحمة
وقل رب ارحمهما كما ربتا في صغرا

اما طلب مغفرت و آمرزش برای پروما در درحالتی که اهل ایمان
باشند و جب و درحالتی که مشرک و هوی پرست باشند
مادامی که معلوم نباشد از اصحاب جیمند و از ایمان ایشان
مایوس نباشد جایز و بعد از آنکه از ایمان ایشان مایوس
کردید و ظاهر شد که از اصحاب جیمند چنانکه سابقاً در طی
مطالب عرض شد جایز نیست ماکان اللنتی والذین امنوا
ان یتنقوا للشمیرین ولو كانوا اولی قربة من بعدایتین
لحم تختم صحاب بچشم

در بیان وجوب مودت ظاهره مطلق
هوی پرستان در حال تقیه و ضرورت
و عدم جواز مودت ایشان غیر
ضرورت

بدان انهار دوستی و مودت ظاهره با مطلق هوی پرستان
در حال ضرورت واجب است تا از انظار آن از ظلم ایشان
ایمن مانی و مودت ظاهره پی آنکه بر اثر محبت قلبی باشد مخل
ایمان مؤمن نیست بلکه از جهت امتثال فرمایش الهی
مصلح ایمان مؤمن است قال صلوات الله علیه

الضرورات تبیح المحظورات

ارجملة نه چیزی که از مؤمن مرفوع و قلم کفر و ارتداد بر آن
جاری نیست قول فاعل باطل است که بر اثر ضرورت از مؤمن
صادر کردد فمن اضطر غیر باغ ولا عا د فلا اثم علیه

قال تعالی ولا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون
المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله شیئ الا ان تتعوبهم
تقیة و یتخذکم الله نفی و الی الله المصیر

وقال سبحانه ولا تتسوی لجمته ولا الیته اذ نزع الیه
هیهن فاذا الذی یس بیئک وینه عداوة کانه و
حیم و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذوی

عظیم
فرمودند مراد از حسنه تقیه و مراد از زیننه ترک تقیه است
 - پس باری سبحانه امر فرمود بندگان خود را با کبره تقیت دفع هرگونه
 بلیه از خود بنمایند
و فرمود بجهت تقیت عداوت اعداء منقلب و دیگرگون
 گردد **و فرمود** توفیق تقیت نیابند مگر صاحبان
 صبر و شکیبایی و تقیت فائز گردند مگر ارباب عقل و دانش
 - اما مودت باطنی و محبت قلبی با کفار و وهوی پرستان
 در همه حال شرک خفی و حقیقت کفر و وهوی پرستی است
قال سبحانه **ومن یظلم منکم فانه یظلم ان الله یدری القوم الظالمین**
 - **بمفاد ان شرک لظلم عظیم** مراد از ظالم شرک است
 که از هدایت دور و غیر مغفور است **با جمله** مؤمنین را زبرد
 که در غیر ضرورت و زمان تقیه با اهل خلاف مودت دارند
 و نخواهند بقاء ظالم و قوام امور ظالمین را نظر بآنکه بقاء ظالم
 و قوام امور ظالم خواستن رضاء بظلم ظالم و وهوی پرستی است

بیان کفر

**بیان آنکه فتح باب تقیه موجب بقاء دین
 و حفظ نفوس و ناموس
 مؤمنین است**

بدان افتتاح باب تقیه لطفی است از طرف باری تعالی
 برای بندگان مؤمن و نتایج آن زیاد و تا زمان ظهور قائم
 آل محمد علی السد فرجه که ضعف ظاهرا اهل ایمان ظاهراست تقیه
 و موجب بقاء دین و سلامت نفوس و ناموس و حفظ
 مال و اناش مؤمنین است همانا با کمال قلتی که اهل ایمان را
 و کسرتی که کفار و وهوی پرستان را در همه عهد است
 اگر باب تقیت مسدود بود و بنا چاری اظهار ایمان نمیتواند
 هر آینه اهل خلاف ایشان را باقی گذاشتندی و باقی نماندی
 مؤمنی تا ترویج دین خدا کند لاجرم بقاء اهل دین دین فانی
 و نابود بود ولی با فتح باب تقیه لامحاله در هیچ عهد
 عرضة عالم از وجود مؤمن خالی نماند و بوجود مقدس مؤمن
 در هر زمان دین خدا باقی و حلال رسول تا قیامت حلال

و حرام رسول تا قیامت حرام است نظر تا آنکه باقتضای
 زمان و مکان مؤمن ظاهر دارد حقیقت دین خدا و شرع رسول را
 بیان آنکه بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله
 تقییت وارد نمود

اما بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله تقییتی در امر دین وارد
 نبود نظر تا آنکه اگر آن جناب تقییت میفرمود هر آینه رسالتش
 بی ثمر بودی و باقتضای تقیه بیابستی همچو کاه در میان ملل کافره
 اظهار دین اسلام و اعلاء کلمه توحید نفرماید

قال تعالی و تحیة الناس و الله احق ان تحشاه
کلمه مبارکه و الله یصمک من الناس اشاره بان بود که تورا
 برای وضع دین فرستادم تا بگذاری در میان بندگان
 حقیقت دین را و فرمود حفظ تو بر ما هست که خداوندیم
 پس اندیشه مکن از آنکه کفار و مشرکین در هلاکت تو و وضع دین
 ایستادگی کنند

در بیان حب و بغض که شرط عظم ایمان

قال الصادق علیه السلام تقییت
 در هر درجه حال است
 دین خدای پاک
 میبرد

بلکه حقیقت ایمان است و بیان آنکه گمان
 ایمان در حال ضرورت محل ایمان نیست

بدان ایمان مشروط بحب و بغض و تولی و تبری است
 یعنی مؤمن باید محبت و دوستدار دوستان خدای سبحانه
 و مبغض و دشمن دشمنان خدای سبحانه باشد و ظاهراً باطناً
 باید بدوستان خدا مودت و رزق و ظاهراً باطناً باید دشمنان
 خدا نیرازی جوید پس اگر بظاهر مجال دوستی با دوستان خدا
 ندارد باید تخم محبت ایشان در مزرع دل بکار د و اگر بظاهر
 مجال دشمنی با دشمنان خدا ندارد باید باطن قدم در شایه
 مخالفت گذارد **قال سبحانه جب لیکم الایمان و زینته**
فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و النفاق و البغیان

چون کسی بهوای نفس و میل قلبی با دوستان آل محمد دشمن
 و با دشمنان ایشان دوست باشد یقین دوستدار آل محمد است
 و اظهار ایمان و دوستی او با آل محمد محمول بر نفاق است

و چون کسی میل قلبی دوست دوستان آل محمد و دشمن دشمنان
 آل محمد باشد بیقین مؤمن و دوستدار آل محمد و انهار کفرش محمول
 بر تقیه است و چون بحیث خوف و ضرورت نتواند اظهار
 ایمان خود کند و اعمال ارکانیه بجای آورد و حال آنکه غایت
 آرزو و آمال دست بر حسب نیت ینک در اعلی درجه
 ایمان است **قال سبحانه و قال جل مؤمن من آل**
فرعون یکفم ایمانه اتقلون رجلا ان یقول ربی الله
 مؤمن آل فرعون بباطن بخدای سبحانه و موسی بن عمران ایمان
 داشت ولی از خوف فرعونیان مجال اظهار ایمان نداشت
 و با کتمان ایمان مؤمن بوده و خدایش بستود
مؤیدات مقصود
 در خبر است که اگر عبادات از ذرغاری محمد علیه فکر و عیار بود
در بیان نتایج فکر
قال النبی صلی الله علیه و آله فکر ساجده خیر من عبادته

نسه اوستین نسه علی خلاف الروایات
 صادق آل محمد صلوات الله علیهم فرمودند غرض از فکر ساعتی
 که بهتر از عبادت سالی است فکر مرکب است که شهوات
 نفسانیه را می میراند و ریشه منابت غفلت را از مزرعه وجود
 اهل فطرت بر می کند و دل را قوت میدهد بوعدهای الهی
 و طبع را رقت می بخشد و علمهای هوی و هوس را در هم می کشد
 و آتش حرص را خاموش می سازد و دنیا را در نظر
 بقدرینماید **وقال علیه السلام الفکر مراتب**
احسنات و کفاره لیسیات و ضیاء للقلب و فسخه فی خلق
و صابته فی صلاح المعاد و طلاع علی العوایب و استراذه فی العلم
یعنی فکر در امور آینه حسنات است که بدان نیکبامرئی
 گردد و کفاره تینات است که از آن تینات اعمال متوبه
 و بحقیقت نابود شود و تفکر ضیاء بخشش دل و موجب حصول
 مکارم اخلاق است و از آن صلاح امر آخرت شود
 و متفکر واقف گردد بر عواقب امور و بدان کعب میزند

دانش کند فرمودند دلایینال منزله بقره آلامن خصه الله
بنوالمعزة یعنی هر کس تواند در مقام فکر ت بریاد
مکرانکو که خدای سبحانه اورا بنور معرفت مخصوص داشت و بنور
معرفت مخصوص نکرد مگر حجب حقیقی آل محمد که دلش عرش
رحمن و از طینت پاک آل محمد است

در بیان نتایج عبرت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یغیر فی الدنیا

عیشه فیها کعیش النائم بریحا ولا یستما

میفرماید عیش و زندگانی صاحب عبرت در خانه دنیا
عیش نائم را ماند که در خواب می بیند هر گونه از لذایذ و غایب را
و اورا از آنچه در خواب دیده بهره نصیبی نیست

قال الصادق علیه السلام فالعبرة تورث صاحبها

لمنه اشياء اعلم بما یعمل العاقل تا یعلم و علم ما یعلم

فرمود عبرت در امور برای اهل عبرت موجب
به چیز است اول آنکه از اعتبار علم حاصل شود باعماله

که از او صادر و بظهور میرسد و قوم آنکه عمل نماید با آنچه علم
حاصل است با سنجان آن و بر اثر علم اجتناب جوید از قبایح
اعمال سوم آنکه با ندازه عبرت خود براند آنچه را که ندانسته است

قال سبحانه فاجتبروا یا اولی الابصار

صاحبان بصیرت که اهل عبرتند فقط دوستان حقیقی آل محمدند
صلوات الله علیهم جمعین که دلنمای ایشان از علیین و از فاضل
طینت ائمه دین است

فرمودند فمن فتح الله عین قلبه و بصر عینه بالا اعتبار

فقد عطااه الله تعالی منزله رفیقه و ملکا عظیما

چون باری تعالی چشم دل بنده را برکشاید تا در هر چیزی
بصیرت کند ب تحقیق مقامی فریب و سلطنتی عظیم اورا عطا فرماید
باشد که آن سلطنت و مقام جز اهل عبرت را نیست

فانتهاه تعی الابصار و لکن تعی القلوب التي فی الصدور

کور آن نیست که چشم ظاهرش کور است بلکه کور کسی است
که چشم باطنش کور و از حقایق فکر ت و عبرت مجبور است

وایمانی مبنی که کافر بر اثر کفر خواهد تمام اعمال کافران را که مرضی
و پسند خدا و رسول و امام نیست بجای آورد بخوید که در هیچ نکته
از نکات اعمال کافران فروگذار نشود لاجرم چون اعمال
کافران از خدا افزون است کافر برابر نیات خشیه مجال
آن همه اعمال نیست

بشاعتی است اهل ایمان را در ملحق شدن کبار و اولاد
مؤمن در بهشت با ایشان اگر چه درجه و اولاد است
باشد و در ملحق شدن صغار و اولاد پدران مؤمن
مخصر مزید اکرام در حق پدران مؤمن بجزا
کبار و اولاد که کافر از دنیا رفته و لا محاله در کبر و
اعمال خویشند و ایمان پدرانشان را سود
نیست

بدان محض مزید لطف و اکرام در حق بندگان مؤمن
باری بجان کبار و اولاد مؤمن را اگر چه درجه ایمانش پست تر

از درجه ایمان پدر باشد بر پدر مؤمن ملحق سازد و ملحق
سازد بر پدر مؤمن صغار و اولاد مؤمن را که در حال طفولیت از دنیا
درگذشتند نظر با سلامی که بتبع پدر دارند و بمعنی اکرامی است
نسبت بر پدر مؤمن تا بحیث ملاقات فرزندان در بهشت
سرورش افزون گردد و باری تعالی از جهت این اکرام
از ثواب اعمال ایمانی او نگاهد و این است ظاهر معنی کبریه
والذین امنوا و اتبعهم فریقهم با ایمان کفنا بهم فریقهم و ما لنا بهم
من شیئی

اما کبار و اولاد مؤمن که در امر ایمان مخالفت پدر کرده در عداد
کفارند و خدای بجان جمع نفرماید میان ایشان و پدر مؤمن ایشان
و مطلق کفار و مؤمن را

قال تعالی **كُلُّ نَفْسٍ نَاجِسَةٌ فَإِذَا فَعَلَتُ حَسَنَةً** پاکست
یعنی مطلق کفار و هوی پرستان اهل آتش و در کبر و مال
خویشند مگر اصحاب یمن که مؤمنین و دوستان آل محمدند
صلوات الله علیهم **كَلِمَةً مِّمَّا كَرِهَ لِقَوْمِهِمْ** این کلمه عمل غیر صالح

- دلیل عدم کبار اولاد مخالف است بپدر مومن
 اما صغائر زیات کافرین که در کودکی از دنیا رفته اند بطوریکه
 سفاد اخبار است در قیامت بحکم نافذ الهی آتشی افروخته شود
 و امر شود در آتش امتحان شوند پس هر یک در آتش شود
 و امثال مرضای تعالی کند در عدد انومنین و ملحق بمومنین و کفر
 در عدد کافرین و ملحق بکافرین است

بیان آنکه عالم هر یک از مذاهب که
 یقین بحقیقت مذهب خود ندارد و اراجحی است
 و دلالت اهل صحیح مذہبی مذهب خود نیست نظر
 بانکه محتمل است مذهب و ظل باشد و قوی او را رسید که
 دعوت بپیر مذهب خود کند که لامحاله حجتی از کتاب سنت
 بدان عالم حقیقی باید بحقیقت خویش مومن باشد تا تواند
 غیر خود را بجهت مذهب خود بخواند و در حالتی که علم قطعی بایمان خود ندارد
 و نمیداند مالک یا ناجی است اراجحی دعوت خلق نیست
 - نظر بانکه محتمل است مذهب و طریقه او باطل و در دعوت میکند

بر اثبات مراد
 توانا باشد
 و بیان اسلامی
 که حقیقت آنها
 و مرادف
 اینست

مضل باشد مثل دعوت کردن مطلق اهل ضلالت مردم را
 بجهت باطل خویش

قطع

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 خشک ابری که بود ز آب توی که تواند که کند آب دبی

قال تعالی **ومن آمن ممن دعا له الله وعمل صالحا**
وقال انى من لم یلمین

مراد ازین اسلام درآیه مبارکه اسلامی است که مقرون بولایت
 ائمه دین حقیقت ایمان و مرضی خدای سبحانه و مراد فایده است

قال سبحانه **وضیقت لکم الاسلام** نه مراد اسلام اعراب است
 که فقط اظهار شهادتین باشد و بدان توانی در آخرت تترتب
 نیست بلکه فقط فایده آن حفظ جان و مال و ناموس

مسلم است در دنیا
 در اثبات اختیاری بودن کفر و ایمان و رد کسی
 که ایمان خود را همیشه الهیه معلق سازد

— **کلمه** **وقال انى لمسلمين** رد بر کسی است که ایمان خود همیشه
 الیه معلق سازد و گوید انشاء الله مؤمنم پس تعلیق ایمان همیشه
 دلیل تزلزل و عدم ثبات ایمان و عدم علم بایمان است
 و اشارت کند بآنکه کفر و ایمان را خستیماری خود و از خود نمیداند
 بلکه از خدا میداند و غافل است از آنکه اگر از خدا بودی نه از کافر
 ناراضی بود و نه مؤمن و شاگرد را بستودی

قال تعالى وان تكفروا فان الله غنى عنكم ولا يرضى لعباده
الكفر وان تشكروا يرضه لكم

بناء علیه گوئیم بمفاد کبر و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدن باری عز و جود
 جمیع خلایق را از جنیان و آدمیان برای تحصیل معرفت و ستایش خود
 که لازمه معرفت است بیافرید پس دوست دارد آن را
 که طریق معرفت و بندگی گیرد و دشمن دارد آنرا که در جهل
 و مخالفت میرد

در بیان عدم جواز دعوت کردن جاهل غیر خود را
 و استحکام ایمان آنکو که رجوع او بکتاب الهی

و سنت رسول و فرمایش آل رسول است
 و بیان آنکه حقیقت علم آن است که از معاد آن
 علوم یعنی رخصانواده رسالت ما خود
 کرد و لا غیر

چه بسیار مضحک است که بایمان خود عالم و مطمئن نباشی و دنیا
 مذہب تو حق یا باطل است و بجوانی غیر خود را بنده مذهب خود

و غیر تقی یا مراناس التقی طیب یدوی الناس و طویل

قال تعالى اما من الناس ابر و قسوتون نعمكم **وقال سبحانه**
افمن يهدى الله الحق ان يتبع ام من لا يهدى الله الا لاله
ما لكم كيف تكلمون

پس سزاوار چنان است که ابتدا ایمان و دلایل ایمان خود
 محکم سازی پس از آن بغیر خود پردازی و ایمان محکم نگردد
 مگر بگرفتن مسائل و مطالب دینی و ایمانیه از معاد آن علم
 یعنی خانواده رسالت و امامت و چون مؤمن حقیقی
 و عالم واقعی علم و ایمان از خانواده که منزل وحی الهی است

فرا گیرد از کوه محکمه است و او را رسد که غیر خود از اهل هر نهبی را
بند هب خود بخواند و توانا باشد بر آنکه بناید حقیقت ندهب
خود و فساد هر ندهب را

این است معنی فرمایشات امیر المؤمنین بکبیل بن زیاد که فرمودند
من اخذ دینه عن الرجال از آله الرجال و من اخذ دینه عن کتاب
و بسته زالت ابحال و لم یزل

در تشخیص علم حلال و حرام و بیان آنکه عالم حقیقی باید بداند علم حرام نپردازد

بر اثر مطلب گوئیم تمام علومی که متعلق با مریین نیست حقیقت
علم نیست و علم نیست قواعدی هم که بعضی طبقات اهل صلا
در امر دین یافته و ما خود از کتاب و سنت و فرمایش اهل عصمت
نیست بلکه هر یک از منوجات مردم اگر بدخلیت
در نظم معاش مردم دارد پی آنکه مفسد امر دین و اعتقاد آنها
باشد مجاز علم و بحقیقت فضل است حکما قال صلوات الله علیه
العلم ثلثه ایه محکمه او فریقه عادله او سته قائمه و ما خلا من تفضل

و استعمال آنگونه از علوم و فضایل در صلاح امر معیشت و زندگی
مضر نیست و اگر مطلقا بدخلیت در نظم معاش ندارد
یا دارد لیکن محل دین و اعتقاد مردم است و حالتی که آنرا نیز مجازا
علم و فضل دانند از علوم و فضایل محرمه است که استعمال آن مضر
و حرام است از فرمایش صادق آل محمد است صلوات الله علیه
والله در علم خفض قلب فرمودند علامه خفض ثلثه شیاء
زوال حلاوة الطاهره و عدم مرارة المعصیه و تلباس علم بحال با محرم
قال سبحانه **فلینظر الانسان الى طعامه** مراد از طعام بظاهر معنی
طعام ظاهر و اغذیه دنیوی است که فقط در ترتیب بدن
بدخلیت دارد و مؤمن باید از حرام فراهم نماید آن را و باطن
معنی آن علم دین است که باید از معادن علوم یعنی ائمه شاهی عشر
سلام الله علیهم ما خود ذکرود و چون از غیر ائمه علیهم السلام بگیرد
معالم دین خود را در حقیقت علم خود که غذای روح و طعام
روح است از حلال فراهم نیاروده لاجرم در آخرت
مؤاخذ و مشول است

با جمله از تو پیرسم صاحبان علوم مجازی و فضایل اعم
 از علم حلال که در نظم معاش فقط در خلقت دارد یا علم حرام
 که مفسد دین و اعتقاد است بدان علوم و فضایل میتوانند
 جواب گویند صاحبان دین باطل و مذاهیب باطله را و آیا
 جز این است که جواب ایشان گفته نمیشود مگر آیات الهیه
 و حججی که رسول و ائمه صلوات الله علیهم مقتضای قوت
 باطل کافره و فرق باطله کرده اند

و از تو پیرسم در وقت مرگ و در قبر و قیامت بان علوم
 میتوان جواب خدای بجان داد و میتوان با نهادن عذاب
 از خود نمود یا نه اگر میتوانی جواب کوئی مرا سخی نیست
 و اگر جواب و دفع عذاب را منحصر میدانی با طاعت خدا و رسول
 و امام و گرفتن معالم دین از کتاب و سنت و اجبار معصومین
 علیهم السلام پس سستی تو درین کار از حیثیت و چرا باین
 اندازه خیال نمی کنی که ببینم آنچه از امور دینی و دنیوی در دست
 دارم از خدا و رسول و امام هست یا نه

پایان کلام حق

پایان آنکه فقط بدعوی اهل هر مذهب حقیقت
 خود را قیامت نباید نمود

آیا فقط قیامت کردی یا آنکه فلان عالم گفت مذهب من درست
 حق و حکم من حکم خداست مگر همه علماء مل و مذاهیب انبیا
 خود حق و احکام خود احکام خدا نمیدانند پس بچه دلیل حکم را
 باطل و بچه حق و مذهب خود حق و خویشین حق میدانند
 اگر فقط اعتماد تو بحسن ظنی است که مذهب خود و سوء ظنی است
 که مذهب غیر خود داری از تو پیرسم آیا حسن ظن تو در
 مذهب تو حقیقت دین تو و سوء ظن تو در مذاهیب غیر تو
 حقیقت پی دینی ایشان است اگر حسن ظن و سوء ظن
 در صحت یا فساد مذهب کافی باشد صاحب هر مذهبی کماله
 بصحت مذهب خود و فساد سایر مذاهیب معتقد است
 بلکه از حسن ظن گذشته علمی او شده است که مذهب او حق
 و مذهب غیر او باطل است **کل ضرب بما لیه هم**

فرعون

در بیان عدم تحت ظنون خاصه در اصل دین

از اینکه ظن حجت نبود باری تعالی در حکم کتاب کریم فرمود
ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً

بافرض آنکه کلمه مبارکه را تخصیص دهنی باصل دین و مذہب گفتی
 من هم با تو راجع باصل دین و مذہب است پس حق ظن
 بحقیقت دین و حقیقت مذہب حقیقت دین نیست
 و باید از روی تحقیق معلوم داری که مذہب و دین تو حق
 یا باطل است بعد از آنکه محقق شد که دین و مذہب تو دین
 و مذہب حق است البته در مسایل فروعیه رجوع تو بعلماء مذہب
 حق است و شک نیست که علماء مذہب حق علم دین
 از ائمه هدایت گرفته و پیشوای حق اقتدا کرده اند و قتداء
 تو نیز بایشان اقتداء با امام حق و پیشوای حق است

این است معنی فرمایش حضرت صادق علیه السلام در معنی
 کریمه یوم نزد عوکل اناس با امام فرمودند ای من کان قتداء

بمحق قبل و زبک

و این است معنی فرمایش رسول دایمہ علیہم السلام در معرفت
 امام زمان که فرمودند من بات ولم یعرف امام زمانه مات مرتجعاً
 بهما نامراد از معرفت امام رجوع با امام است در سطلق امور دینی
 و دنیوی با جمله اگر میکوفی رجوع من در همه حال کتاب
 و سنت و فرمایش امام علیه السلام است بمن هم بنما
 و معلوم کن تا اختلاف مرتفع شود و اگر معلوم شد بیاطل
 در افتادستی بحول الله تعالی برای رہنمائے تو و امثال تو بهذب
 حق حاضر از در انصاف درای و راضی شو با آنکه مذہب

حق بگیری و فواید هدایت هم مرا باشد
 بیان آنکه حکمت حقیقیه و علم حقیقی موهوبی است
قال تعالی ومن یوتی الحکمۃ

فقد اوتی خیراً کثیراً

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس العلم کثرة تعلمه

بل نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

آیه مبارکه و حدیث مبارک اشاره بعلم حقیقی و ایمانی
 و شرح صدر است که درسی نیست بلکه موهوبه و نوری است
 که خدای سبحانه در اندازد و دردی که قابل آن نور است
 و آن دل دلی است که از روی صدق و حقیقت و خلوص
 قبول مودت و دوستی آل محمد کند و برای زخارف دنیوی
 تصدیق باطل و تکذیب حق ننماید و در حال آفرینش باری تعالی
 قلبش را از فضل طینت آل محمد بیا فریده پس از اعمال طبله
 و ناپسند مکره است اگر چه از خود او باشد و از اعمال شریعه
 و یکتا راضی و خوشنود است اگر چه از غیر او است
 و مجاهد در دین و علم دین باشد و علم دین را ترجیح دهد
 بر هر چیزی پس چنان کس را بدان صفت باری تعالی
 از حقایق معارف و ایمان و علم ایمانی بی نصیب نگذارد
 و بر او بنیاید طرق دین را **ان السمع الخنین**
در معنی شرح صدر که مخصوص مؤمن است
 سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن شرح صدر ما هو فقال

نور یقذفه الله فی قلب من یشاء فیشرح له ینفخ قالوا فهل
 لذلك من امارة یعرف قال نعم الا بانه الی دار الخلود
 و التجانی عن دار الضر و الاله استعد للموت قبل نزول الامو
از رسول خدا صلوات الله علیه و آله پرسش کردند
 از شرح صدر که حقیقت آن چیست فرمودند نوری است
 که خدای سبحانه در قلب مؤمن در اندازد پس سعت بخشد
 بدان نورینه مؤمن را گفته آیا برای شرح صدر علامات
 و نشانه هست فرمود آری علامت و نشانه آن اینست
 بخدای تعالی در رجوع باختر و تجانی و اعراض از دنیا
 و عتباتدن برای مرگ است پیش از آنکه مرگ فراسد
قال تعالی **ان من شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من رب**
فیول للقاسیه قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین
میفرماید آیا آنکو که خدای سبحانه او را شرح صدر
 عنایت فرموده و از جانب او تقالی با و نور معرفت
 افاضت کرده باشد مثل کسی است که قلبش را ظلمت کفر

وقساوت ضلالت فز و بگرفته و از یاد خدا غافل و در ضلالت
 بین است **فمن یرد الله ان یمیدیه شرح صدره للاسلام**
ومن یردان یضلیه یجبل صدقاً یضاهجها کما تها یصدق فی تمهات
کذلک یجبل الله الرجب علی الذین لا یؤمنون

باب حکمه عالم حقیقی و مومن واقعی کسی است که اگر با جمیع ملل و ملل
 و مذاهب ملت و مذاهب خود و فساد همه ملل و مذاهب
 احتجاج نماید بجزل و قوه الهی بر اثبات مذاهب خود و بطلان
 جمیع ملل و مذاهب توانا باشد نظر بآنکه احتجاجات و مناظرات
 از روی کتاب خدا و سنت رسول و فرمایشات آل رسول
 و بر اثر علم است که بسبب شکست زایل نمیشود و خطا
 در آن راهبر نیست نه بمقتضای وهم و شک و ظن است
 که خطا و غلط در هر یک از آنها راهبر است

مثالی است برای حجیت قول حکمی که از روی علم باشد لا غیر

آیا غمی بینی چون کسی از روی علم و دانش حقیقت چیزی را بداند

مثل آنکه آسمان را آسمان وزین رازین یا سیاه را
 سیاه و سفید را سفید خواند در حال مناظره و احتجاج اید را
 نیز سبب بخلاف او سخن گوید و اگر بخلاف انصاف
 کذب او کند تمام موجودات عالم و مطلق ذرات
 ممکنات بزبان پی زبانی که گواه صدق مقال اویند

و کسی که از روی وهم و شک و ظن سفید را سیاه یا سیاه را
 سفید خواند احتمال خطا می رود و درین حال تمام موجودات عالم
 از دره تا دره بزبان بی زبانان شهادت دهند فساد قول و عقاید او را

اما مراد از شهادت موجودات بر حقیقت یا بطلان و صدق
 یا کذب هر یک شهادت تکوینی است که چون باری
 سبحانه برای هر موجودی نامی بنهاده و برای هر چیزی حقیقتی قرا
 داده است در وقتی که تو چیزی را بنام حقیقی بخوانی
 و بحقیقت خود باقی باشد هر آینه جمیع موجودات بزبان بی زبانان
 گویند آن چیز بر حقیقت خود باقی و قابل بنام حقیقی صادق است

و در وقتی که چیز را از حقیقت خود منصرف و نام آنرا بر کرد
هر آینه بزبان پی زبانی گویند آن چیز از حقیقت خود منصرف و قابل
بنام پی واقع کاذب و در و علو است

قال تعالی و قل ادم الاسماء کلها غرض از اسماء

اسمی تمام مستیات عالم وجود است که برای هر چیزی با تعالی
اسی بگذشت و با دم علیه السلام بیاموخت تمام هابی را
پس هم حقیقی و نام واقعی همان است که آدم ابو البشر از خدای
سجانه فرا گرفت لا غیر اعم از آنکه اسمی اسمی ذوات
باشند یا معانی و اگر کسی اسمی از اسماء را از حقیقت
خود منصرف سازد یعنی بعلم و عمد نام آن بر کرد اند نمون نه
بلکه شرک بشرک اخفی است

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از شرک اخفی
فرمودند مثل آن است که حصاة را نواة یا نواة را حصاة خوانی

و اینکه نظایر این مطلب را شرک خوانده اند نظر بان است
که خدا اسمی برای آن شیئی معین کرده و تغییر دادن آن اسم
بحقیقت دعوی مشارکت است یعنی او تعالی اسمی
برای فلان چیز گذارده و من اسم دیگر میگذارم که سومی آن است
و اینکه نظایر آنرا شرک اخفی گویند از آن است که فیم بگویند
از شرک نظر بکمال خفاء و در غایت اشکال است و مثل
شرک جلینیت که هوید است

قال صلوات علیه و آله الشرک اخفی من ذیب

الکلمة السوداء علی صفوآة سوداء فی الظلماء

یعنی شرک آوردن بخدا خفی تر از آن است که مور سیاه
بر روی سنگ سیاهی در شب بسیار تاریک جنبش کند
با بجمله تکذیب سخنان حق و احکام حق و تصدیق سخنان
باطل و احکام باطله بحقیقت شرک است چه نظر بدان
تحقیقات محقق شد که عالم بعلم دین کسی است که در امور دینی
بمقتضای علم سخن براند و توانا باشد بر اثبات حقیقت

دین خود و ابطال مل و مذاهب باطله و درحالتی که سواى
حق نکوید تمام ذرات موجودات شاهد صدق مقال او و مکتب
صاحبان مل و مذاهب باطله اند

حاصل آنکه مدعی علم دین اگر از روی دانش و یقین
خویشتن در صراط مستقیم دین نداند عالم بعلم دین نیست
و او را نرسد که مردم را بندهب خود بخواند و چون کتب تقلید
عالم حقیقی قبول دین کرده باشد در راه دین و مقلد اهل دین
و درین حال که مقلد پیشوای حق است اگر نتواند بجزن تقریر
بحقیقت دین خود احتجاج و استدلال نماید مضر باحوال دینست

خلاصه علم دین سواى علوم ظاهره است که فقط
در امر معاش و زندگانی مردم مدفلیت دارد نه در امر معاد و
چه هیچیک از آن علوم در حال مرگ و در قبر و قیامت
نافع و نجات بخش نیست بلکه موجب مزید غرور
و بعد از مبد است چه هر یک از آنها حجاب است که حساب
خود را از خدا دور سازد و از رحمت مجور

اینکه فرموده اند علم حجاب اکبر است مراد علوم باطله و محرمه است
نه علم معارف و علوم حقیقه است که رافع حجاب و موجب
مزید درجات عالم است و اتحق آن چیزی که نجات
بخش نباشد آن را علم نام نتوان گذاشت بلکه حقیق جعل است
اگر چه با عقدا و فاسد صاحبان آن آنرا علم دانند
مثنوی علم تو که سواى حق فی رب بر است
جهل از آن علم تو صدره بهتر است

قال تعالی فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرجوا عما عبدتم من العلم
بهم ما كانوا یبینهون **وقال سبحانه** افریت من اتخذ الهه هواه
و ضلله الله علی علمه و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه
فمن یندر من بعد الله افلا یتدکرون

حاصل آنکه هوی پرستان آنچه را که در نزد ایشان بود
از هوای نفسانی حقیقت علم پنداشتند و بدان عمل میزدند
پس باری سبحانه ایشانرا بعلم ایشان واکد است و مهر
غفلت بر گوش و دوشان زد که دیگر ایشانرا مجال هدایت نکفتن

ومن يضل الله فانه من ناد چه اگر کوفی مراد از علمی که
 حجاب اکبر است مطلق علوم است لازم آید که رسول و امام
 از هر کس محبوب تر باشند و حال آنکه با تفاق جمیع
 مسلمان صاحب چنین اعتقاد از قضاوت است که او را از عبدا
 خدای سبحان بجا نجات نیست

قال تعالی فلیهلك آلا اقوم الفاسقون
در بیان حقیقت ایمان و کفر

بدان توحید فقط کلمه لا اله الا الله نیست که یهود و نصاری
 و مجوس در آن قول شریکند **قال تعالی ولئن شئتم**
من خلق السموات والارض ليقولن الله

و فقط اظهار آنها و این نیست که شیعه و سنی و منافق در آن
 شریک دارند **قال سبحانه اذا جاءك المنافقون**
قالوا انشهد انك لرسول الله

و فقط گفتن علی و آل الله نیست که کیسایتیه و زیدیه و خطاییه
 و اسمعیلیه و فطویه و واقفیه و تابعین جعفر کذاب در آن قول شریکند

و فقط قول با ماست ائمه اثنا عشر نیست که چند فرقه مثل
 اخباری و صوفی و شیخی و حکمی و صوفی و با پی در آن قول
 مشارک و با مشارکتی که دارند مکفر و مکذب یکدیگرند
 و بفرمایش رسول و امام بکفره از ایشان ناجی و باقی نماندند

قال عز نضره و ما یؤمنن کفرهم بائدا لا و هم مشرکون
یعنی ایمان بیشتر مقرون بشرک خفی و ایمان کمتر ایشان
حقیقت ایمان و مرضی خدای سبحان است

قال سبحانه و الذین منوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم الاکث
لهم الامن هو هم ممتدون

ایمت و آسایش خاطر نیست مگر برای فرقه ناجیه که ایمان آن
 مخلوط بشرک نیست و حقیقت هدایت را در یاقوت اند

مراد از ظلم بمفاد ان الشرك لظلم عظیم شرک نهائی است
 و مراد از لبس ایمان بظلم مخلوط کردن ایمان است بشرک
 اگر چه صاحب مجمع البحرین گوید غرض مخلوط کردن ایمان

بمعاصی کبیره است در صورتی که معنی همان باشد که فرموده اند
 و کبائر معاصی مغفور نباشد شرک خفی که بدعت نهادن
 و انکار ضروری دین نمودن و رجوع کردن بآراء و عقول که
 از لوازم آن است عظم از تمام کبائر معاصی است زیرا
 صاحب معاصی کبیره راه کس عاصی و گناهکار میدانند و میدانند
 فقط بر خود ستم کرده است اما بدعت در دین و انکار ضروری
 دین و رجوع کردن بآراء و عقول موجب ضلالت خود و ضلالت
 دیگران و تفریق مومنین است

باجمله از آنجا که باری سبحانه فرمود **والذین امنوا و عملوا الصالحات**
و امنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم فخرم نسیام و صلح بهم

و نسیتم پس از کلمه توحید و ایمان بحدایمان بر رسول خاتم
 محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله شرط صحت توحید و قبول
 ایمان مومن است و نسیتم توحید و ایمان بی خود و نصاری
 و مجوس و مطلق ملین که ایمان بر رسول نیاورده اند مقبول
 درگاه احدیت نیست و از آنجا که فرمود **طیعوا الله**

و طیعوا الرسول و اولی الامر منکم و نسیتم سوای اطاعت خدا
 و اطاعت رسول اطاعت جمعی دیگر شرط صحت توحید
 و ایمان است که همت را از اطاعت ایشان کزیر نیست
 و بر این عقلی و نقلی معین شد که اولو الامر ذوی القربی
 و اهل بیت رسولند که بحیث عصمت آیه تطهیر در حق ایشان
 نازل گشته و مودت و دوستی ایشان مرد ظالم هر
 رسالت رسول است

بر اثر مطلب و نسیتم فقط اظهار شهادتین که فقط اهل سنت
 و جماعت در آن مشارکت دارند در صحت ایمان و توحید
 کافی نیست بلکه مودت و دوستی اهل بیت طاہرین
 رسول شرط صحت است

و از آنجا که رسول در احادیث بسیار عدد و اسامی خلفاء
 و اولی الامر را معین داشته و فرمود عدد ایشان بعد از سبط
 نبی اسرائیل است یعنی دوازده نفرند و نسیتم که اطاعت جمعی
 شرط صحت ایمان و توحید است و ایمان بعضی دون بعض

کافی نیست پس ظاهر شدف و اعتقاد کیانیه و زیدیه
 و خطابیه و اسمعیلیه و فطیحه و واقیقه و تابعین جعفر کذاب چه
 هر یک از آنها و اگردند بعض از ائمه دوازده گانه را که
 بمودت و اطاعت ایشان مامور تکلیف بودندی
 و از آنجا که باری سبحانه فرمود **و ما یؤمنون الا بهم** **مشرکون**
 و نسبتیم که در حال ایمان بخدا و رسول امام ممکن است
 که نمومن بسبب بدعت گذاردن و انکار ضروری دین نمودن
 و با اعتقاد با امام در اخذ مسائل و احکام بعقل و راه خود
 رجوع کردن که از شئونات شرک خفی است شرک
 شود و ایمان و توحیدش مقبول در گاه احدیت بنا
 و بدلات آیه مبارکه نیز نیستیم که ایمان اکثر اثنی عشریه
 مقرون بشرک و ایمان اقل ایشان خالص است
 و از اینکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود است
 پس از من نهادد سه فرقه میشود یکفرقه از آنها ناجی و باقی
 نماندند و ائمه علیهم السلام هم فرموده اند که فرقه ناجیه

فرقی از اثنی عشریه است و انتم اقل که ایمان ایشان خالص است
 یکفرقه از اثنی عشری است نه دو فرقه و سه فرقه و زیادتر
 زیرا که اگر پیشتر ایشان یا نصف ایشان ناجی باشند
 عکس یا مخالف فرمایش الهی و متلزم تکذیب او تعالی است
 و اگر دو فرقه ناجی باشند متلزم تکذیب رسول و امام است
 که فرمودند یکفرقه از مضافا دو سه فرقه ناجی است
 پس بحکم کتاب و سنت و نصوص آل عصمت و بدلات
 عقل موهوب و مکسوب محقق شد که فرقه ناجیه
 یکفرقه از اثنی عشری است و ایمان خالص و توحید صحیح
 که پسند باری تعالی باشد فقط توحید و ایمان آن فرقه است
 لا غیر و بحکم کتاب و سنت و نصوص آل عصمت
 و بدلات عقل موهوب و مکسوب محقق شد که فرقه
 ناجیه از اثنی عشری فرقی است که در جزو کل و اصل
 و فرع از حلال و حرام و فتاوی و احکام تمسکشان بکتاب
 خدای سبحانه و عترت طاهره رسول باشد

و بقول قاصره و ناقصه و آراء یخفه و باطله در هیچ مشد و مطلق علم
 نرشدند و ندانسته نگویند و بدعت در دین نگذارند
 و انکار بچک از ضروری دین نمایند و اگر مطلبی از مطالب
 دینی و دنیوی منازعت و اختلاف اتفاق افتد رجوعشان
 بکتاب و سنت یعنی فرمایش خدا و رسول و امام باشد
 و رفع منازعت و مخالفت خود نمایند بآنچه از خدا و رسول
 و امام وارد است و چون کتاب و سنت مصدق
 یکی از متنازعین مکتذب دیگری باشد باید طرف باطل
 تسلیم حکم نافذ خدا و رسول گشته و از مفاد حکم دلگشا و آزر
 نگردد چه در حالتی که از حکم خدا و رسول خدا صریح و کراهتی
 در نفس او بیدار آید این معنی صیقت شرک است که نابود

سازد عمل را **ذکات** با تمم کرموا تزل الله فاجط اعمالهم
قال تعالی وان تارحم فی نبی فروده الی الله و علی الرسول انتم
 تؤمنون بالله و الیوم **الله** و قال سبحانه فلا وربک
 لایؤمنون حتی یکلموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی نفسهم حجراتما

قصیدت

قصیدت و تلمیذ تسلیم
در تشخیص فرقه ناحیه محقه از مباحیه و دو فرقه دیگر
که اهل بدعت و ضلالتند

اکنون که دانستی تا بین از هفتاد و سه فرقه اسلام یکفرقه است
 و دانستی یکفرقه هم از اثنی عشریه است و دانستی فرقه ناحیه
 فرقی است که در همه حال از همه حیث تمسک ایشان بکتاب
 خدا و عترت طاهره رسول خدا باشد پس چشم دل بر کتاب
 و بدقت نظر فرمای بین رجوع کدام یک از فرق اثنی عشریه
 من جمیع ابجیات بکتاب خدا و عترت طاهره
 رسول است و بین کدام یک در همه حال بر صدق
 مدعای خود از کتاب و سنت و اخبار آل عصمت بیند و
 اقامه می کنند پی سکت آن فرقه فرقه ناحیه و ایمانسان
 از شوائب شرک مصون است **اولک هم الامن**

و هم مهتدون

بخلاف سایر فرق که هر یک بقول و رای و هوای خود بدعتی

کذارده و در همه حال در مسائل و احکام و حلال و حرام از کتاب
 و سنت حجتی در دست ندارند پیشت ایمان ایشان
 مقرون بشرک و مخلوط بظلم است و برای ایشان نیست
 و هدایتی نیست
 بر اثر تحقیقات سابقه گوئیم خدا و رسول و امام بلکه
 فرشتگان و جنیان بلکه تمام سبع و درنده و بهائم و چرند
 بلکه تمام ذرات موجودات عالم شاهد صدق این مقالند
 و هر آنکه بهوای نفس و میل طبیعت انکار سخن حق و مطلب حق
 کند بجنای بجهان شرک آورده است از حیث آنکه
 از حق هم حق برداشت و بر آن هم باطل برگزاشت

اعذار از بعضی بیانات

اگر کوئی بقول معروف علی میانند و جوشش گویم مرا چه تقصیر
 خدا بهشت را برای مؤمن خلق فرموده و فرمود **خدا**
بعد اتحق الا الضلال و فرمود فلیضحوا قلبیلاً

ولیکوا

ولیکوا کثیراً اما رسول خدا فرمود **فوقنا جرد و لایه فی الین**
 اما امام علیه السلام فرمود **المؤمن اغفر من البکیرت**
 در صورتیکه خدا کرده تو از اهل ضلالت باشی و خلقت تو بر
 جهنم باشد و مؤمن و در عدا و فرقه ناجیه نباشی بر خدا و رسول
 و امام چه بگویی است که تو را از عذاب قیامت این نذاری
 و بر بنده چه ایرادی است که چرا اینگونه مطالب را از کتاب
 و سنت استخراج نموده است
 و الکنی متخرج این مطالب بی شمارند نه تنها این است
 بیانات مختلف است این بنده بشکافتن مطلب بین
 پنج خویشین مکلف یافت

در بیان خستیماری بودن ایمان

منت خدا را غر و جبل که ابواب رحمت الهی مفتوح و مغول
 بهشت را با رادت و اختیار تو موکول دشت بهترین
 چه میخواهی که خدای سبحان اختیار دخول بهشت را به داده است

یعنی ایمان که موجب دخول بهشت است
 اختیاری است حالا تو آدمی باش که قابل بهشت
 باشی البته بهشت تو را باشد بخدا سو کند اگر اهل عالم قبول
 ایمان نمایند هر آینه عرصه بهشت برایشان سنگت نکند
 و اگر حمله کافر کردند بر دامن کبریاش تیشند کرد
 برادر من بساط بهشت را خدای تعالی برای مؤمن و محب
 و مطیع خود ترتیب داده و اساس دوزخ و انواع عقاب را
 برای کافر و مشرک و مخالف برپای داشته است
 اگر خواهی بهشت درائی از در ایمان و طاعت درای تا بهشت
 و نعیم بهشت و حوران بهشتی تو را باشد

موعظ

ای عزیز اندکی بخود باز آی و بدانش خویش رجوع فرما
 و با خود بگو تمام آنچه خدای سبحان از ملک و مال و اساس
 و زیور و زینت و تجملات و طیبات رزق نعمتهای
 کونا کون و اغذیه لذیده و طعمه چرب و شیرین و کوارایی فرید

برای من است تا در حال زندگانی از آنها هر یک لذت
 برم آیا ایجاد من و احیاء من از چه حیث و برای چیست
 بینم خالق تعالی را در آفرینش من مرادی بوده است یا نه
 و در حالتی که این همه آفرینش مقرون بحکمت است
 و از لاعین نیست و از من معرفت و بندگی می طلبد
 پس مساحت من از چه رهنگذر است

برادر من خدای سبحان دوست و شت کنج وجود اقدس
 ساخته شود پس اساس عالم برپا داشت اکنون گمرا
 او تعالی از تو حاصل آید محبوب خدای تعالی هستی و بهشت و نعیم
 بهشت و رحمت بهشت تو را باشد و اشتیاق بهشت
 بمؤمن بیش از اشتیاق مؤمن است بهشت و اگر نپردازی
 آنچه مراد او تعالی است و مخالفت و عداوت آغازی

جای دشمن و حال دشمن ظاهر است **الذین کفروا
 لهم نار جهنم لا یقضى علیهم فی موتها ولا یتخفف عنهم العذاب کذا
 نخبری کل کفور و هم یصطرون فیها ربنا اخر جنبا**

نعل صاحبنا غیر آندی کتا نعل اولم نعت کریم مایه تفریق من تذکر
وجانحکم التذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر

تبرس از آنکه در عداد دوزخیان بد فرخ شوی پس کون
پروردگار مرا بدینا بازگردان تا بخلاف گذشته بایمان
و اطاعت پردازم و خطاب آید ای بنده آیا بقدری
که هر متذکر را مجال تذکر باشد تو عمر و زندگی عطا نفرمودیم و آیا
نیاید بسوی تو و امثال تو پیغمبری که بیم بخشد شما را از عذاب من
پس بچشید طعم عذاب مرا از حیث کفر و زندگه و شرکی
که در دنیا برگیرید و برای شما درین روز معین و مددگاری

کلمات فصیح جلوه هم بدلتا هم جلوه و اخیر الید و قوال العذاب

بیان آنکه شفاعت مودت و دوستی آل محمد
صلوات الله علیهم فقط عاید مومنین و مطیعین
و دوستان آل محمد است و ایشان را این
مردم بهیچوجه حاجت نیست

بدان ائمه دین مبین علیهم السلام که ما تو که بودت و اوقات
ایشان حاجتی بمن و تو ندارند و برای ایشان نفعی از وجود
من و تو حاصل نیست بلکه شفاعت مودت و دوستی و امثال
ایشان بیعیان و دوستان عاید است لا غیر چون بارک
سجانه بعلم ازلی میدنست بندگان را آن استعداد و اهلیت
نیست که پی مقدا و پیشوا کسب معارف و حقایق امر دین
کرده و بعبادت و بندگی پردازند محض کمال لطف ایشانرا
امر فرموده بودت و اطاعت اهل بیت طاهرین رسول تا قبول
امرونی و دوستی ایشان فایده تا گیرند سکت اصحاب
کشف روزی چند پی مردم دوید مردم شد

قال تعالی قل یا سلکم من اجر فهو لکم

میفرماید امت را بگوی آنچه را که از شما درخواستم
از من در رسالت خود که مودت و دوستی ذوی القربی و اهلیت
من باشد استفاع آن بحقیقت برای شماست
آیا نمی بینی مودت و اطاعت و نصیحت صلحاء و دانشمندان موجب ترقی

حال و کمال نفس محبت و مطیع ایشان است و از خدمت و اطاعت و اقبال نیکو کاران اندک اندک آدمی صاحب رتبه و مقام رفیع میشود پس باری بمانند کند کارنا بر مودت و اقبال آل محمد صلوات الله علیهم دعوت فرمود تا بر اثر آن مودت و اقبال خویشین بصفت نیکو چنان بیاریند که مرضی طبع محمد و آل محمد اند و آنچه پسند طبع محمد و آل محمد باشد بی شک مرضی او تعالی است

و چون ظاهر شد که مودت و طاعت آل محمد مکلفی و دینی فواید و انتفاع مودت بتو عاید است پس مقتضیات مودت و اطاعت را بیچکاه از دست مده پس از آنکه اعتقاد با ماست و خلافت آل محمد داری و میدانی ایشان پس از رسول خلفاء رسول و حافظ احکام الهیه اند مقتضای این اعتقاد این است که در مطلق امور دینی بکده دینی بر رجوع تو بایشان و سر مشق تو از ایشان باشد چنانکه معنی امام و پیشوا همین است و باید در هیچ حال بچولان عقل خود یا عقول و اراء دیگران

اعتماد بخنی هر چند که مکان نامی بحیث عقل و دانش و فضل و نبیست هم ترازدی تو در عالم نیست چه رجوع کردن بعقول و اراء این مردم اعتقاد تو را که بخدا و رسول و امام داری ضعیف سازد اگر میکونی دین همان است که خدا فرستاده و رسول آورده و امام نگاهدارنده آن است دیگر سخن تمام است و تو را بآن قول و اعتقاد مجال آن نیست که فقط بعقل و رای و هوای خود حکم رانی و باید رجوع تو در همه حال بر اسی بخدا و بند دین و حامل دین و حافظ دین باشد

و اگر میکونی من هم در تمام مطالب و مسائل دینی رجوع بکتاب خدا و سنت رسول و اخبار آل رسول است لایغر بر حسب قانون شرع مقدس اثبات این دعوی را بینه لازم است بینه این است که هر فتوی و حکمی که از تو صادر شود چون کسی مدرک و ماخذ حکم و فتوی را از کتاب و سنت و اخبار آل عصمت بخوابد باید پی مضایقه بدست آید اگر ماخذ حکم و فتوی را از کتاب خدا و سنت رسول

و اخبار آل رسول نمودی هر آینه دانند که تو صاحب منصب
حق هستی و علمی که بدان عمل میرانی تا خود از معادن علوم یعنی
انما آشی عشر است و اگر بدرک و تاخذی از برای آن
فتوی و حکم از کتاب و سنت در دست نداری ظاهر است
که حکم و فتوی بقتل و رای و بهوی نفس گفته و با فرض آنکه فوتی
با حکم الهی هم افتد در عداد جهال و کناه کارانی پس عقوبت
دینگیر است **قال الصادق علیه السلام** من حکم
بائتیر بلا معاینه فهو جاهل یا ثوم بکلمه و ما خود بجهله
خلاصه هرگونه احکام و فتاوی که تا خود از کتاب خدا
و سنت رسول و فرمایش اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد
محل نزاع نیست بلکه نزاع راجع بقاوی و احکامی است
که زاده عقول و اراء این مردم است و از کتاب سنت
تاخذ ندارد اگر چه در یک حکم و در یک مثل باشد
قال الباقر علیه السلام اما والله لا یصیب العلم
الآن اهل بیت نزل علیهم جبرئیل

مراد آن است که حقیقت علم و دانش را خدای سبحان فقط و در نواد
رسالت و امامت قرار داده است و باید رجوع است
در فهم مطالب و مسائل بکتاب و سنت باشد تا از صلوات
ایمن مانند **و فرمودند من و اقی عدوانی قول اول**
فلیس منا ولا نحن منکم
این معنی دلالت کند که موافقت با مخالفین ائمه علیهم السلام در یک
قول و عمل آدمی را از دین خدا بیرون میکند و موجب میشود
بیزاری امام را از قائل و عامل تا چه رسد بآنکه در تمام مطالب
و مسائل با در اکثر با مخالفین موافقت جوید
قال الصادق علیه السلام کذب من عینم انه
من شیطان و هو متمسک بعروة غیرنا
قال ابو الحسن الرضا علیه السلام شیطان یسئد
لا مننا و لا اخذون بقولنا و انما لقولنا لانه من کذب من
اکنون از تو می پرس دشمنان ائمه علیهم السلام در عهد امامت
و زمانه ایشان آیا غیر عامه بودند و آیا جز این است که

فرمایشات را ائمه علیهم السلام شیعیان و دوستان میفرمودند
 که مبادا بخالفین ایشان که دشمنان دین بودند رجوع نمایند
 پس این زمان نیز مثل همان زمان است چنان دان
 که امام حاضر است و میفرماید فقط باید رجوع نماید در همه اعمال احوال
 بجا باشد تا دین شما سالم و ایمانتان ثابت بماند آیا مخالفت امام
 برای توبه است یا نه در صورتیکه جایز نیست پس عقاید
 و بکدام سند رجوع تو در فهم مسائل دینی و دنیویه بعقل قاصر خود
 یا عقول و آراء قاصره امثال است و در صورتیکه رجوع تو
 در فهم مسائل بعقول و آراء باشد یعنی از کتاب و سنت
 حجتی در دست نداشته باشی آیا تو را رسد که کوئی رجوع من
 بکتاب خدا و عترت طاهره رسول است در حدیثی
 که کوئی رجوع من بکتاب و عترت است آیا خدا در رسول
 و امام کول دعوی دروغ تو را میخورند یا آنکه در باطن امر
 تمذیب تو خواهند فرمود اگر از در انصاف درانی مطلب
 روشن تر ازین نیشود بدقت نظر فرمایین سلامت یهراست

و نجات در این است که در مطلق مسائل و مطالب دینی
 و دنیویه رجوع تو بکتاب خدا و عترت طاهره رسول خدا
 باشد یا در آن است که بعقل و رای خود و امثال رجوع کنی
 و سند توفیق قول و اعتقاد زید و عمر و باشد و از کتاب و سنت
 و فرمایش امام حجتی نداشته باشی **فای اهریقین اتجبالان**
ان کنتم تعلمون
با بکلمه و جانتی که در رساله منظور است از این بمقدار جلو
 گیری دارد و گرنه بر اثر افاضات بفضل الله تو انم که در معنی
 شما بکارم و از کتاب و سنت حجتها بر شمارم
 همینقدر عرض میکنم بکلمه نصوص و احتیاط و عقول که تو خود آنرا
 حجت می شماری باید فقط معالم دین را از ثقلین
 یعنی کتاب و عترت فرا گرفت لا غیر
در بیان بدعت
 اینکه می شنوی بدعت در دین آدمیرا از دین پیروان کند
 بدعت همان رجوع بعقول و آراء است چه آنکه سندی

از کتاب سنت و فرمایش امام علیه السلام در دست باشد
و اگر عقل و رای مقرون بحدی از کتاب سنت و اخبار
اهل بیت عصمت باشد در حقیقت جمع فیما بین عقل و نقل است
که در غایت قوت است و محل ملامت نیست

علت هلاک چند فرقه از اثنی عشری

اینکه چند فرقه از اثنی عشری نیز نماندند ازین است که هر فرقی
بعقول و آراء خود رجوع کرده و کتاب و عترت را در بعض
مطالب و اکتفا نمودند و اگر عقل را در فهم کتاب سنت
و اخبار آل عصمت علیهم السلام صرف میکردند و بدان آیت
و احادیث فهم مسائل و احکام مینمودند بدین معنی که از نبودند
اگر گویند بدعتی نگذارده و فقط از کتاب سنت سخن گفته

و فتوی رانده ایم **قل یا تو ابر ما نخم ان کنتم صادقین**

یعنی اگر راست گفته و بحقیقت در سخن سفتاید بیاورید
برمان خود را از کتاب سنت پس اگر در هر مسئله
و مطلبی از کتاب خدا و سنت رسول و فرمایش آل رسول

صلوات الله علیه و آله سند و حجت دارند آن مطلب پسندیده
و مقبول و گرنه ناپسند و مردود و اقراه بخدا و رسول و امام است
که بگوید حکم خدا و رسول و امام این است و حال آنکه از خدا و رسول
و امام مدرک و شاهد در دست نباشد او را و چنان
کس بحقیقت مطیع و متقاد حکم خدا و رسول و امام نیست

و من ظلمتم من اقربى علی الله لکن ربی یبصر عیالی الاسلام و الله لایستغفر لکم لیستغفر

بحقیقت هلاک مشرکین و کفار یهود و نصاری و مجوس
و هفتاد و دو فرقه از اهل اسلام بلکه هلاک مرتدین هر تنی از آن بود
که تکذیب پیغمبران نموده و اقرا بخدا و رسول مینمودند
و بهوی پرستی مخالفت میکردند خالق وافرید کار و پیغمبر
عهد خود را

پس در هر عهدی که بنای این امت هم اقراه و مخالفت باشد
خواه مفرقی و مخالف تبسین منسوب باشد یا تشیع و در
مالکین و ظالمین است که توفیق هدایت نخواهند یافت

و اسلامش مرضی و پسند او تعالی و نجات بخش او نیست
 و برابر هوای پرستی باری بجانند و اگذار او را بعلم و دانشی که دارد
 که بحقیقت حقیقت جمل است **قال تعالی افزیت**
من اتخذ الله هواه و ضلله الله علی علم و ختم علی سمعه قلبه و جعل علی بصره
غشاوة فمن یهدی الله بعد الله فلا تنکر و من

بد اجمال قومی که از هدایت و معنیت خدای بجانند پذیرند
 و بیکرند مذہب حق را از تو می رسم در چنین حال که از کتاب
 و سنت و فرمایش آل عصمت علیهم السلام سند حجت و فہم
 حکم در دست ندارند آیا تو مانند گفت تمکث بہ حقین
 یعنی بکتاب و عترت طاہرہ رسول است یا نہ و درین
 حال آیا تو مانند گفت فتاوی و احکامی که از ما صادر شده است
 بر اثر عقول و آراء نیست و در صورتی که دینی بعقول و آراء
 مذہب تراشی کرده اند آیا مذہبشان حق باطل است
 و در حالتی که باطل است آیا ناجی در دستکار یا ناکث در وقت
 خوابی یا بیدار ملتفت نکات هستی یا نہ قوت

یا ضعف هر کلام از همان کلام است
قال الصادق علیہ السلام الکلام اخبارنا فی
 المرء من لصفاء و الکدر و المسلم و الجهل
 بین مطالبی که عرض کردم مقتضای عقل و نقل با برابر جمل است
 اگر بمقتضای عقل و نقل است بیکر و کرنه و اگذار
قال تعالی افلا یتدبرون **انقران علی قلوب آفانها**

با اعتقادیکه بکتاب خدا و عترت طاہرہ رسول داری بکتاب
 و عترت رجوع کن و قفل غفلت از در دل بردار تا بدانے
 ضعف یا قوت مذہب را آیا نزول کبریه **طبعوا الله**
و طبعوا الریح و اولی الامر کم اثبات مقصود را کافی نیست
 و آیا از مدلول همین آیه و افی هدایه ندانستی که در پیشوقت و در
 حال تو را از اطاعت و اتمثال فرمایش خدا و رسول و امام
 کزیری نخواهد بود

یا بکلمه فرقه ناجیه فرقی از اثنی عشری است که در همه وقت

در جمع فرق باطله
در اسلام

و در همه حال بگشتی نجات یعنی آل محمد صلوات الله علیه و علیهم
تسکلت جویند و سایر فرق که در مسائل و احکام دینیه بعقل
و رای خود سخن رانند از حیث هلاکت باطل خسته کافره یکسانند
بیان آنکه احتجاج با هر ملت و فرقی باید صحیح باشد
که اهل آن ملت و فرقت را در حجیت
آن سخن نیست

بدان احتجاج باطل کافره بآیات قرآنی و احادیث رسول
و اخبار آل رسول ازین حیث نمی توان نمود که اعتقاد بر رسول
و کتاب رسول و آل رسول ندارند و باید با هر یک ایشان
از جهتی احتجاج کرد که مقبول ایشان باشد مثل استدلال
بر لائل عقلیه و نقل از کتب سماویه که متعلق به آن ملت است
یا نقل از رسل و اوصیای رسل که بر رسالت ایشان
معتقدند

احتجاج با شصت فرقه عامه باید از طریق کتاب و سنت
و اقوال خلفاء اربعه باشد که مقبول ایشان است

نه از طریق

نه از طریق اخبار ائمه یا زده کانه که امام و خلیفه نمیدانند ایشانرا
و همچنین است احتجاج با چند فرقه از امامتین که بعضی آل رسول را
و گذارده اند باید با ایشان احتجاج کرد بکتاب و سنت
و فرمایش امامهائی که اعتقاد با امامت ایشان دارند
اما احتجاج با چند فرقه از اثنی عشری باید از طریق کتاب و سنت
و اخبار آل عصمت علیهم السلام باشد که حکمی با امامت ایشان
معتقدند

پس گوئیم اکنون که این چند فرقه با یکدیگر در مقام خلاف
و احتجاجند و هر فرقی از ایشان تکذیب مینماید سایر
فرق را رسم بدین و مردمی این است که در انصاف در آمد
در کمال بیغرضی با هم بنشینند و از روی کتاب و سنت
و فرمایش آل عصمت علیهم السلام سخن برانند و بنیاد قوت
و غلبه در عقاید و اقوال کدام فرقه است هر کدام که بر فرقی
کتاب و سنت مدلل داشتند حقیقت مذہب خود را
تصدیق آن مذہب و ترویج آن مذہب کنند و در امر

با هم مواخات و موافقت جویند و اسامی مختلفه را از خود خلع
 نمایند و جلگه در فهم مسائل دینی رجوع کنند بعلما آن نذیب
 تا عوام بچاره هم تکلیف بندگی خود بدانند و پیروی نمایند
 پیشوای محق را و اگر از در انصاف در نیابند و هر فرقه
 بزور ظاهر و اتفاق عوام و قوت مال و جاه بخواهند
 مذهب باطل خود را رواج بدهند و بر باطل نام حق بگذارند
 و ایشانرا از کتاب و سنت حجتی در دست نباشد
 اسحق نتوان گفت حق با او و او با حق است و اسحق ایزدین
 و ایمان بهره ندارند و نشا خاند خدا و رسول و امام خود را
 و اسحق مرده ایشان مثل مرده اهل جا بلیت است که ایزدین
 پی نصیب بودندی

بابکلمه تازه هستی و باب حرمت الهی باز است
 بحقیق اول از روی حقیقت باز آیی اول اصلاح حال دل کن
 تا دلت عرش خدا و مطلع نور الهی شود پس پرداز بفرع

اعمالی که متعلق بسایر اعضا و جوارح است

اصلاح حال دل بتفکر و دقیقتی و رجوع بکلمتی از کلمات خدا
 و رسول خدا مقدور است باینقدر فکر کن که خدا اولی الله
 برای چه قرار داد و بندگان را بچه حمت با طاعت
 و امثال ایشان مأمور فرمود و رسول خدا کتاب خدا و
 خویش را از چه در میان است گذاشت و از چه روا می کرد
 ایشانرا بکتاب و سنت و عمرت طاهره خود از این
 فکر می دانند که تو را از اطاعت خدا و رسول و کتاب
 و سنت خدا و عمرت طاهره گزیری نیست و فقط بین
 دقیقه ایمانت سالم و صحیح و حال دلت اصلاح میشود
 و بعد از آنکه حال دل اصلاح و رجوع تو در فهم مطلق مطالب
 و مسائل و احکام و حلال و حرام بکتاب خدا و عمرت
 رسول خدا باشد اندک اندک احوال جوارح و اعضا هم
 بخوبی مقرون با صلاح گردد که مجابهای غفلت از در دل

وروی چشم باطن برداشته شود تا بدانی حقیقت هر حق بطلان
بر باطل را

غرض از کلمه مبارکه **زادتهم ایمانا** مزید تابش نور ایمان و هدایت
و ارتفاع حجابهای جهل و غفلت است تمام مطالبی که عرض
کردم متعلق باصل دین است که اگر اصل دین را اصلاح کنی
و بدانی باید پرستش خدای عادل و یگانه نمود و اطاعت رسول
و امام بر تو فرض است و معالمن دین را باید از فرمایش رسول
ناخودداری که معادن علوم و حقیقت علمند تمام اعمال
مستقره بر آن هم صحیح میشود و گرنه تمام اعمال و عبادت
در ریاضات باطل و بیجاصل و در هلاک و جبط اعمال با کافر
و مشرک یکسانه **والذین کفروا اعلمهم کسرا بقیعہ جبال الطمان یا ستمی اذا**
جاءهم بجدہ ینا قال سبحانه و الذین کفروا اعلمهم کرا و ستمت
بالتیخ فی یوم عاصف لا یقدرون انما کربوا علی شیء لکن انزلنا الضلال لبعید
حاصل آنکه از ریاضات که صاحبان مذاهیب باطله
در مذهیب باطل کشیده و عبادت آنکه در طریق ضلالت بجا

آورده و اتفاقاتی که در غیر صراط مستقیم دین نموده اند ایشانرا
در آخرت بهره و نصیبی نیست

شرح مناظرت با یکی از علماء شیخیه

بمناسبت مقولات لازم آمد بنکار در مناظرت خود را
که در تو سیرکان با یکی از مشایخ شیخیه و تابعین جناب حاجی
میرزا باقر همدانی که از رؤسای این فرقه است اتفاق
افتاده بود

در مجلسی که جمعی از دانشمندان بودند میگفت خدای موهوم
سزایش نتوان نمود و در حال عبادت باید امام نصبین
وروی دل با و باشد لا غیر

اگر چه بدلات کریمه **انی اندک فاطر لیسوا لیسوا** ظاهر است
فناقول و اعتقاد آنکه که خدا را موهوم داند و حاجت بر آن
دیگر نیست مغذکث برای مزید دانش بردارن مناظره

مجلس تحقیقات متفرعه بین مطب را مشرفی بخار
که فریب سخنان باطل و بیهوده بعض طبقات مردم را که آیه
دین و دانش بخیرند بخوری

قبل از شروع در مقصود مقدمه خفاء شرک را که نامفهوم است
عرضه میدارد تا بدانی شرک حقیقی و خفی بایمان و عبادت
ظاهره بظاهر منافی نیست اما در باطن امر و عند الله تعالی
در غایت تضاد و موجب ضلالت و هلاکت است

در بیان شرک خفی

بدان خفاء شرک بحدی است که رسول خدا فرمود
ناید ترا از آن است که مور سیاه در شب بسیار تارک
بر روی سنگ سیاه جنبش کند

قال الصادق علیه السلام لو ان وما عبدوا
وحد لا شریک له و اما هو است و اتوا الزکوة و حجوا
البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا فی شیء صنع الله

او ضمه رسول الله صلی الله علیه و آله الا ضحی خلاف الذی صنع
او وجدوا ذلک فی قلوبهم کما نوا بذلک شرکین
نظر بنفایت خفاء شرک فرمود هرگاه قومی پرستش کنند
خدا را در حالتی که او تعالی را یکانه و پی همنا بدانند و نماز
برپای دارند و زکوة بمحققین برسانند و حج بیت الله
اکرام بجای آورند و ماه رمضان را روزه بدانند و در حکم
از احکام و کاری از کارهای خدا و متقی ارشمن و کار
از کارهای رسول بزبان گویند یا بدل بگذرانند که چنانچه
نگرده و نفرموده اند بدان گفتار و بدان خیال مشرکند
پس فرمود **علیکم بالتسبیح** اکنون بمقصود می پردازد
از او پرسیدم که شیخه خویشان از اجلاء اهل اخبار میدهند
لا محاله برای این مقصود که میگویند در حال عبادت باید
امام منظور باشد لا غیر حتی از کتاب و سنت و اخبار
صحیح لازم است گفت خدای سبحان فرموده است
اینها تولاوا فتم وجهه الله و امام فرموده است **انا وجه الله**

کفتم این معنی دلالت نکند بر آنکه در حال عبادت
باید امام منظور باشد نه خدا بلکه مراد الهی توجیه بندگان است
بخود در همه جا و در همه حال اما در حال نماز فقط توجیه
بکعبه را میخواند لا غیر آیا نمی بینی اگر کسی در حال عبادت
توجیه بمشهد رضاء علیه السلام کند و حال آنکه آنرا امام
و وجه الله میداند نمازش باطل است پس مراد از آیه مبارکه
این است که در همه جا و در همه حال باید روی دل بندگان
بجدا باشد و پیوسته بیا خدا باشند و آیه مبارکه اشاره
بآن است که خدا در جنتی دون جنتی و در طرفی دون طرفی
میت اما اینکه امام فرموده است **انا وجه الله**
مراد آن است که اگر کسی بخواد روی دل بخدا کند بیتی
ابتدا روی دل با بنیاید و ما را باب الله و باب علم خدا
و رسول خدا بداند در رسوم عبادت و بندگی از مایا موزد
و سر مشق عبادت از ما بیکرد پس از آن با آن رسوم
و آداب بندگی خدا کند تا مقبول درگاه الهی گردد

و اگر

و اگر معالم دین از ما بیکرد و بر اثر عقل ناقص و خیال خام عبادت
خدا کند هر چند عبادتش با عبادت جن و انس از حیث
کثرت برابر بلکه برتر باشد مرضی و مقبول نه بلکه مردود است
و بحقیقت قصد مکرده است **خدا بیجان را**
مثال بدان مانند که سلطان وزیر معین فرماید و نام
امور مملکت بدو بر سپارد پس از غیر طریق وزیر و وصول
بسلطان و انجام مقصود محال است
پس از آن تمسک جت بکلمتی از کلمات زیارت جامعه
که فرموده اند **من قصد به توجیه لیکم** گفت مراد امام آن است
که باید در حال عبادت توجیه عابد با امام باشد لا غیر
کفتم ای عزیز این فقره نیز معطوف بر آن و نظیر آن است
و مراد آن نیست که در حال عبادت و بندگی باید روی
دل با امام کنی بلکه باید معالم دین از امام ما خود داشته
و بر اثر آن طریق عبادت و بندگی **خدا بیجان بر سپارد**
نه مراد آن است که خدا موهوم است و در حال عبادت

باید امام را منظور داشت

پس از آن تمسک جت بآنکه در فقه الرضا خبری هست که آن
جناب فرموده است باید در حال عبادت و بندگی کی
از ائمه نصب العین باشد کفتم با فرض صحت خبر تا دل است
و تا دلیل آن این است همچنانکه امام جماعت بعنوان امامت
در جلو ایستاده و با و اقتاداری و نزاری را که در عقب او
بجای آورده بجهت اقتدا صحیح میدانی باید در حالتی که
مشغول نماز میشوی چنان معلم دین و آداب نماز از امام
و اخبار امام علیه السلام فرا گرفته باشی که گویا امام در جلو
ایستاده و نصب العین است و با و اقتاداری و می بینی
او را و بحقیقت اقتدای تو در حال بندگی خدا با امام است
و درین حال ظاهر است که عبادت تو برای خدا نزد
امام است و اگر کوئی تا دلیل خبر غیر این و معنی همان است
که خود در یافته ام نظر بآنکه ظاهر معنی دلالت بر شرک دارد
و مخالف با اصول کتابیه است که باری بجهت فرمود

فلا تدعوا مع الله احدا حکم شود بر آنکه این خبر از موضوعاقت

و این میزان است که ائمه علیهم السلام برای دوستان
خود وضع فرموده اند تا بدانند اخبار موضوعه و غیر موضوعه را
با جمله بعد از گفتگوی بسیار کفتم در شریک نکردن
در عبادت باری تعالی بحدی امام علیه السلام مبالغت
فرموده است که می فرماید چون کسی خدا را بلفظ جلاله یاد
کند اگر اسم پیوستی مراد باشد کفر و اگر باستی مراد
باشد شرک و اگر مستی بدون اسم باشد حقیقت ایمان است
پس در حالتی که توان اسم الهی را باستی و پیوستی اراده
و منظور کرد و از حیث حذر کردن از شرک بکفر فقط باید
مستی منظور شود لا غیر ظاهر است فساد اعتقاد آنکه خدا را
موهوم داند و گوید در حال عبادت باید امام منظور بود
خاطر باشد لا غیر

از دلایل فساد آن اعتقاد آن است که گوئیم تخصیص این معنی

فقط با ما اگر از این است که امام حافظ دین الهی است
پس رسول که حامل دین است باین شرافت اولی است که
او را در حال عبادت وجهه خاطر سازی نظر بآنکه حفظ دین
فرع حل دین است

این احتجاج چه بسیار شده است با احتجاجی که رسول خدا صلوات
علیه و آله با جماعت یهود فرمود در آن حال که میگفتند عزیز
پر خداست نظر بآنکه اعیان توریته بنمود آنجناب فرمود
پس موسی باین کره است سزاوارتر است که حامل توریته

بود
دیگر آنکه در حال نماز که صلوات میفرستی خدا را منادا
و حاضر میدانی و محمد و آل محمد را غایب فرض میکنی و برآ
ایشان از خدای سبحانه طلب مینمائی مزید رحمت را
پس خدا را منادا و منظور دان یا آل محمد را برای آل محمد بخوان
یعنی کوی یا آل محمد صلوات علی آل محمد
اگر چه کلمه بطول انجامید ولی ما حاصل مناظره و احتجاج همان

که برشته

که برشته تحریر کشیدم
اما در روید خبر که فرموده اند نمازگذار بایستی در حال نماز
یکی از ائمه علیهم السلام را نصب العین و وجهه خاطر نماید تنهی نیست
با صحت خبر تا ویش همان بود که سمت بخارش نیست

ولی شیخی مناظره بیب تصور دانش نپنداشت امام را
در حال نماز ازین حیث باید نصب العین سازد که خدا
موهوم است و غافل از آنکه این معنی حقیقت کفر و دلیل
عدم اعتقاد است بصانع تعالی که هر ذره گواه وجود
و یگانگی اوست **خوب** فرموده اند و فی کل
شیء له آیه تدل علی آنه و احد

بیت یار پی پرده از درود یوار در تجلی است
یا اولی الابصار

قال سبحانه فی الله شک فاطر السموات و الارض
چقدر جای تعجب است که باری سبحانه بفرماید در وجود
صانع تعالی شک و ریبی نیست و کسی گوید خدای سبحانه

موجود است و حال آنکه در هم طرف مرجوح شکست است

و اینکه باری تعالی فرموده است **ان الله شکست** نه مراد آن است
که در هم شکست در آن راه ندارد لیکن مضمون تواند بود بلکه
مراد از عدم شکست حقیقت علم و یقین است چنانکه عینی
در محاورات گویند در فلان مطلب شکستی نیست
و مراد گوینده حصول یقین است که بتسکینت شکست زوال
پذیرد در ظهور و شهودش همین بس که هر موجودی از موجودات
و هر ذره از ذرات عالم وجود بلکه حرکت هر متحرک
و سکون هر ساکن و قیام هر قائم و قعود هر قاعد و ثبوت
هر ثابت و زوال هر زایل و طلوع هر طالع و افول
هر آفل دلیل هستی و حیوة و احاطت علم و اقتدار حکمت و خیرت
او تعالی و تقدس است **قال تعالی و سیریم**

آیاتنا فی الآفاق و فی نفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
در بیان استدلال حضرت خلیل الرحمن

علیه السلام از قول و غروب ثوابت
و سیارات بریکانگی صلح تعالی
قال تعالی

فلما جن علیه اللیل رای کوكبًا قال هذا ربی فلما افل قال
لا حجب آلا فلین

چون ظلمت شب و بجور عالم را فرو بگرفت و ستاره
بید آمد ابرایم بزم گرم کردی که ستاره می پرستیدند
گفت این پروردگار من است پس از آنکه غروب کرد
فرمود دوست ندارد غروب کندگان را

فلما رای اقسر بازقا قال هذا ربی فلما افل لئن لم یبدنی
ربی لا کونن من القوم الضالین

چون ماه را طالع یافت و عظمت و شراق و فرط نورش
افزون دید باعقاد آنان که ماه را خالق و آفریدگار
خود میدانستند گفت این پروردگار من است
بگذار آنکه غروب نمود فرمود اگر پروردگار من مرا توفیق

مرفت خود بخشد هرآینه در پرستش این حوادث
از کراماتم **فلما رای شمس بانزعه قال هذا کبر فلما ظلمت**
قال یا قوم انی بریئ مما تشرکون

پس چون آفتاب عالم تاب را در تابش و اشراق یافت
بزعم قومی که آفتاب پرست بودند گفت این پروردگارا
من است نظر باینکه از ماه و ستاره بزرگتر و شعاع و ضیانش
بیشتر است پس از آنکه غروب بنمود فرمود ای قوم
بیزارم از آنچه بخالق و آفریدگارم انباز سازید مراد
انجناب آن بود که خالق و آفریدگار خلاق باستی
بصفت افول و زوال و تغییر متصف نباشد آنگاه فرمود

لذو جہت و جہی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انما من المکرین
یعنی روی دل کسی کنم که آفریننده زمین و آسمان
و ثوابت و سیاره است در حالتی که از شرک باخلاص
و توحید مایل هستم و قسم از شرک آورندگان

دعوت حکمت و موعظه حسنه

ای جانغیریز در همه حال روی دل باید بخدای سبحانه نمود که از لطف
و ابدی است و غروب و افول بلکه مطلق تغییر و تبدل
در او راهبر نیست میداند آشکار و پنهان و پنهان و عیان
یعلم ما یترون و ما یعلنون و هو علیم بذات الصدور

بلی رسول خدا و ائمه دین صلوات الله علیهم باب الهمند
من تصدیه توجیه **یعنی** هر کس خواهد رو بخدا کند و خدا
بشناسد و شرط آداب خدمت و بندگی نجوی بجا آورد که
مقبول درگاه الهی باشد باید توجیه بایشان کند و پیاموزد
آداب را که در معرفت و بندگی مقرر فرموده اند

آیا ندانستی بمفاد کریمه **ثم اوجنا لیک ان تبع قلبه ابراهیم حنیفا**
رسول خدا صلوات الله علیه و آله ما موربتا بعت ابراهیم خلیل
بود و آیا ندانستی بجدلول **ما یتکم الرسول فخذوه و ما ینکم عنه فتهتوا**
ائمه دین و مطلق مؤمنین پیوسته ما مورب باطاعت و امتثال
رسول بودند و آیا ندانستی بدلاله کلمه مبارکه **طهوا الله**

و طيعوا الرسول و اوله الامر منكم كافة مسلمين يا مورثا بعت و اطاعت
 ائمه و نيند پس در ايمان و توحيد و اخلاص عمل با امام خود اقداركن
 تا متا بعت کرده باشي خدا و رسول عهد و ابراهيم خليل بلكه جمع نبيا
 مرسلين و غير مرسلين و اوصياء ايشانرا نظر تا نكه جمع ايشان در عهد
 اشراك و فلع انداد و اخلاص عمل شر يكند

**قال سبحانه شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و الذي اوحينا
 اليك و ما وصىنا به ابراهيم و موسى و عيسى ان قيموا الدين و لا تتفرقا
 فيه كبر على المشركين ما تدعونهم اليه تدين بجهنم اليه من شاء و يهدى اليه من يشاء
 ميفر ما يد** ديني كه براي شما بگذاشتم از توحيد و فلع انداد
 و برائت از شرك همان است كه نوح نبي داشت

پس بر رسول فرمود دين و طريقه نوح همان بود كه وحى كرديم
 بسوى تو و اين همان دين است كه بدان وصيت كرديم
 ابراهيم و موسى بن عمران و عيسى بن مريم را **فرمود** دين را
 بر پاي داريد و پيوسته بدان تمسك جسته و عمل كنيد بمقتضى آن
 و در دين حق متفق و برادر گشته الفتن جوئيد با يكديگر

و فرمود امر توحيد و اخلاص و فلع انداد كه مشركين را بدان
 ميخواني بحيث حسد و هوى پرستي قبول آن بغايت بر ايشان
 كران است همانا غافلند از آنكه او تعالى دانده چه كس
 قابل رسالت است پس بر پنجيز و براي رسالت خود
 از خلائق آنرا كه شايسته رسالت و پيغمبري است **الله**

اعلم حيث يجعل رسالته
 از اين تحقيق ظاهر شد كه خداي سبحان فرموده **اولئك**

الذين هدى الله فبهم فهم قنده
 از امر كردن او تعالى رسول شرف را بآنكه اقدار فرمايد بر اهل
 بگذشته اقداء در اصول يعنى توحيد و اخلاص و فلع انداد و امر او
 نه اقداء در اصول و فروع و نه اقداء در فروع فقط
 دون اصول چه اگر اقدار كردن در اصول و فروع منظور بود
 رسالت رسول اكرم شرف پي نتيجه ماندني و شرفش
 بر انبياء سابقين ظاهر نبود بلكه بعثت آن بزرگوار منافي
 حكمت و دليل عدم نسخ اديان و بقا دين سابق و كفاف

رسول واحد است و اگر اقدار کردن در فروع منظور بود در اصول مسلم آن است که در امر توحید و اخلاص و قطع انداد اقداء با بنیاء نماید یعنی مشرک باشد و موافق باشد با ایشان در امر فروع یعنی منہاج و شریعت و حال آنکه در اصول موافق و در منہاج و شریعت مخالف است

بیان آنکه جمیع انبیاء مرسلین در اصل و در صحت و در منہاج و شریعت مختلف بوده اند و شرافت ایشان بر یکدیگر بفضل یقین و رجحان شریعت و منہاج است

بر اثر آیه مبارکه و بدالات عقل سلیم کوئیم رسول خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ نامور شد بانکه در امر توحید و قطع انداد بنیاء علیهم السلام اقدار کند و مخالفت بخوید با ایشان تا جگله دروین واحد بوده مختلف و متفرق کردند اما احکام و تکالیف امم با اختلاف از منہ و احوال مختلف و فتح راجع بشریعت و منہاج هر یک از انبیاء اول الغرم بود نظر بانکه هر یک

از لاتی ایشان که مبعوث شد منہاج و شریعتی آورده بود بخلاف منہاج و شریعت پیغمبر سابق و غرم نمود ترک منہاج و شریعت رسول سابق را و چون نوبت نبوت پیغمبر خاتم صلوات اللہ علیہ وآلہ رسید آن جناب نیز منہاج و شریعتی که آورده بود غرم فرمود ترک منہاج و شریعت عیسی بن مریم را و نظر بانکه منہاج و شریعت آن جناب نیکوترین منہاج و شریعت است و ما فوق آن متصور نیست تا قیامت باقی است و هیچگاه منوخ نشود حلال آن جناب تا قیامت حلال و حرامش تا قیامت حرام است حدیث شریف **لابی بی** که مسلم فریقین است دلیل عدم فتح منہاج و شریعت آن جناب است و شرافت آن جناب بر جمیع انبیاء بفضل یقین و رجحان شریعت و منہاج است لا غیر

مروی است که در محضر مبارک رسول خدا

صلوات اللہ علیہ وآلہ عرض شد کہ عیسی بن مریم بر روی
 آب راه میرفت آن جناب فرمودند هرگاه یقین
 بیفزودی بر هوامشی میفرمودی پس استدلال فرمود
 بر آنکه با جلالت قدری که پیغمبران رحمت بر حسب
 درجه یقین بر یکدیگر تفاضل جویند و همچنین بقوت ضعیف
 یقین درجات مؤمنین مختلف است

ای آنکه خویشتن عاقل و دانا و اهل دین و مؤمن و مومندیدانی
 بعقل و دانش و دین و ایمان و توحید خود این مطالب عرضه کن
 بین آنکومی گوید اولوالامر از جانب خدا و رسول
 منصوب و معصوم از زلزله مستند و باید اطاعت ایشان نمود
 دینش بسلامت مقرون است یا آنکه گوید عصمت نیست
 و در خلافت خلیفه اتفاق مردم کافی است **فای**
الفریقین حق بالامن ان کتم تعلمون

دین آنکه می گوید با الهیت اله در رسالت رسول و نزول
 کتاب و امامت امام نباید بقبل و رای و ظنون قوی
 راند و در همه حال باید اطاعت نمود خدا و رسول و امام
 ایمانش بسلامت نزدیکتر است یا آنکه با آن اقرارت
 در بعض مسائل و احکام و حلال و حرام بقبل و رای و ظن خود
 قوی میراند **فای الفریقین حق بالامن ان کتم تعلمون**
 و بین آنکه میگوید در حال عبادت بلکه در همه احوال باید خدا
 منظور باشد ایمانش بصحت مقرون است یا آنکه با اقرار
 بیکانگی خدا در رسالت رسول و امامت امام خدا را موهوم
 فرض نموده و میگوید در حال عبادت فقط باید امام و بهر خاطر
 و منظور باشد لا غیر **فای الفریقین حق بالامن ان کتم تعلمون**
با جمله این مسائل در حقیقت زبر مفا و دو دو فرقه اسلام است
 که ائمه دین را و اکتدشته یا بآراء و عقول قوی رانده
 یعنی هر فرقی بدعتی بکشدند اگر عقل و انصاف در تو باشد
 و خیر که و غرور نفس و وسوسه شیطان مانع از مطالعت این رساله

نمود برای فهم مطالب همین مختصر تورا کا فی است
 و اگر بغرور نفس و خیرکی و عجب و حسد و هوی پرستی هتاه کنی
 بهانا باطل در افاده و خدا تورا بخود و اگدشته است
 و سگت نیست کسی را که خدا بخود و اگدازد برای او از ضلالت
 مادی و رهتوانند بود **من یضلل الله فلا مادی له**
 این است حقیقت ایمان بتوفیق باری عز و جده در زمانه
 بغایت اندک سمت ترقیم و نکارش یافت و نهنگ
 و اندک باغایت و جازت و ختصار افاده
 معانی بسیار نماید لاقت برسم بدار

التوریه صفحات من خدو ترجمه

الشریفة المنهات بمشاره بنین
 فی شهر رمضان المبارک
 ۱۴۱۱

حسن
 محمد
 علی



